وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

به ضمیمه لوح فشرده

شهدای دانش آموز

استان مازندران

تهیه و تنظیم: میثم عادل

پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

گردآورنده: میثم عادل

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی شود. درس را هرکجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه. خوشبخت کسی است که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را درپیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل اینها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

همکلاسی آسمانی

یادبود شهدای دانش آموز و فرهنگی

www.hamkelasi21.ir

همکلاسی آسمانی
کانون فرهنگی، تبلیغی

کنگره بزرگداشت ده هزار شهید استان مازندران
بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس استان مازندران
اداره اوقاف و امور خیریه استان مازندران
کمیته امداد امام خمینی
اداره کل آموزش و پرورش استان مازندران
استان مازندران

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب شهدای دانش آموز مازندران

کتاب رامسر، چالوس و کلاردشت

گردآورنده :

میثم عادل - تابستان ۱۳۹۶

متشکل از
وصیت نامه و زندگی نامه
رامسر-چالوس-کلاردشت

آنچه مقابل شماست جملاتی از وصیت های عده ای از شهدای انقلاب اسلامی است.
براستی انسان را به یاد شهدای صدر اسلام می اندازد. من شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق و فداکاری به حساب آورم؛ آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند و ما هنوز در خم یک کوچه هم نیستیم.

روح اللّه الموسوی الخمینی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۰)

لاله‌زار شهدای دانش‌آموز دارای جلوه‌ای ویژه و حال و هوایی بشدت تأثیرگذار است. نوجوانان و جوانانی که در سپیده دم عمر کوتاه خویش ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" را به گوش دل نورانی خویش شنیدند و همچون کبوترانی سبکبال به بهشت رضوان الهی پرواز کردند.

سید علی خامنه‌ای (۲۴ فروردین ۱۳۷۷)

همکلاسی آسمانی
کانون فرهنگی، تبلیغی

شماره تماس: ۰۱۱۳۳۳۵۴۶۳۳- ۰۹۱۱۵۸۶۰۰۲۱- www.hamkelasi21.ir

مقدمه :

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی می شود. مگر نه این که پیامبر(ص) اُسامه نوزده ساله را به خاطر شجاعت و درایتش بر همه شیوخ عرب فرمانده کرد و مگر نبودند نوجوانانی در کربلا که عَلم و پرچم دفاع از ولایت برداشتند.

درس را هرکجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه.

خوشبخت کسی است؛ که بفهمد کدام درس اهمیّت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

به هر حال در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را در پیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل این ها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

کتاب شهدای دانش آموز مجموعه ای از وصیت نامه و زندگی نامهٔ شهدای دانش آموز استان مازندران می باشد که در این کتاب ۸۳ شهید دانش آموز شهرستان رامسر و چالوس و کلاردشت (۳۶ شهید رامسر و ۳۸ شهید چالوس و ۹ شهید کلاردشت) به همت جمعی از دانش آموزان و دانشجویان و طلاب کانون فرهنگی، تبلیغی همکلاسی آسمانی تدوین و چاپ شده است.

همچنین مراتب تشکر و قدردانی از مجموعه هایی همچون آموزش و پرورش، بنیاد شهید، کنگره شهدای سپاه، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، ارشاد اسلامی که در جمع آوری اسناد و اطلاعات مر بوط به شهدا و امور چاپ همکاری نمودند را داریم .

پروردگارا! قلب مقدس حضرت ولی‌عصر(عج) را از همه‌ی ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه‌ی شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. آن چه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را به کرمت از ما قبول کن.

والسلام علی عبادالله الصالحین

میثم عادل- مرداد۱۳۹۶

این کتاب را به روح مطهر همه شهیدان راه حق، علی الخصوص برادر گرانقدر، معلم و مربی مجاهد عرصهٔ جهاد فرهنگی در روزهای سخت، **حجت الاسلام محمدعلی رضاپور** تقدیم می نمایم. باشد که دستگیر و راهنمای امروز و فردای ما باشند. انشاءالله

فهرست:

نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه
شهرستـــــان رامـــــسر		
حکمت الله	آقایی لسبو	۱
هوشنگ	ابراهیم قوچی	۳
حسن(جابر)	احمدمعظم	۶
مرتضی	اسدیان	۸
محمدکاظم	امین نیا	۱۰
محمود	پروانه	۱۲
عزت الله	پروری	۱۴
حمیدرضا	پوراحمدی	۱۶
محمدخسرو	پوررستمی	۱۹
نادر(حسین)	جیرده علی زاده	۲۱
یوسف	چاوش ثانی	۲۳
هوشنگ(حجت)	حراتی	۲۵
مهرداد	حسن زاده کنفگورابی	۲۷
فرزاد(حسین)	حسنی اسطلخی	۲۹
ولی الله	رستگاری	۳۱
محمد(محمد مهدی)	روجایی	۳۴
اسماعیل	زحمت کش	۳۶
امیر	شعیب گلینی	۳۸
حامد	علی مرادی	۴۰
حسن	علی مرادی	۴۲
رسول	غلام رضایی ثالث	۴۵
سعید	غلامی	۴۸
محمدعلی	فاریابی دوست	۵۰
رضا	فتوکیان	۵۲
احمد	کوزه گر	۵۴
ایرج	کوزه گر	۵۶
حسین	گوهر رستمی	۵۸
مهدی	لپاسر کوزه گر	۶۰
محمدتقی	لپاسر کوزه گر	۶۲
محمدرضا	محدث دیلمی	۶۴
حبیب	مسگران کریمی	۶۶
بهروز(اردشیر)	مشعوفی	۶۸
مجید	ملاظهیری	۷۰
محمد(رامین)	ملامحمدعلی پور	۷۳
سیدابراهیم	میرباقری	۷۵
احمد	نعمتی لنکان	۷۷
شهرستـــــان چـــالوس		
نجم الدین	آل ابراهیم	۷۹
فرهاد	ابصاری	۸۳
اسماعیل(احمد)	اصیلی ننه کران	۸۵
خسرو	اوجانی	۸۷
احمد	باغ پرور احمدگورابی	۸۹

نام شهید	نام خانوادگی شهید	صفحه
محمدرضا	پسندیده برمچی	۹۱
علیرضا	جعفرنواز رازلیقی	۹۳
پرویز	جمشیدی باندری	۹۵
نورالله	جنتی	۹۷
حسین	چتزلی	۹۹
جواد	حبیب پورگرمجانی	۱۰۱
محمدرضا	حسین نژاد میرک محله	۱۰۳
محمود	خلج	۱۰۵
حسن	رامشک	۱۰۷
رمضان	رسولی کارگر	۱۰۹
ابوطالب	سام دلیری	۱۱۱
عبدالعظیم	شمس ناتری	۱۱۳
سعید	شمس ناتری	۱۱۵
احمد	عباسی	۱۱۷
ابوالقاسم	عرب فتیده	۱۱۹
محمدایرج(ایرج)	عزیزی	۱۲۱
نورالدین	غلام قاسمی	۱۲۳
سیاوش	فلاح	۱۲۶
علیرضا	قاضی	۱۲۸
حمید	قلیپور لرزجانی	۱۳۰
قربان علی	کاویانی	۱۳۲
نبی الله	کثیری	۱۳۵
سلطان قیس(محمد)	کیاپاشا	۱۳۷
ابوطالب	گلامرج الیاسی	۱۳۹
حسن(جبرئیل)	محمدی منجیری	۱۴۲
محمد	مرادنوری	۱۴۴
فرشاد	ملکان	۱۴۶
وحید	منصوری سمائی	۱۴۸
بهروز	مهدی زاده	۱۵۰
هدایت	نجار کریمی	۱۵۲
حسن	نقدی جیرکل	۱۵۴
مهدی	هرسیج	۱۵۶
امین	هرسیج هرطه کلائی	۱۵۸
شهرستـــــان کـــلاردشت		
اسحاق(مسیح)	پورملکی	۱۶۰
نوزاد	دارابی	۱۶۲
حجت	رودگر صفاری	۱۶۴
قربان	شریفی	۱۶۶
حسن	غرایاق زندی	۱۶۸
فرزاد	کاوسی	۱۷۰
جمشید	محمدپور	۱۷۲
علی	منصور لکورج	۱۷۵
سبز علی	مهدیان	۱۷۷

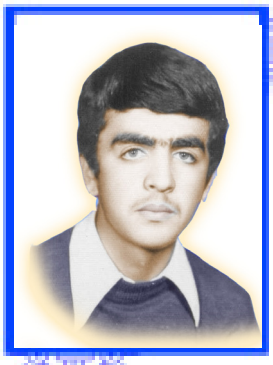

شهید دانش آموز

حکمت الله آقایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حکمت الله آقایی

حکمت الله آقایی در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه رضایی و پدرش فرج الله آقایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای لیماک و آسیابسر و دبیرستان شهید اعزامی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حکمت الله آقایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در درگیری های جنگل رامسر شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۱۵ منطقه جنگلی دالخانی رامسر در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گالش محله شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حکمت الله آقایی

بسمه رب العالمین

انا لله و انا الیه راجعون

الحمدلله رب العالمین – سپاس خداوندی را سزاست که جهانیان را آفرید و به انسان قدرت تامل و تحمل در قبال سختی ها را ارزانی داشت.

از آنجائیکه انسانیست انسان ایجاب می کند که لامذهب نباشد و برای به تکامل رسیدن خودش راهی و رسمی قبول کند و یا بطور علمی – ایدئولوژی را قبول کند و هدفی داشته باشد و برای نیل به اهداف و آرزوهای خودش کوشش نماید، من هم راهی را انتخاب نمودم، راهی که تشخیص دادم راه مردم است و سبیل الله است. انسان باید در کورهٔ راه زندگی سختی را فنا نکند و اگرنه به هدفش نخواهد توانست که نائل شود. انسان موجودی است پوچ و بی معنی و بی روح و این مذهب است که می تواند انسان را از اعماق آن چاه ژرف فنا و نابودی نجات دهد و به انسان معنی، روح و اصالت بخشد .

البته هر مذهبی نخواهد توانست همچنین کاری را انجام دهد و مکتب انسان سازی خواهد. و این بستگی دارد به تشخیص افراد می توانند راه سعادت و نیکبختی را انتخاب کنند و مختارند که بیراهه – ضلالت و خواری و بدبختی را .

البته عقیدهٔ من طوری است که به خدا راضیم که هزار مرتبه زیر شکنجه دشمن کشته شوم اما ننگ مرگ در بستر را به خود نبینم. آرزومندم و افتخار می کنم که بدست دشمنان راه و مکتب خود کشته شوم.

در کشته شدنم خانواده ام نگریند، که در این صورت سخت در عذاب خواهم بود.

و اینکه سخنی با حزب الله؛ عزیزان من! امام را دعا کنید، حفاظت کنید از مکتب و مرز و بوم، پیرو امام خودتان باشید و او را در رسیدن به جامعه اسلامی و توحیدی یاوری پاکباخته و فرهیخته باشید .

اخلاق را رعایت کنید که دنیا به شما خیره است. در هر سنگری که هستید مبارزه را از یاد نبرید .

والسلام علیکم

من الله توفیق الشهاده فی سبیک– التماس دعای خیر

سی و یکم اردیبهشت شصت برابر با بیست و هفت رجب ۱۴۰۱ قمری برابر با بعثت پیامبر اکرم(ص)

حکمت آقایی

شهید دانش آموز

هوشنگ ابراهیمی قوچی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز هوشنگ ابراهیم قوچی

هوشنگ ابراهیم قوچی در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عزت عباس مفرد و پدرش ابراهیم ابراهیم قوچی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در دانشسرای شهید باهنر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید هوشنگ ابراهیم قوچی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۵/۰۱ منطقه عملیاتی شلمچه در اثرشیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گالش محله شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

هوشنگ ابراهیمی قوچی

بسمه تعالی

سه شنبه ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ – وصیت نامه شهید هوشنگ ایراهیم قوچی

نام: هوشنگ – شهرت: ابراهیم قوچی – فرزند: ابراهیم – شماره شناسنامه: ۲ – محل صدور: حوزه ۳ تنکابن –

اعزامی: رامسر – تاریخ اعزام: ۱۳۶۷/۰۴/۱۲

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلوا في سَبيلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقونَ

با سلام و درود بر امام امت، خمینی بت شکن و سلام و درود بر شهیدان راه حق و حقیقت و رزمندگان اسلام و مردم شهید پرور. خدمت تمامی امت شهید پرور و برادران بسیجی پاسدار و دیگر نیروها که به هر نحوی می خواهند به اسلام خدمت کنند و همچنین خدمت تمامی برادران آشنا و دوستان علی الخصوص خدمت پدر و مادر گرامی و خواهران و برادران عرض می نمایم. من لایق این نیستم که برای خودم وصیتی بکنم ولی طبق وظیفه شرعی خود موظفم که وصایایی به دوستان و آشنایان و پدر و مادر و برادران و خواهران و در کل به امت شهید پرور بدهم. من از امت شهید پرورم می خواهم که راه شهیدان را ادامه دهند و نگذارند که سلاح به زمین افتادهٔ آنها به دست دژخیمان بیفتد و امیدوارم که به جوانان خود اجازه دهند که در میادین نبرد حاضر شده و به نبرد با صدامیان ادامه دهند تا پیروزی نهایی بدست آید و بر مزار شهیدان گریه نکنند زیرا دشمنان از ناراحتی های شما امت شهید پرور سوء استفاده کرده و به عمل جنایتکارانه خود ادامه می دهند و اگر می خواهید گریه کنید بر امام حسین گریه کنید که اسلام را پایگذاری کردند. که شهیدان واقعی آنها هستند.

امت شهید پرور! البته من کوچکتر از آنم که به شما وصیت کنم ولی به عنوان یک برادر خیلی کوچکتر نصیحت مرا پذیرا باشید و من از شما می خواهم که امام را تنها نگذارید و به فرامین پیر جماران گوش فرا دهید و امام را به عنوان یک راهنما که راه اصلی را به شما نشان می دهد بشناسید و همچنین قرآن را به عنوان کتابی که تمام راه ها را روشن بیان کرده و راه اسلام را که به عنوان بهترین راه می داند پی گیرید. که پیروز نهایی از آن حق است و همانطوری که شما می دانید باطل رفتنی است و حق ماندنی. پس بیایید و برای اسلام جانفشانی نمایید که اسلام به شما امت شهید پرور علی الخصوص به جوانان نو رسیده مملکت احتیاج دارد و نگذارید که مظلومان در زیر شکنجه های دژخیمان کافر بسوزند و آه و ناله کنند. بر خیزید و به ناله های آنها پاسخ داده و آنان را از شکنجه های کافران نجات دهید که کاری بس عظیم انجام داده اید. و جای شما در بهشت برین است.

هوشنگ ابراهیمی قوچی

حالا سخنی چند با دانشجویان:

خدمت تمامی دانشجویان سلام عرض می نمایم و امیدوارم که مرا به بزرگی خودتان ببخشید و ما را حلال کنید. درست است که من نتوانستم جبران خوبی های شما را بکنم.

ولی امیدوارم که مرا به عنوان یک برادر کوچک که اشتباهات زیاد از من سر زده ببخشید و نصیحت مرا به عنوان یک برادر کوچکتر از شما، پذیرا باشید که گوش دادن و عمل کردن به وصیت شهیدان از اهم واجبات است. ای برادران! تا آنجا که می توانید در جبهه ها حاضر شده و به پشتیبانی نیروهای اسلام پرداخته و بر دشمن پلید یورش برید که پیروزی از آن شما است و درنگ نکنید که به فرمودهٔ امام امت «امروز روز جنگ است، روز درنگ نیست» پس بجنبید که اگر دیر شود به ضرر شما تمام می شود.

حالا سخنی با پدرم:

پدر گرامی امیدوارم که از دست من ناراحت نباشید زیرا که وظیفهٔ خودم دانستم که در جبهه ها حاضر شده و با دشمن پلید که می خواهند به اسلام ضربه بزنند بجنگم و من نتوانستم که جواب خوبی های شما را بدهم ولی امیدوارم که مرا ببخشید.

سخنی با مادر گرامی:

امیدوارم که مرا ببخشید که نتوانستم جواب زحمات شما را که از کودکی تا این دوره با رنج و مشقت مرا بزرگ کردید بدهم و می خواهم که ناراحت نباشید زیرا این وظیفهٔ ماست که برویم تا خط امام زنده بماند و از بین نرود و همچنین می خواهم که بر مزارم گریه نکنید زیرا که دشمنان خوشحال می شوند. همیشه با چهرهٔ گشاده با دیگران برخوردنمایید.

سخنی با خواهرانم:

خواهران! حجاب خود را رعایت نمایید که ارزنده ترین زینت زن حفظ حجاب است و حجاب را به عنوان یکی از ضربه های محکم بر دشمن بدانید و با حجاب خوب به دشمن پلید بفهمانید که تا آخرین نفس و تا آخرین قطرهٔ خون و تا آخرین نفر خواهیم جنگید و دشمن را از بین خواهیم برد.

به امید پیروزی رزمندگان– ابراهیم قوچی

هفت تپه – به مورخ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱

شهید دانش آموز

حسن احمدمعظم

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن احمد معظم

حسن احمد معظم در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده آمنه موسوی و عباس احمد معظم پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ادیب و شهید بابایی و دبیرستان کوزه گر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن احمد معظم در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۳۱ عملیات رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد و در گلزار سادات شهر شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مزار نمادین دارد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن احمدمعظم

بسم رب الشهدا و الصدیقین

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

وصیت نامه ام را در این سطور می نویسم باشد که بعد از شهادتم پیام خونم باشد. نخست سخنی با امام: نخست سخنی دارم با تو ای رهبر انقلاب، ای روح خدا، ای حسین زمان، ای بت شکن دوران، که همچون شیر غرّان می خروشی و امت را به حبل الهی می خوانی، ای که اگر نبودی هنوز ملت در کفر طاغوتی دست و پا می زدند و راهی بهر نجات نمی جست.

آری روی سخنم با توست، ای امام من، می دانی که پیروان خط حماسه آفرین تو تا خون در بدن دارند در راه اعتلای اسلام عزیز از پا نخواهند نشست و تا آخرین نفس آیات کلامت را چون مشعلی تابناک فرا راه خط خونین مبارزهٔ حق و باطل قرار می دهند و پیروان شیطان بزرگ را به زباله دان تاریخ خواهند انداخت.

سخنی با پدر و مادرم، چه زیباست مرگ در راه خدا و جهاد در راه او و چه زیباست در امواج عشق الهی پرواز نمودن و در قربانگاه عشق به لقاء الله رسیدن. پدرم! اگر از پیشت می روم نگران نباش، این راهی است که سرور آزادگان به ما آموخته است. از شما می خواهم که بعد از من گریه ای را که ضعفتان را نشان می دهد نکنید. از شما می خواهم که در صورت امکان در شبهای جمعه برایم دعای کمیل بخوانید تا روحم را شاد کنید.

مادرم! اگر چه جبران زحماتت برایم محال است ولی به خواست خدا و در سایهٔ اسلام، در جبههٔ نبرد حق و باطل با شعار «لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله»شهادت می دهم، باشد که مدال شهادت من بوسیلهٔ تو نشانی از قدردانی و تشکر از تو باشد. گریه نکن مادر غم پرورم چون اگر گریه کنی و ناراحت شوی روحم را ناراحت می کنی، اگر شاد باشی روحم را شاد می کنی، مبادا برایم ماتم بگیری و سیاه بپوشی که این سخت مرا اذیت می کند. شاد باش، شادمان زندگی کن و لباس شادمانی بپوش، که من در راه جدّ بزرگوارت جان داده ام و زنده شده و زندگی جاوید یافتم.

و در آخر سخنی کوتاه با تو برادرم، پدر و مادرمان بعدها آرزوی دامادی من را داشتند اما بدان که عروسی یک انسان اسلامی وقتی است که دستانش و موهای سرش به خون گرم قلبش خضاب گردد و به وصال شهادت نائل شود و به شهدای صدر اسلام بپیوندد. اکنون این مسئولیت با توست که بعد از من، پدر و مادر را شاد گردانی و امیدوارم که در این راه توانسته باشم کمکی به تو بنمایم.

آخرین جمله اینکه همیشه با کفار و منافقین یک حالت انتقام را داشته باشید. والسلام

شهید دانش آموز

مرتضـــی اسدیـان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی اسدیان

مرتضی اسدیان در ۳ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه چاوش ثانی و پدرش رحمت اسدیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس اردیبهشت و امام سجاد و دبیرستان امام رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مرتضی اسدیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۳۰ عملیات رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۴ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرتضـــی اسدیـان

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ

و به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده نگویید بلکه آنها زنده اند ولی شما درک نمی کنید.

سپاس بی کران، مهربان خدای خالق را که شناخت و معرفت خویش را به من آموخت، سپس عشق به راه خود را در دلم نشانید و شکر، نعمت بزرگ رهبری را که خداوند جهت راهنماییم به صراط مستقیم و حقیقت عطا نمود.

و اکنون که خود را به لباس پاسداری مزین و به غسل شهادت مطهر کرده ام به روشنی روز برایم مسلم است که انتهای راهم به «سبیل الله» ختم می شود.

و بعد سلام بر جوانان همیشه در صحنه و سلام بر مردم همیشه بیدار و هوشیار و خنثی کنندهٔ نیرنگ منافقان و کفار و مشرکین، سلام بر مردم همیشه به یاد خدا و سلام بر مردم همیشه به یاد رزمندگان جبهه های جنگ حق علیه باطل.

خداوند به شما عمری طولانی و صبری حسن وار (ع) عطا فرماید که از غذای خود می برید و به رزمندگان می دهید که این خود از نشانه های مومنان است (مما رزقناهم ینفقون) از آنچه به آنها داده ایم انفاق می کنند. من همیشه خود بعنوان یک بسیجی خدمتگزار (هر چند آنطوری که باید و شاید برای این انقلاب پر شکوه اسلام خدمتگزاری نکردم) از شما تشکر می کنم.

و در آخر همانند همهٔ وصیت نامه های شهیدان دیگر، با خانوادهٔ خود وداع می نمایم. سلام بر تو ای مادر مهربانم و گرامیم! که برایم زحمت کشیده اید و مرا نیکو تربیت کردید و چه خوب مرا تحویل جامعه اسلامی سپردید. متشکرم. خداوند شما را اجر عظیم و صبر جمیل عنایت بفرماید.

و سفارشم به برادرانم و خواهرنم این می باشد؛ که تنها راهی که می تواند برایتان افتخار جاویدان به جای گذارد اطاعت مطلق شما از ولایت فقیه است و امیدوارم راه مرا و راه شهیدان و پسر داییم را ادامه دهید و در آخر همهٔ شما را به خداوند بزرگ می سپارم.

بار الها! ما به تو ایمان آوردیم، تو از گناهان ما در گذر و در حق ما لطف و مهربانی فرما که تو بهترین مهربان هستی.

بار الها! ما به تو ایمان آوردیم، به کرم خود گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش جهنم نگهدار.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی تو را به جان مهدی خمینی را نگهدار

و در خاتمه از تمام دبیران مکتبی دبیرستان امام خمینی و برادران همسنگرم خداحافظی کرده و از خدا تبارک و تعالی موفقیت برای آنان آرزومندم. خدا نگهدار

شهید دانش آموز

محمدکاظم امین نیا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدکاظم امین نیا

محمدکاظم امین نیا در ۷ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عزت امین نیا و پدرش محرمعلی امین نیا پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای طالش سرا و شهید واقفی و دبیرستان رشته کشاورزی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدکاظم امین نیا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۰۵ عملیات والفجر۸ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای طالش سرا شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدکاظم امین نیا

بسم الله الرحمن الرحیم

يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلي في عِبادي وَ ادْخُلي جَنَّتي

ای نفس مطمئن و دل آرام امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود و او راضی از توست باز آی و در صف بندگان خالص من در آی و در بهشت من داخل شو. سوره فجر آیه ۲۷ تا ۲۹

سلام بر حضرت مهدی (عج) دوازدهمین اختر فروزان امامت و سلام بر نایب بر حقش امام امت خمینی بت شکن و درود بر روان پاک شهیدان انقلاب اسلامی که به ندای امام امت خمینی عزیز لبیک گفتند و جان شیرینشان را عاشقانه فدا کردند.

از آنجایی که هر مسلمانی باید وصیت نامه ای داشته باشد من نیز برای انجام وظیفهٔ شرعی خود چند کلمه ای را می گویم.

پدر و مادرم! راهی را که من انتخاب کرده ام راهی است که سرور شهیدان حسین بن علی (ع) در این راه به شهادت رسید و در این راه برای پایدار شدن نظام جمهوری اسلامی از جان و مال باید گذشت و برای بزرگترین آرزوی خود که همان شهادت در راه خداست ثانیه شماری کرد.

دوستان و آشنایان عزیزم! امروز روزی است که خدای رحمان از ما مردم مسلمان امتحان می گیرد و همه باید دست در دست هم دهیم و از این انقلاب و اسلام دفاع کنیم و ای امت شهید پرور ایران! قدر این امام عزیز، این پیر جماران را بدانید و تا آخرین قطرهٔ خون او را تنها نگذارید.

پدر و مادرم! شما خیلی حق بر گردن من داشتید و از خداوند بزرگ طلب آمرزش می کنم که نتوانستم حق شما را ادا کنم و همچنین برادران و خواهرانم! خیلی حق برگردن من داشتید و من برادر خوبی برایتان نبودم امیدوارم در صورت خواست خدا شهید شدم همگی شما حلالم کنید.

به دوستان و همکلاسانم توصیه می کنم درسهایشان را بخوانند و وقت عزیز خود را بیهوده نگذرانند زیرا این لحظات، حساسترین لحظات انقلابمان می باشد و وقت خودشان را فقط به خواندن کتابهای درسی ننمایند کتابهای مذهبی استادانی چون مطهری و بهشتی و سایر علماء و دانشمندان را مطالعه نمایند.

در صورت خواست خداوند رحمان شهید شدم به رهبرم بگویید که من تا خون در رگهایم داشتم فریاد خمینی رهبر را بگوش همه رساندم. به ملتم بگویید که من درس شهادت را در مکتب اسلام آموختم و به معلمینم بگویید که من اینگونه در کلاس انقلاب حاضر و ناظر بودم. به همرزمانم و همکلاسانم بگویید که من کارنامهٔ قبولی ام را به امضاء خون گرفته ام و در ضمن پدر و مادرم! بخواست خدا شهید شدم مبادا در مرگم گریه و ناله کنید زیرا دشمنان اسلام از این گریه و نالهٔ شما شاد می شوند همانطور که سرور شهیدان فرمود؛ (از شهادت نترسید همانطور که نوزاد از پستان مادرش نمی ترسد) و مرا در کنار سه شهید محلم دفن نمایید. انشاءالله

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

به امید پیروزی اسلام در سرتاسر گیتی و نابودی استکبار جهانی به سرکردگی آمریکای جنایتکار

فرزند حقیر شما «محمد کاظم امینی نیا»

شهید دانش آموز

محمود پروانه

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود پروانه

محمود پروانه در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادر و پدرش عباس پروانه پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمود پروانه در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه عملیاتی شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محـمود پـروانه

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و پیش خدای خویش روزی می خورند.

با درود بر حسین رهبر آزادگان و شهیدانی که قهرمانانه جنگیدند و غریبانه شهید شدند و با سلام بر بقیه الله و نائبش روح الله و سربازانش جند الله و امتش حزب الله.

بر آن شدم که چند کلامی را بعنوان وصیتنامه بنویسم: تا بانگ لا اله الا الله و محمد رسول الله در جهان طنین نیفکند مبارزه هست و تا در هر کجای جهان مبارزه هست ما هم هستیم. و از پدر و مادرم می خواهم که هیچوقت برای من ناراحت نباشد چون آنچه را آرزو کردم رسیدم. از خانواده ام می خواهم که برایم گریه نکنند و برایم سیاه نپوشند چون سخت در عذاب خواهم بود. و از دوستانم می خواهم که هر وقت وقت پیدا کردند برایم دعا کنند و من هم راهی را انتخاب نمودم، راهی که تشخیص دادم راه مردم است و سبیل الله است و اینک سخن با حزب الله دارم؛ عزیزان من! امام را دعا کنید و رزمندگان اسلام را دعا کنید و از مردم می خواهم در نماز جمعه بروند و در دعای کمیل بروند و شرکت کنند و از پدر و مادرم و اهل خانواده ام تقاضا دارم که وقتی من شهید شده ام و آن پولی که از بنیاد شهید به شما می دهند آن را نگیرید و آن را به بیت المال ببخشید و از پدر و مادر و دوستان و آشنایانم تقاضا دارم که هر بدی از ما دیده اند ما را ببخشند و از من راضی باشند. مرا در بهشت زینبیه پیش برادر مهربانم شهید احمد معافی دفن کنند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار از عمر ما بکاه بر عمر او بیافزا

خدایا خدایا رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان
خدایا خدایا صدام و لشگرش را نابود بگردان

خدایا خدایا زیارت کربلا نصیب ما بگردان
خدایا خدایا لیاقت شهادت نصیب ما بگردان

خدایا خدایا ما را ببخش و بیامرز
خدایا خدایا گناهانمان را بریز

محمود پروانه

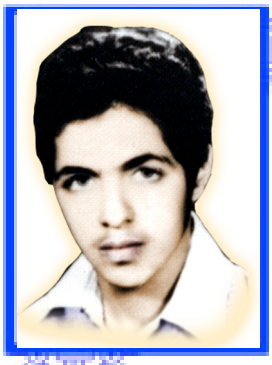

شهید دانش آموز

عزت الله پروری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عزت الله پروری

عزت الله پروری در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا حدیدی و پدرش ابوالحسن پروری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس اردیبهشت و فرید با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عزت الله پروری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۲۲ منطقه عملیاتی سرپل ذهاب در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد ودر بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر مزار نمادین دارد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عزت الله پروری

ص ۳

همیشه می گفت درست است نارسایی هایی هست اما بدانید که انقلاب جوان است و در جوانی پیچ و خم و ناملایمات زیاد است. او بعضی اوقات تو فکرهای عجیبی فرو می رفت ازش می پرسیدی میگفت نمیدانم خدایا جنگ کی بنفع اسلام تمام خواهد شد تا ملت رنجدیده ایران نفسی راحت بکشند اما - میگفت جنگ هم بقول امام نعمت است کمتر حرف می زد بیشتر فکر میکرد بعضی اوقات خودش را جای مسئولین جا می زد حس می کرد که مشکلاتی است ولی هر موقع با انتقاد بیجا و مخرب مواجه می شد با توانایی فکری که در وی بود مانع شایعات میشد کسانیکه عزت الله را می شناسند می دانند که در مورد شایعه و حرفهایی که بر علیه انقلاب گفته می شد چطور او مقاومت می کرد و حرفهایی که تضعیف روحیه می شد زود توی نطفه خفه می کرد همیشه با ناملایمات زندگی دست پنجه نرم می کرد و خم به ابرو نمی آورد و معتقد بود تا رنج نباشد قدر عافیت را کسی نخواهد فهمید. گاهی اوقات پدر مادر به وی میگفتند: پسرم هر جا که - دوست است دشمن هم هست تو خودت را اینطور انگشت نما می کنی احتمال دارد از پشت خنجر بزنند تو را و بکشند می گفت که ترس در اسلام گناه است مسئله ای نیست من برای دفاع از دین و مملکتم و حرم امام و مجری گفته های امام که این کارها را انجام میدهم این وظیفه شرعی است اگر غیر این باشد مسلمان نیستم بنابراین مردن که حق است چه بهتر که در این راه بمیرم.

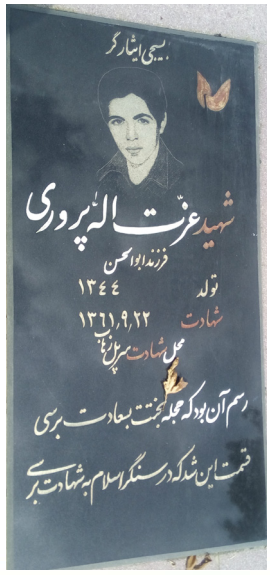

شهید دانش آموز

حمیدرضا پوراحمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمیدرضا پوراحمدی

حمیدرضا پوراحمدی در ۱۹ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زرین آذرهوش و پدرش علی پوراحمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس طالقانی و کاشانی و مسلمی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حمیدرضا پوراحمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ عملیات تکمیلی کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمیدرضا پوراحمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

با درود به روان پاک شهداء و با درود به رهبر معظم القدر و با درود به آنانی که خالصانه در راه خدا جهاد کردند و مردانه با استکبار شرق و غرب جنگیدند تا اینکه دین و ناموسشان محفوظ بمانند. آری جنگیدند تا این که از دست دادن جانشان با پیروزی از خط سرخ حسینی همانند حسین با از دست دادن سر مبارکشان و همانند ابوالفضل العباس با جدا شدن دست از پیکر عزیزشان، رسالت انبیاء را در تمام جهان گسترش دادند. بیاییم ما هم همانند این عزیزانِ به خون غلتان، رهرو راه حسین بن علی (ع) باشیم و با ایثارگریهای خود و با از دست دادن جان نا چیز خود بتوانیم سهمی در گسترش رسالت رسول خدا (ص) داشته باشیم. چه جوان ها داریم که دست ندارند، آنان چه کسانی هستند؟ اینها شهیدان زنده می باشند که رهرو راه برادر عزیزِ حسین، ابوالفضل العباس شدند و توانستند با از دست دادن دست مبارکشان مکانی در دستهای دیگر باز کنند و جایگاه بس زیبا و پایدار برای خود بدست بیاورند، خوشا به سعادتشان. بیایید اعمال خود را تجزیه و تحلیل کنیم ببینیم ما کجاییم و آنها کجا؟ آنها چه کردند و ما داریم چه کار می کنیم؟ بس است این همه کار خلاف، یک لحظه به خود بیاییم و تفکر کنیم و بیاندیشیم که این همه پیامبرها برای چه آمدند؟ و برای چه چیزی این همه مشقّت را متحمل شدند؟ امام حسین به چه دلیل جانش را فدا کرد؟ و به چه دلیل ۷۲ یارش را به صحرای کربلا برد و همه شهید شدند؟ آیا آنها دنیا را دوست نداشتند؟ و آیا آنها از زندگی کردن بدشان می آمد؟ آیا آنها فرزندشان و خانوادهٔ خود را دوست نداشتند؟ پاسخ این سوال ها را در آن دنیا چه کسی باید بدهد؟ یک بچهٔ سرمایه دار یا این آشغال پوش های ولگرد سر خیابان یا طرفداران مایکل جکسونها و سایر همجنسبازان دنیا؟ نه از عهدهٔ این ها خارج است جوابش به عهدهٔ ما مسلمان هاست که می دانستیم و عمل نکردیم. می دانیم که امروزه دین اسلام به وجود ما ایرانی ها نیازمند است، اگر ما سستی کنیم خون حسین و ۷۲ تن از یارانش پایمال می شود. خون جوان هایی که در بوجود آوردن یک انقلاب نو نهال کوشش کردند به هدر می رود. جواب اولیائش و یا فرزندش و یا همسرش را چه کسی باید در آن دنیا بدهد؟ وصیت من به شما دوستان و آشنایان این است که این قدر به خاطر مال دنیا و زندگی کردن دو روزه در این دنیا حرص و جوش نخورید و بیایید کمر همّت بر بندید و در یک دست سلاح و در دست دیگر قرآن برگیرید و در خط سرخ حسینی در گسترش این دین با عظمت اسلام شریک باشید تا بتوانید در آن دنیا به شفاعت علی (ع) و سرور آزادگان حسین بن علی (ع) برسید. فردای روز قیامت چگونه می توان به شفاعت علی (ع) برسی در صورتی که در آن برهه از زمان تو می توانستی با از دست دادن جان خود، خون ریخته شدهٔ حسین را جمع آوری کنی تا این که خون مبارکشان پایمال نشود.

حمیدرضا پوراحمدی

حالا یک دسته هستند که ضمن اینکه فرزندانشان را اجازهٔ رفتن به جبهه نمی دهند یک سری شایعات و تهمت هایی به فرزندان دلیر و مومن که هدفشان چیزی دیگر است می زنند. هر چند که این بسیجی ها از حرف های این سری از افراد ناراحت نمی شوند بلکه آتش قلبشان داغ تر می شود و شعله ور می گردد. یک جوان محصل بسیجی به خاطر درک و فهمی که دارد به خاطر شناختی که از اسلام پیدا کرده عاشق روی به خون خفتهٔ حسین و روی خوش مهدی(عج) عازم پیکار با دشمن اسلام در جبهه های حق علیه باطل می شود. آنچه که در دل یک بسیجی می گذرد فرق می کند با آن چیزی که در دل یک جوان سرخیابانی است. آرزوی یک جوان بسیجی شهادت است اما یک به اصطلاح جوان لا ابالی به فساد کشاندن محیط و گذاشتن نوار مبتذل و درست کردن انواع شکل ها و مدل های زشت که انسان با دیدن این چنین قیافه ها حالت تهوع بهش دست می دهد. حالا به جایی کشیده که خانوادهٔ این نوع افراد جرأت پیدا می کنند که به جوانی که راه درست را در پیش گرفته و از کرده های گذشتهٔ خویش پشیمان شده و پا به رویش گذشته، ایراد می گیرند. در صورتی که خود و خانواده اش سر تا پا ایراد است. تهمت هایی نظیر این که بسیجی های محصل را که می بینی این ها همه تنبل بوده اند و در درس ضعیف بوده اند و به خاطر پنج مرحله ای امتحان دادن عازم جبهه شدند و یا می خواهند خود را در بین مردم خوب جلوه دهند و به خاطر گرفتن تأییدیهٔ آزادگان و انجمن محل به جبهه می روند. من با این احمق ها که خداوند واقعاً دشمن های خود را احمق آفرید می گویم که کجا یک جوان با این همه آرزوها که در سر دارد دست به این چنین کار می زند؟ رفتن به جبهه یعنی گرو گذاشتن جان. دیگر آن بسیجی محصل کجا می تواند بعد از مرگش بیاید پنج مرحله ای امتحان بدهد؟ یا خودش را در بین مردم خوب جلوه دهد و مردم آن را به چشم دیگر نگاه کنند؟ کجا یک عقل سلیم می آید راحتی خوابیدن اول وقت را پیش پدر و مادر و خانواده بودن را به خاطر گرفتن یک نمره ناپلئونی ترجیح دهد؟ که شما این چنین در گوش فرزندتان می خوانید و در بین جامعه شایعه می کنید و مردم را گمراه می کنید. هر چند که خدا شما را گمراه کرده است. انشاءالله که تا ابد در همان گمراهی باشید به مولایم علی قسم به سرور آزادگان حسین بن علی قسم که هر کس عامل این چنین شایعات در جامعه باشد به شفاعت علی (ع) در آخرت نرسد و در جهنم ابدی بسوزد. شما که با این حرفهایتان داغ مادران و پدران شهید را دوباره زنده می کنید، انشاءالله که خداوند داغدارتان کند تا بفهمید که چه چیزی در دل یک مادر شهید و پدر شهید می گذرد. چه چیزی در دل پدر و مادر رزمنده می گذرد.

حمیدرضا پوراحمدی سال ۱۳۶۵

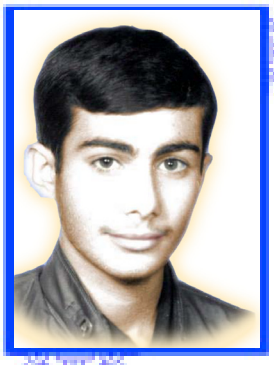

شهید دانش آموز

محمدخسرو پوررستمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدخسرو پوررستمی

محمدخسرو پوررستمی در ۲۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا میرحسینی و پدرش یوسف پوررستمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید معظم و بابایی و دبیرستان شهید کوزه گر رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدخسرو پوررستمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۶ عملیات کربلای ۱۰ منطقه کردستان در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سادات شهر شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدخسرو پوررستمی

بسم الله القاسم الجبارین

خدمت خانواۀ بسیار عزیزم سلام عرض می نمایم؛

پس از ارادت و تقدیم عرض سلام و تهیات الهی، سلامتی و شادکامی شماها را از درگاه خداوند متعال و منان خواهان و خواستارم. امیدوارم که حال شریف یکایکتان خوب بوده باشد.

باری عرض شود که نامۀ پر از مهر و محبب شما در مورخه: ۱۳۶۶/۰۱/۲۹ بدستم رسید و بی نهایت خوشحال و شادمان گردیدم. اگر از راه لطف و مرحمت جویای حال این حقیر شدید، به استحضارتان برسانم که حالم بحمدالله خوب است و همیشه به ذکر دعا و ثنای شما مشغول می باشم.

سلام مادر عزیز! سلام گرم مرا که از ته قلبم سرچشمه می گیرد و فرسخ ها راه را می پیماید تا خدمت شما رسد را، پذیرا گردید. پدر عزیز سلام علیکم، پدر عزیزم! سلام گرم مرا به بزرگواریتان قبول بفرمایید. برادرانم سلام، سلام من بر رخ مبارک یکایکتان باد. سلام احمد آقا، احمد آقا! از اینکه شما را ناراحت کردم واقعاً متأسفم، احمد جان من به خاطر این حرفی که نوشتم از شما معذرت و پوزش می خواهم ولی اگر خوب فکر کنی به اشتباه خودت پی می بری! به هر حال من به کوچکواری خودم شما را می بخشم و امیدوارم که شما هم به بزرگواری خودتان مرا مورد عفو و بخشش قرار دهید چون راهی که ما آمده ایم امیدی به برگشت نیست و باید مرا ببخشید.

«۲۰» سلام محمود آقا، از اینکه لطف نموده و برایم نامه ای پر از مهر و صفا نوشتید، بی نهایت متشکرم. سلام سعید آقا، سعید جان! تو را به جان هر کس که دوست داری، لطفاً دَرست را با دقت بخوان تا اینکه انشاء الله قبول شوی و به رتبۀ بالاتر روی، انشاء الله. سلام حمید آقا، حالتان چطور است؟ امیدوارم که حالتان خوب بوده باشد. می دانم که خوشحال شده اید ولی خوب خودم می خواهم که دیگر بر نگردم، انشاء الله.

سلام وحید آقا و سلام سعید آقا و سلام حسین جانم، سعید آقا! منظور از سلام مجدد این بود که بیشتر به فکر درست باشی. مادر عزیز! از قول من برادرانم را تک تک ببوس. خواهش می کنم شیرت را بر من حلال بگردان و هر بدی که از من سر زده است، به بزرگواریتان مورد عفو و بخشش قرار دهید. در خاتمۀ عرائضم گرمترین سلامهایم را خدمت مادر بزرگ و پدر بزرگ مهربان و زن دائی (بهناز خانم) و لیلا جانم برسانید.

سلام مرا خدمت تمامی دایی ها و زن دایی ها و بچه هایشان برسانید و از اینکه شماره تلفن علی دایی را برایم نوشتید بی نهایت متشکرم. و در ضمن اگر ممکن است شماره تلفن زینب خاله را برایم قید بفرمایید و به دایی علی بگویید که در اسرع وقت با ایشان تماس حاصل می کنم. مادر اگر ممکن است در روز عزای من گریه مکن برای من اشک نریز، برای سید الشهداء و سالار شهیدان گریه کن، برای پهلوی شکستۀ فاطمۀ الزهرا (س) گریه و زاری کن. و به دایی علی به خاطر تلفن تبریک عرض می نمایم. دیگر مزاحم اوقات شریفتان نشده و همگی شماها را به خدای بزرگ می سپارم. خدا نگهدار. راستی محمود آقا اینقدر به فکر شیرینی خوشمزه مباش روزی فرا می رسد که نان و خرما خواهی خورد. خدا یار و یاورتان باد.

توجه : تعدادی عکس ناقابل هم برایتان پست می نمایم، به تعداد ۱۴ عدد امیدوارم که خوشتان بیاید و حتی برای یادگاری هم که باشد از من قبول بفرمایید. به امید فتح نهایی رزمندگان اسلام – ۱۳۶۶/۰۱/۳۰

شهید دانش آموز

نـادر جـیرده علیزاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نادر جیرده علیزاده

نادر جیرده علیزاده در ۵ مرداد ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده حوریه قریشی و پدرش صمد جیرده علیزاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فرید و خواجه نصیر و دبیرستان امام خمینی رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نادر جیرده علیزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۵ منطقه عملیاتی شوش دانیال در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار مسجد آدینه ییلاق جواهرده شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نـادر جـیرده علیزاده

بسم الرب الشهدا و الصدیقین - الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ
آنانی که در راه خدا هجرت گزیدند و جهاد کردن و گذشتی از اموالشان و جهانهایشان آنها اجر عظیمی خواهند داشت در نزد خدا و آنان رستگاران دو عالم هستند.

به نام خدا پاسدار خون شهیدان تاریخ از هابیل تا شهدای کربلا و از شهدای کربلا تا شهدای ۱۷ شهریور و از ۱۷ شهریور تا ۷تیر و از هفت تیر تا این زمان و همین مکان مقدس و همین مکانی که خون بر شمشیر پیروز شد و در همین زمانی که رهبر ما امام خمینی رهبریت ما را به عهده دارد و در همین جنگی که امام زمان (عج) فرماندهی عملیات جنگ حق علیه باطل را بعهده دارد و در همین زمانی که مردم مسلمان و شهید پرور ایران در پشت جبهه ها به ما رزمندگان در جبهه روحیه می دهند و با کمکها و ایثار و چه با از بین بردن منافقین و این گونه افرادهای ضد ولایت فقیه امثال انجمن حجتیهٔ امتی های خائن.

وصیت نامه خود را شروع می کنم: اینجانب حسین علیزاده فرزند صمد محل تولد رامسر ، یکی از افرادی که نمی دانم خدا ما را قبول می کند بعنوان یک فرد حزب الهی یا اینکه نه، هستم و اینجانب بعنوان یک فرد مسئول به عنوان یک برادر کوچک به شما مردم با ایمان و فداکار پیامی دارم؛ برای اینکه شهید با خون خود به شما ای برادر و ای خواهر پیام می دهد و شما نیز مسئولید که پیام شهیدان را به مسلمانان بدهید و اگر این کار را نکنید مسئولید در پیشگاه خداوند و باز خواست خواهید شد چون این مسئولیت سنگین به عهدهٔ هر فرد مسئول و مسلمان است و شهید با خون خود ندای آزادی و ندای استقلال و جمهوری اسلامی را سر می دهد و با خون خود درخت اسلام را آبیاری می کند. پس اینجانب بعنوان یک پیام آور به شما برادر و خواهر اخطار می کنم و تذکر می دهم که در این زمان مواظب رهبرمان باشید و از وی اطاعت کنید و گوش به فرمان امام باشید. وحدت کلمه و اتحاد اسلامی را حفظ کنید و مواظب باشید که خائنین و فرصت طلبان و منافقین و ضد ولایت فقیه و ضد امام در شما رخنه نکنند و حتی نگذارید در مستر کارهای بزرگ مملکتی و پستهای مهم رخنه کنند. مردم مسلمان ما چشمان به عملکرد های شما دوخته شده است نگذارید که اینها خون شهیدان را پایمال کنند و روی پیکر های پاک شهیدان لگد بگزارند و دست سازش با ضد انقلابیون و آمریکا بدهند. پیام دیگرم این است مردم مواظب این انجمن حجتیه باشید اینها ضد ولایت فقیه هستند، اینها ضد انقلاب و ضد امام هستند، اینها همه شان از منافقین بدترند. ای مسلمانان! آگاه باشید که فریب ظاهر اینگونه افراد را نخورید، اینها با اسم امام زمان(عج) پیش می آیند. به جای اینکه خود را سپر امام زمان قرار دهند امام زمان را سپر خود قرار می دهند. اینها ضد امام زمان و نایب بر حقش امام خمینی هستند، اینها در مسترکارها قرار گرفته اند. در خود فرمانداری و در خود بخشداری و سپاه و کمیته امداد و در مدارس شهرتان نیز رخنه کردند. مردم! هر چه سریعتر بدون از بین بردن وقت، تا اینکه اینها ضربه به اسلام و انقلاب اسلام نزدند شما ضربهٔ نابودی را بر اینها بزنید و اینها را از بین ببرید و اینها را به زباله دادن تاریخ بفرستید. مردم! هر چه دربارهٔ این انجمن بگویم کم گفته ام، فقط وصیت من این است که با اینها مبارزه کنید، اینها را با هر وسیله ای که شد نابود کنید. مردم! در نمازهای جمعه شرکت کنید و در راهپیمایی و در مجالس شرکت نمایید و با اتحاد و وحدت خود ضربهٔ محکمی به آمریکا و عمّالش بزنید و به فکر امام و دولت اسلامی باشید، به فکر محرومان از جمله جنگ تحمیلی باشید و پیام دیگرم برای خانواده ام؛ پدر و مادر و برادرم و خواهرم! پیامم این است که هیچ به فکر از دست دادن فرزند خود نباشید، بلکه به فکر امام و انقلاب اسلامی باشید. از اینکه در کنارتان نیستم احساس دلتنگی نکنید و هیچ برایم گریه نکنید و لباس عزا به تن نپوشانید، بلکه باید خوشحال باشید که خدا چنین فرزندی را از شما قبول کرد و شما هم بایستی به جای لباس عزا لباس رزم بپوشید و راه من و راه دیگر شهدا را ادامه دهید. پدر و مادر! به شما نوید می دهم که پیروزی از آن مسلمین است و ما پیروزیم، چه کشته شویم و چه بکشیم پیروزیم. در خاتمه رضایت کامل از پدر و مادرم درخواست می نمایم. به امید پیروزی رزمندگان اسلام علیه کفر وصیت نامه ام را به پایان می رسانم به امید پیروزی رزمندگان اسلام علیه کفر. سلامتی امام و طول عمر امام و سلامتی عمر شما را از خداوند متعال درخواست می نمایم. به امید پیروزی رزمندگان اسلام علیه کفر وصیت نامه ام را به پایان می رسانم. از اینکه وقتتان را گرفتم انشاءالله ببخشید چون خواستم به مسئولیت خود وفادار باشم و پیام شهدا را برسانم.

حسین علیزاده – شوش دانیال – ۱۳۶۰/۱۱/۱۹ – ای دوست! آن روزی که آمدی به دنیا عریان / جمعی به تو خندان تو بودی گریان / کاری کن ای دوست که در موقع رفتن / جمعی به تو گریان تو باشی خندان – از مولوی

مرا در کنار مزار برادر شهیدم شفیع علیزاده دفن کنید، اگر پیکردم به دست شما رسید کسی که این نامه می خواهد بخواند بایستی مورد قبول من باشد وگرنه کسی دیگر حق خواندن این را ندارد. – حسین علیزاده

شهید دانش آموز

یوسف چاوش ثانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف چاوش ثانی

یوسف چاوش ثانی در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب مسگران و پدرش مختار چاوش ثانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس بحری و فرید و دبیرستان شهید مطهری رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید یوسف چاوش ثانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۰۴ منطقه عملیاتی تپه سلیمانیه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار مسجد آدینه ییلاق جواهرده شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یوسف چاوش ثانی

بسم رب الشهداء والصدیقین

بنام الله ارسال کننده انبیاء

درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و تمامی مستضعفان جهان، امام خمینی و سلام فراوان بر شهداء از شهدای صدر اسلام تا شهدای کربلای ایران و سلام بر خانواده و دوستان و آشنایانم.

از آنجا که جنگ ضرورت حیات انسانی و اسلامی است، وظیفه خود دانستم که جان بی ارزش خود را فدای اسلام و انقلاب و وطن و ناموس و شرافتم کنم و از خداوند توانا می‌خواهم که در این راه به من صبر و استقامت و پایداری دهد.

همشهریان و هموطنان عزیزم! همه می دانید که فضیلت جنگ خیلی زیاد است آنقدر زیاد است که قرآن از آن به عنوان ((بیع با خدا)) و ((فوز عظیم)) یاد کرده و امام علی هم در میان اصالت ها و والایی های جنگ و جهاد می فرماید:

فان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لخاصة اولیاء و هو لباس التقوی و درع الله الحصینة و جنته الوثیقه فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاد و دیث بالصفاد و القماءة.

«۲۴»

آری فضیلت جنگ آنقدر زیاد است که امام علی از آن به عنوان « باب الجنة » و « جنته الوثیقه » یاد می کند.

و وصیتم آنست که پشت سر انقلاب و امام حرکت کنید و امام را هرگز تنها مگذارید و مسجد را همیشه محل تدریس قرآن و احکام اسلامی قرار دهید و آنجا را پر کنید.

مرا در بغل مزار شهید پرویز فلاح دفن کنید.

بار پروردگارا! آن کسانی را که در لباس اسلام بر علیه اسلام و مسلمین نقشه می کشند، نقشه‌هایشان را نقش بر آب و آنان را (دشمنان اسلام) را از بین بگردان.

خدایا، خدایا، تو را بجان مهدی تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

یوسف – مازندران رامسر

دانش آموز بسیجی

شهید دانش آموز

هوشنگ حراتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز هوشنگ حراتی

هوشنگ حراتی در ۱۰ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه عمرانی و پدرش رمضان حراتی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس روستای لپاسر و دبیرستان شهید مطهری رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید هوشنگ حراتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۲ عملیات کربلای ۱۰ منطقه کردستان- بانه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

هوشنگ حراتی

بسم الله الرحمن الرحیم - الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ
آنهایی که ایمان آوردند هجرت کردند و از مال و جان خود در راه خدا دریغ نکردند، نزد خدای متعال مقامی والا دارند.
به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و به نام الله پاسدار حرمت شمع فروزان

با درود و سلام بر حجت ابن الحسن عسگری (عج) یگانه منجی عالم بشریت و با درود و سلام بر امام امت این رهبر دردمندان و محرومان و مظلومان جهان و با درود و سلام بر تمامی شهیدان از کربلای حسینی گرفته تا کربلای خمینی و با درود و سلام بر شما ملت قهرمان و همیشه در صحنه به خصوص خانواده های معظم شهدا که با اتحاد و همبستگی خود توانسته اید این اسلام و انقلاب را از شر اشرار و متجاوزان نجات دهید. من وصیت آنچنانی ندارم فقط چند نکته ای را که لازم دانسته ام مطرح می کنم. اینجانب با آگاهی کاملی که به اسلام و قرآن و شهادت داشتم برای حفظ و حراست از اسلام و قرآن و انقلاب و این میهن اسلامی ما، یعنی ایران، قدم به عرصهٔ میدان گذاشتم تا شاید بتوانم حق خود را نسبت به اسلام از این طریق ادا کرده باشم و ادا کنم. من شهادت در راه خدا را سعادت انسانها می دانم و این درسی است که معلم خون و شهادت و نمونهٔ مجسم آزادگی یعنی امام حسین(ع) به ما آموخته است، شهادت از مراتب والای انسانی است که از پیامبران و امامان برای ما به ارث گذاشته شده است پس باید از این ارث کمال استفاده را ببریم و در این راه قدم برداریم تا راه سعادت و خوشبختی را طالب شویم. آنانکه نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب و شهادت بی تفاوتند بیایند و به معراج انسانهای عاشق و خداگونه بنگرند که دنیا برای دنیا پرستان تمام می شود و آخرت برای مومنان و مردان راستین خداست. پس ای روحانیون و ملت حزب الله و ای جوانان! مساجد را مکانی برای تعلیم و تعلم قرار دهید و مساجد را خالی نگذارید زیرا استعمارگران و منافقان از تجمع شما در مساجد و نماز جمعه ها وحشت دارند و تا به حال این تجمع و وحدت یکپارچهٔ شما بود که این اسلام را پیروز کرده و زنده نگه داشته است و توصیه می کنم شما اگر می خواهید با خدا صحبت کنید نماز بپا دارید و نماز را اول وقت بخوانید و قرآن تلاوت کنید تا نور الهی در آئینهٔ صبر شما منور گردد. سخنی با مادرم؛ مادرم! از شما تشکر می کنم که مرا اجازه دادید تا به جبهه بروم و برای دفاع از حیثیت اسلام و قرآن و نابودی کفر جهانی به مبارزه بر خیزم. مادرم اگر توفیق شهادت یافتم مبادا برای من گریه و زاری کنی و برای من دلتنگی و ناراحتی کنی و مبادا من را پیش فاطمه زهرا (س) خجالت زده و شرمنده کنی، مادرم! می دانم مرا با چه سختی هایی و رنج هایی بزرگ کردی، می دانم چقدر زحمت برای این حقیر کشیدی و می دانم که داغ فرزند برای مادر چه مشکل و سخت است، ولی مادرم به شما توصیه می کنم که با تمام این سختی ها مبارزه کن و لحظه ای از پای ننشین و برای حفظ دین اسلام بکوش و تلاش کن که هر چه بکوشی باز هم کم است، مادرم! کوه باش و چون کوه استقامت کن و صابر باش زیرا خداوند صابرین را دوست دارد و من از خداوند می خواهم که به شما اجری عظیم و صبری جلیل و عمری طویل عطا بفرماید. مادرم! شهید عزادار نمی خواهد شهید پیرو می خواهد من از شما می خواهم تا آنجا که در توان دارید برای اسلام تبلیغ کنید و برای من عزاداری نکنید و برای من پول خرج نکنید. چون من از محبت پدر محروم هستم دیگر در اوصاف پدربزرگوارم چیزی نمی گویم و فقط از خداوند طلب آمرزش گناهان او را می کنم و از خداوند می خواهم که پدرم را در زمرهٔ مومنان و مردان راستین خودش قرار دهد. (آمین یا رب العالمین) اما چند توصیه برای برادران و خواهرانم، برادران و خواهرانم! اگر بدی از من دیدید مرا حلال کنید و اگر می خواهید روح مرا شاد کنید در شهادتم گریه و ناراحتی نکنید بلکه بخندید و خوشحال باشید و پیرو خط امام باشید که هستید و هر چه از دست شما بر می آید برای اسلام و قرآن خدمت کنید و نماز را بپا دارید و قرآن بخوانید تا به سعادت حقیقی دست یابید انشاءالله.

چند توصیه برای خویشاوندان و دوستان و آشنایان:

خویشاوندان، دوستان و آشنایان! به هر حال وقت آن رسیده است که از شماها خداحافظی کنم و از شما جدا شوم. به هر حال اگر بدی و غیبتی در حق شما انجام دادم مرا مورد عفو و بخشش قرار دهید و ادامه دهندهٔ راه من باشید، زیرا که یکی از بهترین و والاترین راه های سعادت و خوشبختی است. مادرم از شما می خواهم که مرا در بهشت زنبیه در اطراف پدرم به خاک بسپارید.

متشکرم – والسلام علی من التبع الهدی –برادر حقیر شما هوشنگ (حجت) حراتی

اهواز – هفت تپه – روز چهارشنبه ساعت ۹/۳۰ صبح ۱۳۶۶/۰۱/۱۲

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی تو را به حق مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار. آمین

چند شعر هدیه به مادرم و خانواده ام؛ به روز مرگ چو تابوت من روان باشد / گمان مبر که مرا درد این جهان باشد مادر
برای من نگری و نگو دریغ دریغ / به دام دیو در افتی دریغ آن باشد مادر / جنازه ام چو بینی مگو فراق فراق / مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد مادر / مرا به گور سپاری مگو وداع وداع / که گور، پردهٔ جمعیتِ جنان باشد مادر

شهید دانش آموز

مهرداد حسن زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهرداد حسن زاده

مهرداد حسن زاده در ۲ مرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محترم محمدی و پدرش حسنعلی حسن زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس خواجه نصیر و امام سجاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهرداد حسن زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۹ عملیات والفجر ۴ منطقه کردستان- مریوان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار لشت نشا شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهرداد حسن زاده

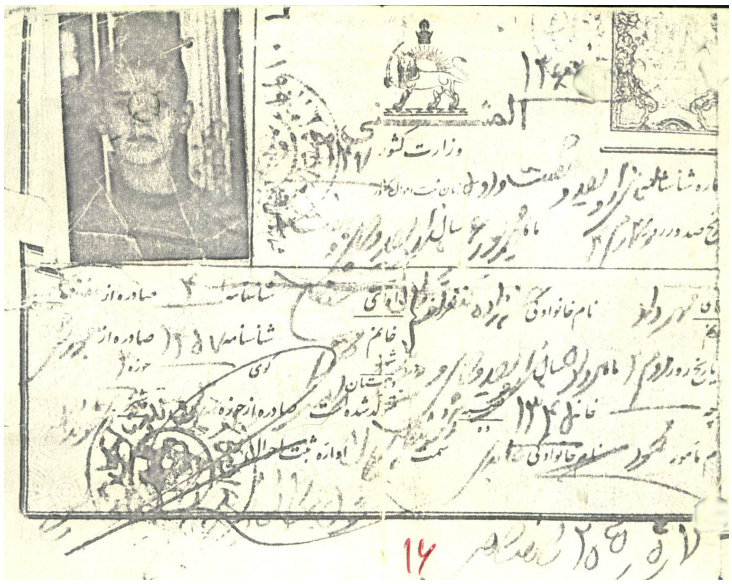

«۲۸»

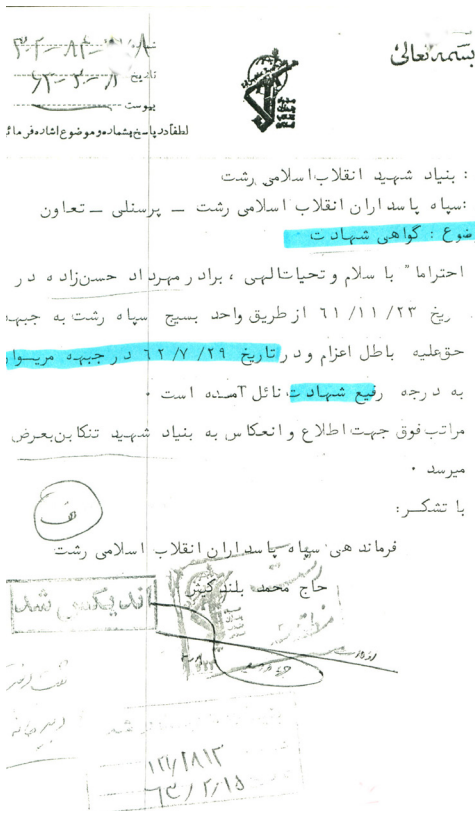

بسمه تعالی

لطفاً در پاسخ بشماره و موضوع اشاره فرمائید

به : بنیاد شهید انقلاب اسلامی رشت

از :سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رشت — پرسنلی — تعاون

موضوع : گواهی شهادت

احتراما" با سلام و تحیات الهی ، برادر مهرداد حسن‌زاده در ریخ ۲۳/ ۱۱/ ۶۱ از طریق واحد بسیج سپاه رشت به جبهه حق‌علیه باطل اعزام و در تاریخ ۲۹/ ۷/ ۶۲ در جبهه مریوان به درجه رفیع شهادت نائل آمده است .

مراتب فوق جهت اطلاع و انعکاس به بنیاد شهید تنکابن بعرض میرسد .

با تشکر:

فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رشت

حاج محمد بلند گیری

اندیکس شد

۱۲۱/۱۸۱۳
۶۴/۲/۱۵

شهید دانش آموز

فـرزاد حـسنی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فرزاد حسنی

فرزاد حسنی در ۱۵ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب اقدامی و پدرش علی حسنی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس کاشانی و ۱۷شهریور با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فرزاد حسنی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۰۳ منطقه عملیاتی هویزه در اثر انفجار مین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فـرزاد حـسنی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ

ای کسانی که ایمان آورده اید از قیام کنندگان به عدل و گواهانی برای خدا باشید اگر چه این شهادت بر علیه خویشتن و با پدر و مادر و با نزدیکان باشد.

برادران و خواهران عزیز! من حرفی برای گفتن ندارم ولی این را برای برادران و خواهران حزب الله بگویم که از دست اکثریت توده ای و منافقین و اقلیّت گول نخورید، آنها هم مثل آمریکا جنایتکار هستند

من می دانم که شما برادران و خواهران حزب الله این گول را نمی خورید و همچون مثل رهبر انقلاب امام خمینی رستگار و عادل هستید.

صحبتی با پدر: من از پدر خود که معلم من بود خیلی خیلی تشکر می کنم و هم چون مادر دل سوز من.

پیامی دارم برای گروه مقاومت؛ شما گول منافق را نخورید که نگذارید توی شما رخنه کنند.

والسلام

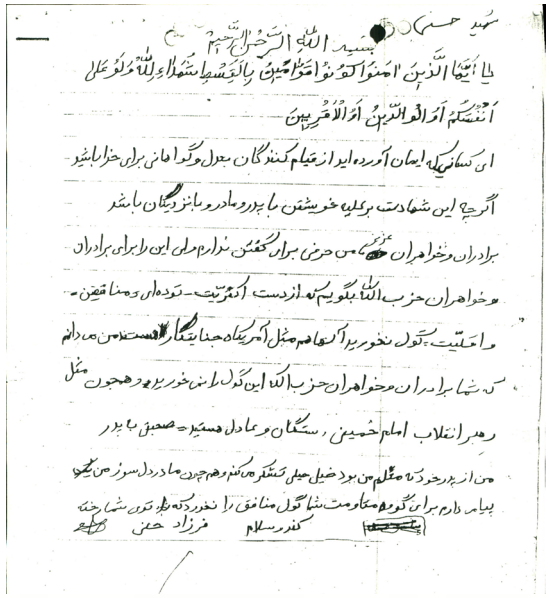
شهید حسنی
بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی
انفسکم او الوالدین و الاقربین
ای کسانی که ایمان آورده اید از قیام کنندگان بعدل و گواهانی برای خدا باشید
اگرچه این شهادت بر علیه خویشتن با پدر و مادر و با نزدیکان باشد
برادران و خواهران عزیز من حرفی برای گفتن ندارم ولی این را برای برادران
و خواهران حزب الله بگویم که از دست اکثریت توده ای و منافقین
و اقلیت گول نخورید آنها هم مثل آمریکا جنایتکار هستند من می دانم
که شما برادران و خواهران حزب الله این گول را نمی خورید و همچون مثل
رهبر انقلاب امام خمینی رستگار و عادل هستید صحبتی با پدر
من از پدر خود که معلم من بود خیلی خیلی تشکر می کنم و هم چون مادر دل سوز من
پیامی دارم برای گروه مقاومت شما گول منافق را نخورید که نگذارید توی شما رخنه
کنند والسلام فرزاد حسنی

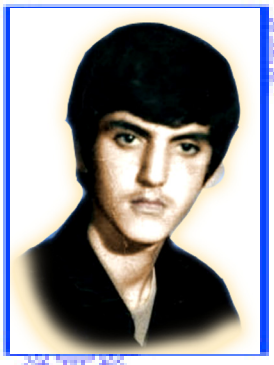

شهید دانش آموز

ولی الله رستگاری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی الله رستگاری

ولی الله رستگاری در ۲ شهریور ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش پروین یوسفی و پدرش آقابزرگ رستگاری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای کتالم با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ولی الله رستگاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۲۷ منطقه عملیاتی گیلان غرب در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار چهل شهید تلارسر روستای کتالم شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ولی الله رستگاری

بسم رب شهدا و صدیقین - إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا – اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید به خود کرده اید. – الا بذکر الله تطمئن القلوب – آگاه باش که با یاد خدا دل آرام گیرد. – أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ – بدانید که حزب خدا رستگارند. – سلام؛

اول از هر چیز باید بگویم که من یار و یاور امام زمان(عج) و نائبش روح الله موسوی خمینی هستم، من ولی الله رستگاری در سن ۱۵ سالگی، این انقلاب عظیم اسلامی را شناختم و در سن ۱۶ سالگی در ارگانهای انقلابی به نام انجمن اسلامی با برادران به تبلیغات اسلامی پرداختم و در سن ۱۶ سالگی در بسیج مستضعفین رامسر که با همکاری بیشتر مردم و با پایه گیری برادران مسئول در آنجا به عملیات و آموزش نظامی پرداختم که بعد از چند مدت باز به انجمن اسلامی کتالم آمده و با برادران به تبلیغات پرداختم و بعد از چند مدت دیگر که مردم با سپاه و بسیج همکاری بیشتری پیدا کردند از مسئول سپاه خواستند که بسیج برای شهر کتالم بر پا کنند و این کار را انجام دادند و در این بسیج مستضعفین برای اسلام و مردم و خدای خویش به کار پرداختم و همانطور اینکار را ادامه دادم تا به اینجا کشیده شدم و آنقدر دلم می خواست که شهید شوم و آنقدر می خواستم که خداوند مرا در آغوش خود بگیرد و شهادت مرا بپذیرد و تا به شهادت برسم و من هر ساعت و هر لحظه در نماز دعا می کردم خدایا مرا زودتر به شهادت برسان که دیگر از این دنیای پر از هیجان انگیز و این دنیای پر از جنایت مرا به شهادت برسان که دیگر از جهان خود برای همیشه گذشت کرده بودم که باری بس از روی دوشم بر زمین افکن و این که قرآن می گوید؛

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلوا في سَبيلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقونَ

و چند سخنی با پدر و مادرم دارم که این چنین است؛ – سلام مرا از دیار دور بپذیرید از دیاری که یادآور تجدید تاریخ اسلام است. از دیاری که صداهای رعد آسا حکم فرماست و انسان را به یاد وحی و نزول آیه از جانب الله می اندازد و از دیار مظلومان و مستمندان که پا برهنگی عربهای مظلومش با آن چهره های آفتاب خورده و قلب های پاک، انسان را به یاد عرب های زمان محمد(ص) و علی(ع) می اندازد.

از دیاری که نخلهایش مدینه را ماند و آبهایش دجله و فرات و وسعت زمین هایش و لختی آن مخیله را در صحرایی تذکر می دهد، که خونهایش در دشت نینوا و صحرای کربلا جاری است، و رزمندگانش جنگجویان صدر اسلام را مانند، که در خاک و خون می غلطند و پی در پی شعار لا اله الا الله و الله اکبر سر می دهند و بدینوسیله به ملحدان درس می دهند که ایمان، ایمان، ایمان و تکیه گاه ها را پیروز و بهروز خواهد نمود و ای ستمگران و ای ابر قدرتهای شرق و غرب، کفار و منافقان! مپندارید که ما مرده ایم بلکه ما زنده ایم و ناظر، چرا که در راه خدا قتال می کنیم و کشته می شویم. چه بهتر از اینکه با خدا به معامله بنشینیم و جان خود را در راه او تقدیم داریم.

ولی الله رستگاری

پدر و مادر و خواهر و برادرم! ما سربازان اسلام مصمم و با اراده ای استوار و ایمانی راسخ، حمله ای به کافران بعثی این دست پروردهٔ ابر قدرتها نماییم، برآنیم که درسی عظیم به آنها دهیم که دیگر هوس تجاوز به سرزمین اسلام راستین را نکنند و در آخرین لحظات باقی مانده از عمرم در صدد بر آمدم تا چند کلمه ای به عنوان آخرین کلام از خود به جای بگذارم و مطالبی که خود بهتر می دانید گوشزد کنم. که شما ها برای این انقلاب و اسلام راستین محمد(ص) و اسلام راستین و عظیم علی(ع) و اسلام بسیار بسیار عظیم و پر از شکوه مهدی(عج) همگی بر می خیزید و با نایب او روح الله موسوی خمینی راه او را ادامه می دهید و این انقلاب را تا به دست صاحب راستین خود برسانید و ای خدا تو خود از تمام ضمیر من آگاهی که از روی صدق و صفا سخن می گویم و همهٔ تلاشم برای گرفتن حق مستضعف از مستکبر مستکبر است. وگرنه در این سن و سال که من در حال حاضر ۱۷ ساله هستم و شهید می شوم بعد از من جنگیدن نوبت جوانان عزیز و برومند می باشد، جوانان این کشور، همان کشوری که علی(ع) درباره اش می فرماید «به خدا روزگاری می آید که ایرانیان چنان برای احیای اسلام راستین بر سر شما ملت عرب کافر بکوبند که دمار از روزگارتان در بیاورند».

ای کوردلان چرا نمی خواهید دین اسلام را یاری دهید، دینی که از سرزمین شما برخاسته، لکن شما مانند منافقان از نور قرآن گریزانید و قدر آن را نمی دانید و دیگر من می روم شماها برادران و خواهران اگر این اسلام را قبول دارید بیایید تا با هم یکی شویم و دشمنان را از بین ببریم.

مادر و پدر! مرا در چهل شهیدان دفن کنید تا آرام بخوابم، چون برادر بزرگم و دوست عزیزم «نظام الدین» و برادر کوچکم «حسن رستگاری» در آن جا خوابیده اند و به این خیال نروید که گفتم خوابیده اند یعنی در منزلشان رفته اند. مرا هم در بغل آنان دفن کنید و آنجا باید چهل شهید بدهد از بسیج و رزم آوران. و از تو خواهرم می خواهم همیشه با حجاب کامل باشی و از تو انتظارها دارم. از تو ای برادر کوچکم می خواهم راه مرا ادامه بدهی و مادر و پدرت را آرام کنی و دَرست را بخوانی و اگر مادر و پدر را آزار کنی مرا آزار کرده ای و از تو مادر می خواهم که هر وقت بر مزارم آمده ای گریه نکنی بلکه گریه برای منافق است که بچه اش را در راه ضد انقلاب و اسلام بودن رفته است و او را اعدام کرده اند و تو باید خوشحال باشی که فرزندان غیور و سلحشور پرورش دادی و هر روز جمعه بر مزارم شمع روشن کن و از تو پدر می خواهم که یک پدر با ایمان، راسخ و وفادار باشی و یک پدر نمونه.

هم اکنون من بر جای نشسته ام و در دستم سلاحی است که متعلق به برادر شهیدم نظام الدین خلعتبری می باشد و تنها با قلم خویش خون سرخ رنگینم را بر کاغذی می آورم.

که خدایا تو را سپاس که مرا از لجن زارهای شهر بیرون آوردی و به بهشت جبهه ها روانه ام کردی.

دیگر عرضی ندارم. خداحافظتان

و السلام – ولی الله رستگاری

۱۳۶۰/۰۷/۲۳

شهید دانش آموز

محمد روجایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد روجایی

محمد روجایی در ۲۷ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حوا ابوالقاسمی و پدرش عیسی روجایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس شهید نورشمسی و خلعتبری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد روجایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۹/۰۵ منطقه پادگان منجیل در اثر جراحات ناشی از انفجار تی.ان.تی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار چهل شهید روستای کتالم شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد روجایی

بسم الله الرحمن الرحیم

با سلام به رهبر کبیر انقلاب و رزمندگان شجاع جبهه های جنگ و سلام بر شهیدان و بچه های یتیم و خانواده های اسیران، با سلام و درود به شما پدر و مادر گرامی که با خلوص نیت مرا پرورش داده و مرا به این مقام رسانیدید و امیدوارم که از من راضی باشید. و اما تو ای مادر! شیرت را در راه خدا بر من حلال گردان و من هرگز آن خدمت هایی را که به من کردید فراموش نمی کنم و از شما می خواهم برای من ناراحتی نکنید و همیشه خوشحال و سربلند باشید و همیشه دعا کنید که بچه ات شهید بشود و اگر من به جبهه رفتم برایم ناراحت نباشید و اگر بخواست خدا شهید شدم هیچ گریه نکنید و سر قبر من گریه و زاری نکنید و امیدوارم که بچه ای خوب برای شما باشم.

به برادران خود عرض می کنم که درس های خودشان را بخوانند و اگر شهید شدم راه مرا ادامه دهند.

و به خواهران خود عرض می کنم که زینب وار راه مرا ادامه دهند و هرگز گریه و زاری نکنند و امام را تنها نگذارند و به جبهه ها کمک کنید و همیشه یار و یاور امام باشید.

والسلام

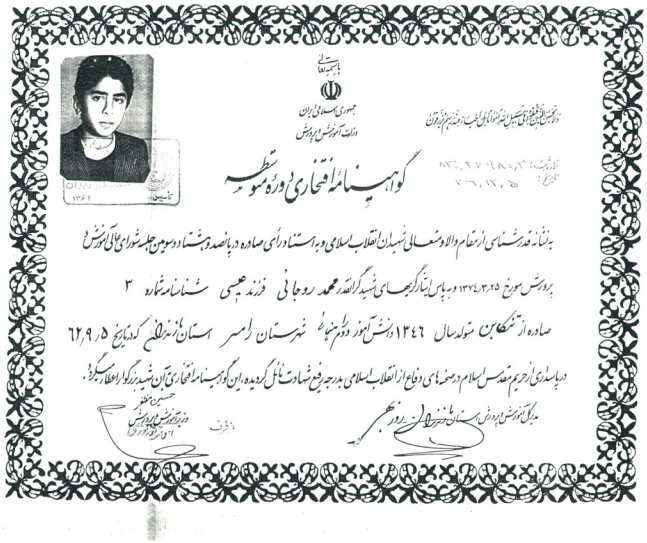
جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش

گواهینامه افتخاری دوره متوسطه

بنشانه قدرشناسی از مقام والا و متعالی شهیدان انقلاب اسلامی و به استناد رأی صادره در پانصد و هشتاد و سومین جلسه شورای عالی آموزش و پرورش مورخ ۱۳۷۶/۳/۲۵ و به پاس ایثارگریهای شهید گرانقدر محمد روجائی فرزند عیسی شناسنامه شماره ۳ صادره از تنکابن متولد سال ۱۳۴۶ دانش آموز دوم متوسطه شهرستان رامسر استان مازندران که در تاریخ ۶۲/۹/۵ در پاسداری از حریم مقدس اسلام در صفهای دفاع از انقلاب اسلامی به درجه رفیع شهادت نائل گردیده این گواهینامه افتخاری آن شهید بزرگوار اعطا می گردد.

شهید دانش آموز

اسماعیل زحمتکش

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل زحمتکش

اسماعیل زحمتکش در ۴ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب زربخش و پدرش مرادعلی زحمتکش پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس وحید و فرید با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسماعیل زحمتکش در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۱۸ عملیات کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسماعیل زحمتکش

بسم الله الرحمن الرحیم

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب و امت امام و با سلام به رزمندگانی که در جبهه های حق علیه باطل حماسه می آفرینند و از خود نمونه هایی چون شهیدان و مجروحین و اسرا تقدیم انقلاب می کنند.

وصیت نامهٔ خود را شروع می کنم؛ اول بوسه ای با شور شوق به کف دست مادر و بوسه ای بر صورت پدر می زنم چون که اینان واقعاً در بزرگ کردن و تربیت فرزندان خود بسیار کوشا و زحمت کشیده اند ولی این فرزند حقیر نتوانست آنطور که باید به آنها خدمت کند. از مادرم می خواهم از اینکه امانت خداوند را پس می دهد هیچگونه ناراحتی نداشته باشد و از پدرم می خواهم که از یک رزمنده بودن دست نکشد و همچنان به فعالیت خود ادامه دهد و از برادر بزرگم می خواهم که هر بدی از من دیده مرا عفو کند و در هنگام خاک کردن من مشتی خاک رویم بریزد تا مطمئن شوم از من راضی است و مرا بخشیده.

از برادرم محمد نیز می خواهم که مرا ببخشد و از او می خواهم همچنان به خدمت مردم و مخصوصاً گروه مقاومت بپردازد و عکس مرا قاب گرفته و به عنوان یادگاری در پایگاه بزند.

از خواهرانم می خواهم که هرگز حجاب را از خود دور نکنند و همچنان عروسم (برادر زنم) که البته لازم به گفتن من نیست و از خواهرم مریم می خواهم که از فراغت من ناراحت نباشد و اگر هم شد با مادرم و کبری و معصومه هر جمعه در بهشت زینبیه به دیدارم بیاید.

از معصومه می خواهم که در خواندن درس کوشا باشد و به مادرم دلداری دهند و از برادرم یعنی علیرضا می خواهم که یک رزمندهٔ شجاع باشد و از هیچ دشمنی نترسد و بر همه مشکلات به راحتی فائق آید و در مرگم ناراحت نباشد و همانگونه خود می دانید مرا در بهشت زینبیه به خاک سپارند و اول یک دور مرا دور شهیدان بچرخانید که هر چیزی که داریم از این شهیدان داریم و خداوند ما را در جهان آخرت جزء این شهیدان قرار دهد.

والسلام

۱۳۶۴/۱۱/۱۴

وصیت نامه اسماعیل زحمتکش

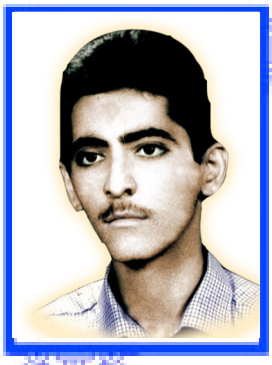

شهید دانش آموز

امیـر شعیب

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امیر شعیب گلینی

امیر شعیب گلینی در ۱۱ مهر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان تهران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مرجان گالش و پدرش جمشید شعیب گلینی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس محدث و خلعتبری و دبیرستان شهید اعزامی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید امیر شعیب گلینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۰۵ منطقه عملیاتی فاو در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.

پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گالش محله شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

امیـر شعیب

به نام خداوند بزرگ و مهربان

از کجا آمده ام – آمدنم بهر چه بود – به کجا می روم آخر – ننمایم وطنم

در ضمن اگر موقع خواندن وصیت نامه ام اشکالی دیدید مرا ببخشید. دوستان، آشنایان و مردم مسلمان! چون امروز جبهه های حق علیه باطل احتیاج به نیرو دارد ما وظیفه مان است که در این راه برای دفاع بشتابیم و برخودم لازم و واجب دانستم که عازم جبهه های حق علیه باطل با برادران بسیجی بروم تا به سهم خودم از دین و ناموس و مملکت اسلامی و رهبر بزرگ مان دفاع کنیم.

هر کس توان دارد به جبهه بیاید و هر کس نمی تواند پشت جبهه، مالی، نقدی کمک کنند، تا با قدرت تمامی اقشار ملت ایران دست بیگانگان را قطع بنماییم، تا به مملکت مان آسیبی نرسد.

با شما برادران و خواهران و شما پدران و مادران! اگر من در مقابل شما گناه کردم یا باعث کوچک شمردن شما شده ام یا باعث بدبین کردن شما یا در کمک کردن به شما کوتاهی کردم مرا ببخشید و از شما می خواهم که دعاها را فراموش نکنید دعای همیشگی شما آن را تکرار کنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار – از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفزا – مجروحین و معلولین شفا عنایت فرما – زیارت کربلا نصیب ما بگردان – ظهور حجتت را نزدیکتر بگردان – رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

پدر و مادر عزیزم! از شما می خواهم که از من راضی باشید و خوشحال بشوید که چنین فرزندی داشتید که در چنین راهی برای دفاع از دین و ناموس و مملکت شهید شد و بر مزارم که می آیید گریه نکنید.

به راه رهبر و دینم فدا کردم جوانی را — به آگاهی پسندیدم بهشت جاویدانی را

مگری مادر خوبم شهید هرگز نمی میرد — که من عشق شهادت را از مولایم علی آموخته ام

از خواهرانم می خواهم که حجاب را رعایت کنند و نماز را فراموش نکنند و با برادران من در بسیج همکاری داشته باشید و حرف پدر و مادر را گوش کنید و آنها را آزار نرسانید تا از شما راضی باشند.

در ضمن مرا در گالش محله در جوار شهیدان دفن نمایید متشکرم.

والسلام خدا نگهدار شما

۱۳۶۴ امیرشعیب گلینی

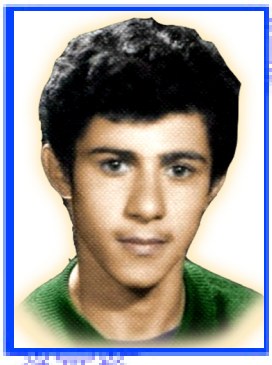

شهید دانش آموز

حامد علی مرادی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حامد علی مرادی

حامد علی مرادی در ۱۵ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آرام محتشم و پدرش عیسی علی مرادی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس مصطفی خمینی و فتوکیان و دبیرستان اردیبهشت رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حامد علی مرادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۵ منطقه خرمشهر در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای طالش محله شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حامد علی مرادی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زندگانی هستند که نزد خدایشان روزی می خورند.

با سلام و درود فراوان به امام زمان و نایب بر حقش و با سلام و درود فروان به ارواح مقدس و مطهر و تابناک تمامی شهیدان انقلاب و با سلام به شما امت حزب الله و همیشه در صحنه.

انقلاب خونبار اسلامی ایران پس از گذشت چندین سال می رفت که تداوم دهندهٔ خط سرخ حسین و بنیانگذار نهضت عدل و عدالت تشیع باشد ولی از آنجا که جباران تاریخ در تمام دوران سد راه تشیع بودند باز هم در مقابل این انقلاب که نشأت گرفته از حرکت سرخ حسینی بودند علم کردند و به قول معروف این انقلاب را در نطفه خفه کنند و با توطئه چینی های مختلف و ایجاد اغتشاشات داخلی از قبیل فاجعه آمل و کردستان و غیره... سعی داشتند. ولی شما امت حزب الله و همیشه در صحنه با استفاده از نصایح پیامبرگونهٔ امام و با همکاری کامل، فرصت هیچگونه توطئه را به این دست نشاندگان و عمّالشان نداده و نمی دهید.

آمریکای جنایتکار به توسط صدام جنگ را بر علیه ایران شروع کرده و تمام جوانهای ما مصمم و پایدار با هم عهد بستند که تا بیرون راندن متجاوز از پای ننشینند. خلاصه و الان که حدود هفت سال از انقلاب خونبارمان میگذرد با تقدیم هزاران شهید و مجروح و اسیر و معلول و با از دست دادن بسیاری از شهر ها و منابع طبیعی، ملت ما مصمم تر از پیش شعار فتح و پیروزی سر می دهد و خواهان استقلال تمامی جهانیان است.

پس بر ماست که با ایثار خون خود، جان و مال خود، تداوم دهندگان راه این شهیدان باشیم. شهیدانی که در جمع ما بودند ولی الان جایشان در بین ما خالی است. من بعنوان یک سرباز کوچک انقلاب به جبهه آمدم تا به مزدوران بفهمانم که هنوز هم ملت ما مثل این است که تازه جنگ را شروع کرده است. آمده ام به جبهه تا دِین خود را به شهدا ادا نموده باشم و حافظ خون شهید و دست گیرندهٔ تفنگ شهیدان باشم. پس تو ای انسان آزاده که در هر مسندی هستی، بازاری و کشاورز و معلم و اداری و غیره! نصایح امام و وصیت نامه های شهیدان را آویزه گوشت قرار ده و دنباله روی این شهیدان باش. شما ای بازاریان محترم اگر احیاناً کسی پیدا شد در بین شما که احتکار و گرانفروشی می کند به خون شهیدان خیانت کرده است. این وصیت نامه هایی را که می بینی از جان و خون شهیدان نوشته شده است و هر رزمنده ای وصیت نامهٔ خودش را خودش می نویسد کسی فکر نکند که هر رزمنده که شهید می شود برایش سپاه وصیت نامه درست می کند نه اینطور نیست.

خلاصهٔ کلام، من به این خاطر به جبهه نیامدم که خدای ناکرده نتوانستم از درس قبول شوم بیایم و از سهمیهٔ رزمندگان استفاده کنم. نه من، بلکه همهٔ رزمندگان. کسانی که این تهمت ها را به رزمندگان می زنند حداقل خودشان یکبار بیایند و توی یک سنگر دو ساعت بمانند و بروند، فداکاری این رزمندگان را از نزدیک ببینند.

من از شما عاجزانه تقاضا دارم امام را تنها نگذارید و همیشه و همه حال پیرو او باشید و شما ای خواهران حزب الله بدانید که حجابتان کوبنده تر از خون شهیدان است پس بیایید حجابتان را حفظ کنید و در سنگر خودتان مشت محکمی به دهان دشمنان انقلاب بزنید.

فرزند کوچک انقلاب حامد علی مرادی

۱۳۶۵/۱۰/۰۳

شهید دانش آموز

حسن علی مرادی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن علی مرادی

حسن علی مرادی در ۲۴ فروردین ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه فلکی و پدرش موسی علی مرادی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مصطفی خمینی و فتوکیان و دبیرستان امام خمینی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن علی مرادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۲۳ عملیات بیت المقدس۷ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش و شیمیایی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن علی مرادی

بسم الله الرحمن الرحیم

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون سوره آل عمران آیه ١٦٤

مپندارید کسانی در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند.

بنام الله، بنام او که منظومهٔ شمسی را برافراشته، بنام او که زمین را گسترد، بنام او که در زمین موجودی بنام انسان بیافرید، بنام او که انسان را بسوی حق و حقیقت و بهشت جاوید راهنمایی می‌کند و بنام او که رحمتش از غضبش سبقت گرفت.

اصولا وقتی آدم از بهشت رانده شد و در زمین جایگزین گشت خداوند رحمان انسان را بحال خود نگذاشت بلکه راه دوزخ و بهشت را پیش پای او گذاشت و فرمود: انسان در انتخاب یکی از این دو راه خود مدنظر است تا در آخرت در آن جای گیرد. یا راه هابیل و هابیلیان زمان خود را برگزیند و نعم خداوند را در زمین شکر گویند و تقوی پیشه کند تا در بهشت جاوید جای گیرد و یا راه قابیل و قابیلیان زمان خود را پیشه کند و در مقابل حق قد علم کند و به نعمات خداوند قادر شرک ورزد که این راه جز راه دوزخ و دوزخیان راه دیگر نباشد. که البته برای هر دو راه مثالها در طول تاریخ بسیار است که امت حزب الله خود بهتر می داند. و اما در این زمان جنگیست میان ایران و عراق و هر دو طرف بر این قضیه و مسئله تأکید دارند که جنگیست میان حق و باطل. پس یک طرف آن حق است و یک طرف آن باطل و اما کدام طرف باطل است و کدام طرف حق؟ اگر کمی هم فکر با عدالت کنیم دستگیری ما چنین حصول می شود که آیا آنکه در صحنهٔ نبرد، خود را سردار قادسیه می نامد و دم از انسانیت می زند ولی در پشت پرده با صهیونیسم جهانی که انسانیت سرش نمی شود دست دوستی می فشارد حق است؟ او که در شب تار همچون خفاش خون آشام کودک بی گناه دزفولی و اندیشکی و آبادانی را به کام مرگ می کشاند ولی در سخن خود بی شرمانه خود را حامی ملت عرب جا می زند حق است؟ مگر مردم خوزستان عرب نیستند؟ یا او که تمامی قوانین بین المللی را زیر پا می گذارد و از مواد شیمیایی استفاده می کند حق است؟

پس بیا تو ای انسان آزاده، بپاخیز تا ریشهٔ این دیوانهٔ بعثی را از جایش بر کنیم تا این ناحق، حق کش را از ریشه بخشکانیم. بیا تا حق را در جهان برقرار سازیم. بیا تا انسانی آزاد باقی بمانیم. پس اگر بخواهیم که اسلام راستین باقی بماند باید ریشهٔ آن را با خون خودمان آبیاری کنیم تا درخت اسلام سرسبز و پایدار باقی بماند و نسل آینده از آن استفاده کند. تا در آینده نسلی با وقار و سر فراز داشته باشیم. یا که می دانیم باید چه زود یا کمی دیرتر این جهان فانی را وداع گوئیم پس چه بهتر که مرگ ما در راه کسی باشد که ما را آفرید و خون خودمان را در راه کسی بریزیم که در ما روح پاک دمید و ما را اشرف مخلوقات قرار داد.

خداوند را ناظر بر اعمال خود بدانید که ((ألا إلی الله تصیر الأمور)) آگاه باشید که بازگشت تمام امور بسوی خداوند است. نکند در رختخواب ذلت بمیرید که حسین در میدان نبرد شهید شد و مبادا در غفلت بمیرید که علی در محراب عبادت شهید شد و بدانید که شهد شهادت در کام شهید شیرین است. ای مادران! مبادا از رفتن فرزندانتان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در قیامت و در پیش خدا نتوانید جوابگوی حضرت زینب باشید که شهادت ۷۲ تن را تحمل کرد و این را آویزهٔ گوش قرار دهید که شما برای آخرت آفریده شده اید نه برای دنیا.

شما آقایان در امام امت بیشتر دقیق شوید تا دیر نشده سعی کنید که عظمت او را دریابید. اگر فیض شهادت نصیبم شد نگذارید کسانی که به ولایت فقیه اعتماد ندارند در مرگم زاری کنند.

سخنی با منافقین انسان نمای گرگ در لباس میش، شما که دم از اسلام می زنید، شما که خود را مسلمان می دانید ولی در پشت پرده عکس آن را ثابت می کنید، کسی از باطن شما خبر ندارد باید هم همینطور فکر کنید چون ایمان ندارید و خداوند را قبول ندارید. شما که نماز نمی خوانید ولی در نماز جمعه شرکت می کنید و فقط مثل یک اسکلت متحرک بالا و پائین می روید در حالی که نمی فهمید چه بر زبان می‌رانید و فقط برای نشان دادن خود.

حسن علی مرادی

و اما سخنی با مادران عزیز شهدا و مادر عزیز خودم آغاز می کنم – شما ای مادران عزیز شهدا! بحق که شما مستحق بهشت خداوندی هستید زیرا عزیزترین کس خود را آنگونه پرورش دادید که پیامبر فرمود و راه حسین را پیمودند. آنان را به راهی فرستادید که حسین سرور شهدا رفت. پس همانا آگاه باشید که فرزندتان شاهد است شاهد برای تان مبادا کفران نعمت کنید و قلب آنان را جریحه دار کنید که همانا اجرتان را پیش خداوند لایزال از دست می دهید.
پس در مرگ عزیزان خود در جلوی دشمن مگریید و بدانید که عزیزانتان امانتی بودند از طرف خداوند پیش شما و بدانید که خداوند بالاخره روزی امانت خود را پس می گیرد چه امروز، چه یک روز دیرتر. پس چه بهتر که این امانت را همانطور که پاک از خداوند به دستتان رسید به صاحب اصلی او بازگردانید. ای مادران! بدانید که بهشت زیر پای شماست امام را تنها نگذارید که زبانحال تمامی شهدا این است.

گر غرقه بخون گردد تن من — شود پیراهن من کفن مـن
گر لب تشنه در صحرا بمیرم — دل از عشق خمینی برنگیرم

تو ای مادرم! نمی دانم با چه زبانی از شما تشکر نمایم که این چنین مرا پروردی. راهی که حسین رفت راه او را به من نشان دادی. اما این را بدان که خداوند در آن جهان اجری بس عظیم به شما خواهد داد. خواهشی دارم و آن اینکه در جلوی دشمنان دوست و گرگان میش، چشم را تر نکنی بلکه استوار در مقابل آنان باش مثل کوه.
لباس سیاه بر تن مپوش و با اینکار به دشمنان بفمان که روز مرگ ما نیست بلکه روز دامادی ماست. امّا ما فقط لباس دامادی به تن نداریم بلکه لباس خونین ما همان لباس عروسی ماست.

ببوسم دستت ای مادرکه پروردی مرا آزاد — بیا بابا تماشا کن که فرزندت شده داماد
همی روحی شادان زخمی در بدن دارم — بجای رخت دامادی لباس خونین به تن دارم

اما شما پدران شهدا و پدر عزیز خودم! زبانمان قاصر است از گویای خدمات شما از برای ما. خداوند گفته که به والدین خودنیکی و احسان کنید ولی چگونه این همه لطف شما را پاسخگو باشیم پس خودتان ما را ببخشید. از شما حلالیت می طلبم و اما ای پدر خواهش دارم مبادا در مرگ من کفران نعمت کنی، عنان را از دست بدهید و نعمت عظیم خداوندی را از کف دهی و لاله ای که از خون شهید بر می خیزد لگد مال کنی. امام را دعا کن و رهرو راه او باش همانطور که این چنین مرا آزاد پرورش دادی. ای پدر! اگر جسدم نیامد ناراحت مباش چون من در راه مکتبم که همانا مکتب حسین یعنی ((هیهات من الذله)) است کشته می شوم حال چه جسد بی روحم را ببینی چه حتی خاکستری از آن باقی نماند. من آن شمعم که خاکستر ندارم — شهید مکتبم پیکر ندارم
شما ای برادران شهدا و برادران عزیز خودم! وظیفهٔ سنگینی بر دوش شماست بار سنگینی با رفتن برادر شهیدتان بر دوش شما افتاده است. ای برادر شهید! مبادا بعد از مرگ با عزت برادرت زانوی غم بغل بگیری و بگویی که من بخاطر شهادت برادرم عزادارم نه، ادامه دادن راه شهیدان این نیست که هرچه قدر هم گریه کنی و راهی که او رفت و کاری که او انجام داد نروی و انجام ندهی، ادامه دادن راه او نمی شود. بلکه اگر می‌خواهی روح او را شاد نمایی برو و اگر قدرت دفاع داری نگذار اسلحهٔ برادرت به زمین بیفتد و سنگر او خالی شود. برادران شهید مسائل شرعی را فراموش نکنید. شما که می خواهید راه برادر شهیدت را با آمدن به جبهه ادامه دهی بدان که برادر شهید تو بخاطر احیاء کردن دین اسلام و مسائل آن در سراسر جهان به جبهه آمده، مبادا مسائل دینی اسلام را کنار بگذاری. نماز را بر پا نکنی – روزه نگیری – تولی و تبری را کنار بگذاری. پس اگر اعوذ بالله جبهه آمدن تو با یک مزدور عراقی که آن طرف خاکریز برای از بین بردن اسلام می جنگد چه فرقی دارد؟ و اما شما برادرانم! امیدوارم که راهم را ادامه دهید هر چند که من شاگرد شما بودم و من راه و چاه را از شما یاد گرفتم. از شما حلالیت می طلبم و همین طور از دیگر اعضاء خانواده ام، امیدوارم مرا ببخشید من زیاد شما را اذیت کردم ولی شما در مقابل به من احسان کردید.
از شما خواهش دارم که امام را تنها نگذارید و بدانید که او از اولاد پیامبران و امامان معصوم است.
خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار – والسلام – حسن علیمرادی

شهید دانش آموز

رسول غلامرضایی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رسول غلامرضایی

رسول غلامرضایی در ۱۲ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه غلامرضایی و پدرش محمد غلامرضایی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سادات شهر و دبیرستان شهید کوزه گر رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رسول غلامرضایی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۳/۲۶عملیات کربلای۱ منطقه تپه های اطراف مهران در اثر اصابت آر پی جی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سادات شهر شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رسول غلامرضایی

بسم رب الشهداء والصدیقین

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي* يَفْقَهُوا قَوْلِي

حمد و سپاس بیکران بر آفریدگار هستی، که کُرات آسمانی را با نظم خاصی که هیچکدام از آنها با یکدیگر برخورد نخواهد کرد بوجود آورد. اویی که انسان را به صورت یک ماشین پیچیده و منظم با پیچ و خمهای فراوان خلق کرده. اویی که در همه جا آشکار و پنهان، ظاهر و باطن حضور دارد. خداوند بزرگ مشیّت آفرینش انسان را بر این قرار داد که در روی زمین به کسب معارف و مکارم اخلاقی و سپاسگزاری از نعمات بی شائبه او بپردازد و برای رسیدن به این اهداف، انسان باید کوشش و مجاهده فراوان نماید تا به آن درجه ای که خداوند او را به عنوان خلیفه الله در روی زمین برگزیده است، برسد. لازمهٔ شناخت خداوند برای انسان، شناخت خود انسان است. اگر انسان خود را نشناسد خدا رانخواهد شناخت. آنجا که حضرت علی(ع) می فرماید (من عرف نفسه فقد عرف ربه) (کسی که خوشتن را بشناسد خدا را نیز خواهد شناخت) پس ای انسان ها! بیاییم با شناختن دقیق نفس خود، خالق و آفریدگار خود را بشناسیم و به دستورات داده شده اش توسط پیامبران، جامه عمل بپوشانیم.

بیاییم برای آن همه نعمات فراوان الهی که در این دنیا وجود دارد و در دید چشم و محیط زیست اطرافمان قرار دارد سپاسگزار باشیم و به درگاه با عظمت رب‌العالمین روی آورده و شکرگزار باشیم.

«۴۶»

بار خدایا پروردگارا! تو را سپاس که به ما قوهٔ تفکر دادی تا در مسیر «اهدنا الصراط المستقیم» آگاهانه و با شعور قدم گذاریم. ای پناه بی پناهان. دنیاپرستان مشغول زر و زیور دنیا هستند خداوند در فردای قیامت در آتش عذاب از ما سئوال می کند؛ تو که نعمت ولایت داشتی پس چه شد که در آتش دوزخ هستی؟ تو که نعمت اسلام، نعمت عقل و معرفت داشتی پس چرا به جهنم من آمدی؟ ای گنهکار! تو که دیدی اسلام غریب است، اسلام مظلوم است چرا به یاری اسلام نرفتی ؟ تو که دیدی هر روز عزیزی را راهی دنیای دیگر می کنند تو که دیدی پسر همسایه ات را روی دستها بلند کرده و سوی قبرستان می‌بردند (بسوی مزار شهدا) پس باز به این دنیا دل بستی. صدای عزیزان در سنگر را می شنیدی، صدای نالهٔ مجروحین را می شنیدی، اشک چشم یتیمان شهدا را می دیدی ولی بی حجاب و بی بند و بار در کوچه ها می گشتی؟ اشک مادران داغدیده را می‌دیدی وای به باغها و گلستانها میرفتی ولی گفتی بیا خوشی کنیم، تفریح کنیم. جبهه ها را که خداوند در آن جبهه بود فراموش کردی بسوی راحت طلبی رفتی، بسوی دنیا رفتی، چه جواب داری که به خدا بدهی؟ خدا نکند ما از اینها باشیم. نکند ما از این روسیاهان باشیم. خدایا اگر تو به ما عنایت نکنی ما هم در صف این جسورها قرار خواهیم گرفت. ما هم در صف این شقی ها قرار خواهیم گرفت، که روی خون این عزیزان پا می نهیم. روی مزار شهدا پا می نهیم، خیانت می کنیم به این شهدا.

برادران! ما چند صباحی بیشتر در این دنیا نیستیم، فردا ما را هم در گور خواهند گذاشت. چه کنیم با سؤالاتی که از ما می کنند؟ اگر داد بزنیم فریاد بزنیم چه کسی به فریاد ما می رسد؟ پس بیائیم به درگاه خداوند متعال دست بلند کنیم و بگوییم؛ «الهی العفو» تا از گناهانم در گذرد.

رسول غلامرضایی

این بندهٔ حقیر با آگاهی کامل و بینش صحیح در راه خدا قدم بر داشتم، برای احیای عظمت اسلام و مسلمین، دفاع از قرآن و نوامیس مسلمانان و دفع تجاوز از کشور اسلامی راهی دانشگاه انسان سازی جبهه های غرب و جنوب کشور گشته تا توشه ای در آخرت و در روز رستاخیز برایم باشد. پدر و مادر گرامیم! انشاءالله که خداوند به شما طول عمر و سلامتی عنایت فرماید. زبانم قاصر است برای گفتن و دستم عاجز از نوشتن از آن همه زحمت ها و سختی ها و کوشش های فراوان و بی شائبه ای که در پرورش و بزرگ کردن این بندهٔ حقیر و کوچکتان کشیدید. اجرکم عندالله. پدر و مادر گرانقدرم! از اینکه توانستید فرزندتان را در راه اسلام و قرآن کریم پرورش داده و در راستای باریتعالی قربانی دهید بسی کمال افتخار برایتان می باشد.

از شهادتم ناراحت نباشید، همانا از مکتب سرخ حسین(ع) درس شهادت و شجاعت را آموختم و زینب وار هنگام شهادتم صبر و بردباری را پیشهٔ خودتان سازید که(ان الله مع الصابرین). خواهران بزرگوارم کبری – کلثوم و شهربانو! دستم عاجز است از نوشتن در حفظ حجاب اسلامی که خودتان در طول حیات دنیویتان حافظ و نگهدار آن بودید کوشا باشید. نمونه یک زن مسلمان باشید و همانند زینب در هنگام شهادتم صبر و بردباریتان را حفظ کنید.

برادر بزرگوارم هادی! افتخار و مباهات دارم که برادری دارم که در زندگی مشوّق بنده بودند و خود نمونهٔ یک رزمندهٔ مخلص و بسیجی قهرمان هستند که ماهها در جبهه های نبرد حق علیه باطل بسر بردند و امتحان خود را در راه خدا دادند. این وصیت نامهٔ حقیر در حالی تکمیل گردید که متجاوزین بعثی هنوز در داخل خاک ما موضع گرفته اند و رزمندگان اسلام قاطعانه در جلویشان محکم ایستاده اند.

دوستان دوران حیاتم! من کوچکتر از آن هستم که برایتان چیزی بنویسم اما مِن باب تذکر شما را به تقوا و ایمان به خداوند سفارش می کنم. در همهٔ کارها و در انجام اعمال توکل به خداوند متعال داشته باشید. دوستان ظاهری برای خودتان نباشید بلکه دوستان حقیقی و با وفا برای همدیگر باشید. امت شهید پرور! خود را کوچک می دانم که برای امت محمد (ص) و شیعیان علی (ع) چیزی بنویسم. بنده شرمنده هستم از آن همه ایثار و فداکاری‌تان که در راه خدا انجام می دهید. در حیاتتان غیر از خدا بندهٔ دیگران نباشید.

برادران این جنگی است که بر کشور اسلامی تحمیل شده است، جنگی است که ستمگران فرو رفته در گرداب تمایلات دنیوی، آنان که نمی خواهند ملت ها روی پای خود بایستند و سرنوشت سرزمینشان را خود تعیین کنند این بار بر کشور اسلامی ما تحمیل کردند و به کشور ما تجاوز کردند. سرزمین ما را غارت کردند و به نوامیس ما تجاوز نمودند. آنان بخاطر منافع خویش و نابودی اسلام، مسبب جنگ گردیدند. حال آیا می توانیم با این جنایتکاران صلح کنیم؟ و دست گدایی بسویشان دراز کنیم؟ ما انسان هستیم، انسان از بدو خلقت خویش آزاد آفریده شد بنابراین سرنوشت هر ملتی بدست خود همان ملت می باشد.انشاءالله که همگی بتوانیم در مسیر «قربه الی الله» گام برداریم و به کمال نهائی برسیم. والسلام

شهید دانش آموز

سعـید غـلامی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سعید غلامی

سعید غلامی در ۳ تیر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رحیمه نیری فر و پدرش علی غلامی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید بحری و فرید و دبیرستان امام خمینی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سعید غلامی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۳ عملیات والفجر۶ منطقه دهلران در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۲ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سعـید غـلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنيانٌ مَرصوصٌ

بنام خدای تبارک و تعالی و با سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی درهم کوبندهٔ ستمگران و با درود به شهیدان که با خون ایثارگرانهٔ خود، نهال اسلام را آبیاری کردند و نیز با سلام و درود بر مهدی صاحب الزمان، این منجی بشریت وصیت نامهٔ خود را آغاز می کنم.

پدر عزیز و مادر گرامی! امیدوارم که در برار سختی ها و مشکلات پایدار باشید و در هر لحظه به یاد خدا باشید و صبر و شکیبایی داشته باشید، زیرا گره بیشتر کارها با صبر و بردباری باز می شود.

اگر من شهید شدم برایم گریه نکنید زیرا شما با گریه هایتان روحم را عذاب می دهید.

پدر و مادرم خواهش می کنم بدی های گذاشته ام را در گذرید چون من وقتی به جبهه آمدم و به یاد کارهای گذشته ام می افتادم گریه ام می گرفت چون من شما را خیلی اذیت می کردم

مادرم:

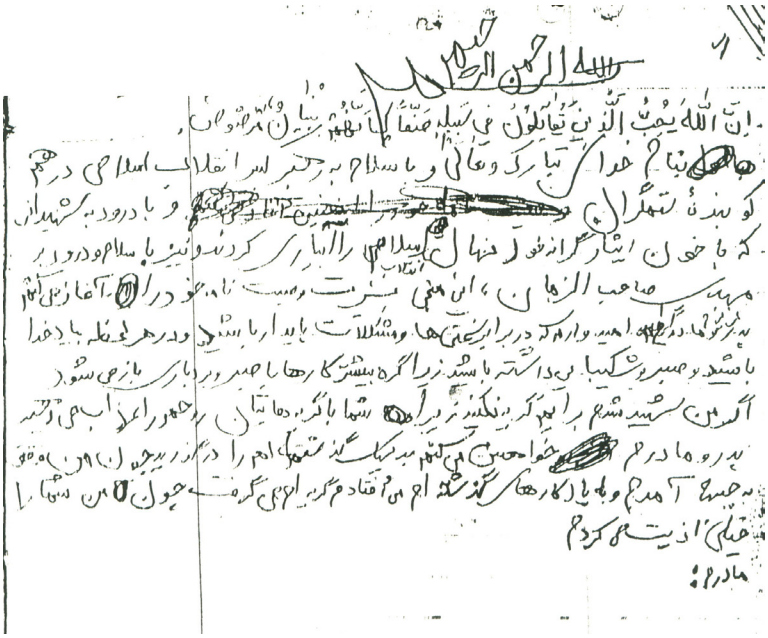

شهید دانش آموز

محمدعلی فاریابی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدعلی فاریابی

محمدعلی فاریابی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رشت استان گیلان دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم بانو سلیمان نژاد و پدرش علیرضا فاریابی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس خواجه نصیر و امام سجاد و دبیرستان شهید مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدعلی فاریابی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۳۱ عملیات رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشند و در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مزار نمادین دارند.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدعلی فاریابی

بسم الله الرحمن الرحیم - وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ

مژده ده به صبرکنندگان، آنانکه چون به حادثهٔ سخت و ناگواری دچار شوند، صبوری پیشه کنند و بگویند ما بفرمان خدا و به سوی او رجوع خواهیم کرد.

و حال که دنیای ما برای مردن آفریده شده، پس چه بهتر که این مرگ در راه خدا باشد. (امام حسین(ع) سید الشهدا) زندگی در عقیده به خداست و جهاد در راه آن. شاید وصیت نامه نوشتن برای جوانانی که هنوز عمری و سالی نگذرانده اند بسیار سخت باشد، با هزاران امید در دل و آرزو در سینه، طپش قلبشان ما لامال از عشق به آینده و حرکت خونشان امید بخش فردایشان است. به خصوص که وصیت نامه نوشتن به معنای آن است که انسان خود را برای مرگ آماده می سازد و مرگ یعنی رها کردن همهٔ آن امیدها و آرزوها. چه سخت است این لحظه و چه دردناک است این قضیه.

سلام و درود بر پیشتازان انقلاب اسلامی که در صدر همه قائد اعظم، امام خمینی که پرچم اسلام را در همهٔ اقصی نقاط جهان می رود به اهتراز در آورد و از شما ملت مسلمان می خواهم که قدر این رهبر را بدانید و او را تنها نگذارید و از او اطاعت کنید. من که موفق به دیدار او نشدم، پدرم و یا مادرم و یا همرزمانم از طرف من به دست بوسی ایشان بروند و سلامم را برسانند و خدمتشان برسانند تا زمانی که ما وجود داریم و خون در رگهای تک تکمان وجود دارد از اسلام پشتیبانی و از مرزهای کشور نگهبانی و وجود مبارکشان را تنها نخواهیم گذارد. و ای خدا، جانم و وجودم فدای یک لحظهٔ عمر امام باد. انسان که یکبار بیشتر نمی میرد، چه خوب است که این مردن در راه الله باشد. شهادت یک سعادتی بس عظیم و متعالی است، خدا می داند که اگر جان داشتم و هزار مرتبه به دنیا می آمدم، باز برای اسلام شهید می شدم و حتماً خداوند تبارک و تعالی این افتخار و این لیاقت و این سعادت را نصیبم خواهد کرد، چون راه خیر و برکت و سعادت الهی در شهادت است و دیگر راه ها همه به گمراهی و بیراهه می انجامد.

سلام علیکم ای پدر و ای مادر و ای برادران و ای خواهران و ای خویشاوندان عزیز و بهتر از جانم، همهٔ شما را دوست می دارم ولکن خدا و اسلام را بیش از شما دوست دارم و اگر شهید شدم از شما می خواهم که برایم گریه نکنید، سیاه نپوشید، عزادار نباشید، چون روز عزای دشمن (منافقین، کافرین و ...) و روز پیروزی مسلمین است و شاد باشید که خدا از شما خوشنود گردد، و هیچگاه از خط امام و اسلام خارج نشوید و مادر مهربانم! من در دنیا به هیچ چیز دل نبستم و نخواهم بست، اگر زنده ماندم همیشه یک راه را انتخاب خواهم کرد، همچون که انتخاب کردم و آن یک راه راه الله، راه شهادت، ایمان و یکتاپرستی، و حتما خدا در این راه کمک خواهد کرد. مادر عزیزم! همچون کوه استوار باش و همچون دریا خروشان و حال وقت آن است که رسالت زینب وار خود را نشان دهی، چون در راه هدف مقدس گام برداشته و جان باخته ام، افتخار کن و به خود ببال و ای پدرم! درود بر تو که چون ابراهیم فرزند خویش را به قربانگاه فرستادی و ای خواهر عزیز (شما هر دو)! شما هم نیز زینب زمانمان باشید و در راه خدا مبارزه کنید و ای برادران خوبم! راه خدا بهترین راه هاست، به مکتب اسلام چنگ زنید و به همهٔ شما خالصانه می گویم راهم را ادامه دهید و اسلحه ام را بر زمین مگذارید. خداحافظ همه تان باد.

اگر بدهی به کسی دارم حتماً بپردازید.به دوستانم سلام برسانید و بگویید که ازشان تقاضای رضایت می کنم که اگر آنها را اذیت کردم، طلب بخشش و گذشت و التماس دعا دارم.

شب پنج شنبه به تاریخ ۱۳۶۰/۰۷/۰۸ ساعت ۸/۳۰ پادگاه المهدی چالوس

محمد علی فاریابی فرزند علیرضا متولد ۱۳۴۴

الله اکبر، خمینی رهبر، گسترده باد اسلام، جاوید جمهوری اسلامی، درود بر روحانیت مبارز، درود بر خمنی بت شکن، سلام بر منتظری – تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست– شهید قلب تاریخ است و منافق و فدایی، ننگ تاریخند – در ضمن مرا در کنار شهدا دفن کنید (اگر جسدم به دستتان رسید) والسلام

شهید دانش آموز

رضا فتوکیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضا فتوکیان

رضا فتوکیان در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مرجان حدادی و پدرش حسن فتوکیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مصطفی خمینی و امام سجاد و دبیرستان دکتر شریعتی رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رضا فتوکیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۷/۱۸ منطقه عملیاتی کردستان- مریوان در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای طالش محله شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رضا فتوکیان

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

ملتی که شهادت برای او سعادت است پیروز است.

امام خمینی

اینجانب رضا فتوکیان فرزند حسن ساکن طالش محله عازم جبهه های جنگ علیه باطل هستم.

با درود و سلام بر امام زمان و نایب امام زمان خمینی بت شکن و با سلام به تمامی شهدای اسلام به خصوص شهدای انقلاب اسلامی ایران و درود بر رزمندگان و ملت مسلمان ایران.

من فقط برای رضای خاطر خدا و بر پایی قرآن و بر قراری حکومت الله و نابودی کفر و نفاق به جبههٔ حق علیه باطل رفتم و از همهٔ مردم مسلمان ایران می خواهم که راه ولایت فقیه و امامت را ادامه دهید و هیچوقت از امام و ولایت فقیه خدا نشوند و تا می توانند بر علیه منافقین و کافران بجنگند و آنان را نابود کنند.

من همیشه راهم راه الله و از خط امام و ولایت پیروی می کردم و این آمریکای جهان خوار و مزدورانش و منافقین بدانند که با شهادت بهشتی ها و رجایی ها و تمامی جوانان ایران نمی توانند اسلام و قرآن را نابود کنند بلکه خود نابود و فنا می شوند.

درود بر تمامی شهدای اسلام. سلام بر امت خمینی بت شکن.

تقدیم احترامات فرزند کوچک انقلاب رضا فتوکیان

مورخه ۱۳۶۱/۰۳/۰۷

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ

خدا کسانی را که با یگانگی و اتحاد صفی آهنی تشکیل می دهند و در راه خدا پیکار می کند دوست دارد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاتة

شهید دانش آموز

احمد کوزه گر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد کوزه گر

احمد کوزه گر در ۱ مهر ماه سال ۱۳۵۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا کوزه گر و پدرش محمدحسین کوزه گر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای کتالم با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد کوزه گر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۳/۰۴ منطقه عملیاتی شلمچه در اثر ترکش شیمیایی(گاز خردل) شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوزه گرمحله شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد کوزه گر

بسمه تعالی

با نام و یاد خدا و با سلام و درود به یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی موعود و نائب بر حقش خمینی بت شکن و حامی مستضعفان جهان و سلام به رزمندگان کفر ستیز اسلام و سلام و درود به شما پدر و مادر عزیز و برادران و خواهر گرامیم.

پدرجان! اینجا حال و هوای دیگری دارد اینجا تنها شور و عشق و ایمان موج می زند. ما هم وظیفه داریم از اسلام و سرزمین و کیان خود پاسداری کنیم و من این امر را وظیفهٔ الهی خود دانسته و به خط مقدم جبهه رفته و خواهم رفت.

مادرجان برای من نگران نباشید، برای من دعا کنید که در این جنگ نابرابر سربلند و پیروز به خانواده برگردیم چون نگرانی شما مرا می رنجاند و دشمن را خوشحال و راضی می کند.

پدر و مادر عزیزم! اگر برای شما فرزند لایقی نبودم لطفاً مرا به بزرگواری خودتان ببخشید.

سخنی هم با برادرانم و خواهر عزیزم و همچنین همکلاسی هایم دارم و آن اینکه همیشه از اسلام و انقلاب اسلامی حمایت کنند و طرفدار انقلاب باشند و در سنگر مدارس وظیفهٔ خود را به خوبی انجام دهند تا دشمن هیچ روزنهٔ نفوذی نداشته باشد و نتواند به نسل آینده صدمه ای بزند.

دیگر عرضی ندارم از اینکه مزاحم اوقات شریفتان شدم مرا ببخشید.

خداوند یار و یاور تمام مسلمین جهان باشد.

دوستدار شما: احمد کوزه گر

۱۳۶۷/۰۱/۱۵

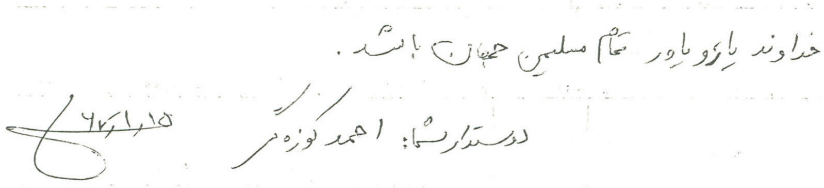

شهید دانش آموز

ایرج کوزه گر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ایرج کوزه گر

ایرج کوزه گر در ۱ مهر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بانو حسن و پدرش مسلم کوزه گر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس شهید کوزه گر رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ایرج کوزه گر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۶/۰۳ منطقه کتالم رامسر در اثر اصابت گلوله ترور شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوزه گر محله شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ایرج کوزه گر

بسم الله الرحمن الرحیم

پیش از انقلاب از حوزه های علمیه برای او کتاب و اعلامیه می فرستادند و شهید کوزه گر مشتاقانه در زمان خفقان و طاغوت شب ها اعلامیه ها را بر دیوارهای شهر می چسباند و با مطالعات فراوان، امام را می شناخت.

شهید همیشه با گروهکهای ضد انقلاب درگیر می شد و با بحثهای گوناگون می خواست آنها را به راه راست هدایت نماید.

او به عنوان پاسدار ذخیره در سپاه رامسر انجام وظیفه می نمود او در راه هدفش آرام و قرار نداشت و زمان برایش مطرح نبود، روزها و شبها به واحد برادران سپاه پاسدار یاری می نمود. تا اینکه در شهریور ماه جهت امتحانات تجدیدی از سپاه به منزل برای مطالعهٔ کتابهای درس می رفت و در مورخه ۶۰/۰۶/۰۳ که با دوتن از دوستانش که مشغول قدم زدن بودند توسط سه تروریست منافق به وسیله اسلحه یوزی هدف رگبار آنها قرار می گیرد و به درجهٔ رفیع شهادت نائل می گردد.

باسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

شماره ثبت: ۸۳۰،۲۷۹۴۵،۳
تاریخ: ۷۶،۱۲،۴

۶۰/۱۱۸۸۸

تأسیس ۱۳۶۱

گواهینامهٔ افتخاری دورهٔ متوسطه

به نشانهٔ قدرشناسی از مقام والا و متعالی شهیدان انقلاب اسلامی و به استناد رأی صادره در پانصد و هشتاد و سومین جلسه شورای عالی آموزش و پرورش مورخ ۱۳۷۴/۳/۲۵ و به پاس ایثارگریهای شهید گرانقدر ایرج کوزه گر فرزند مسلم شناسنامه شماره ۱۷ صادره از رامسر متولد سال ۱۳۴۲ دانش آموز دوم دبیرستان شهرستان رامسر استان مازندران که در تاریخ ۶۰/۶/۲ در پاسداری از حریم مقدس اسلام در صحنه های دفاع از انقلاب اسلامی بدرجه رفیع شهادت نائل گردیده، این گواهینامه افتخاری به آن شهید بزرگوار اعطا میگردد.

مدیرکل آموزش و پرورش استان مازندران - روزبهی

از طرف
وزیر آموزش و پرورش
اصغر نوروزی

حسین مظفر

شهید دانش آموز

حسین گوهررستمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین گوهررستمی

حسین گوهررستمی در ۲ اسفند ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه سرمستی و پدرش سلیمان گوهررستمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فرید و شهید محمدی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین گوهررستمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۴/۰۶ عملیات نصر۴ منطقه ماووت عراق در اثر جراحت وارده در حین کمین شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای لمتر شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین گوهررستمی

بسم الله الرحمن الرحیم

به صدام و اربابانش آمریکا و شوروی بفهمانید که با ملت شهید پرور هنوز پاسخگوی ندای امام هستیم

ای مردم قدر این امام بزرگوار را بدانید وقتی امام صحبت می کند به ما پند و اندرز می آموزد، باید همیشه به احترام او سکوت کرده و خوب صحبت های او را بسنجید و مورد عمل خود قرار دهید.

ای امت حزب الله و همیشه در صحنه! نمازهای جمعه را فراموش نکنید که این ابر قدرتها از همین اتحاد شما ترس و واهمه دارند. به دعای کمیل روید و با ذکر مصیبت از گناهان بپرهیزید و تنها راه خدا را طی کنید.

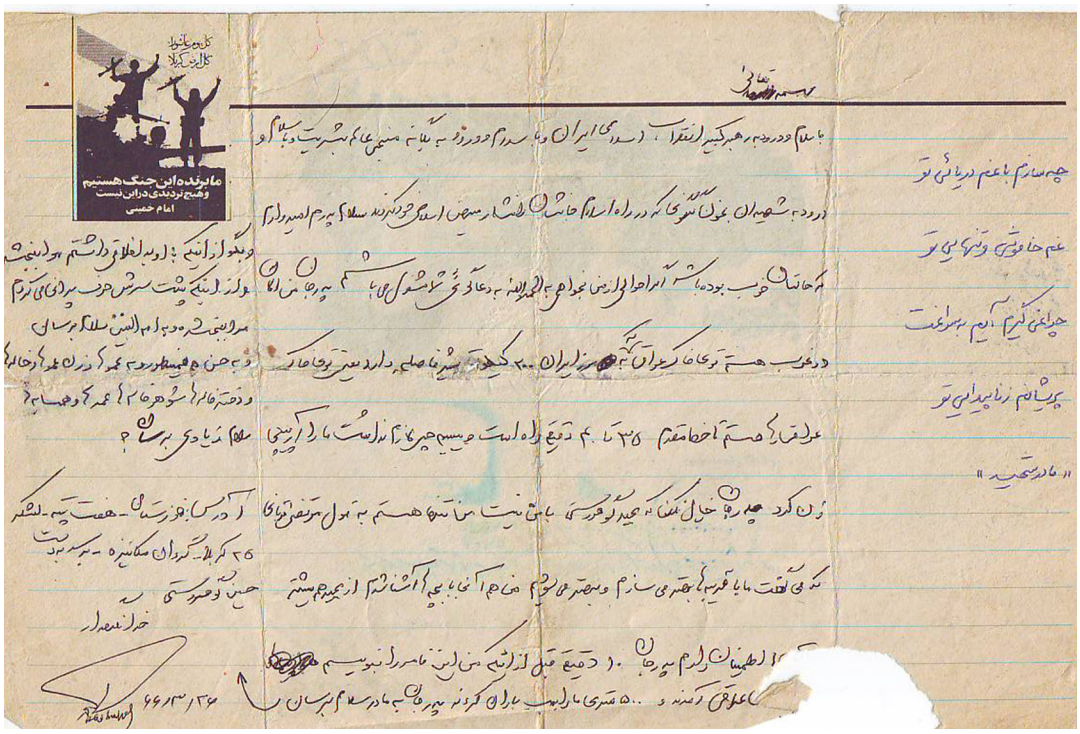

شهید دانش آموز

مهدی لپـاسر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی لپاسر

مهدی لپاسر در ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب نظری و پدرش اسماعیل لپاسر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فرید و شهید بحری و دبیرستان شهید مطهری رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی لپاسر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۱۸ عملیات کربلای۸ منطقه شلمچه در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی لپـاسر

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

آنان که در راه خدا شهید می شوند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند.

درود به روان پاک شهیدان گلگون کفن و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی.

بر هر فرد مسلمان واجب است که وصیتی پس از مرگ از خود بجای بگذارد و من هم وصیت نامه ای برای مردم شهید پرور ایران و خانواده ام به جای می گذارم.

پروردگارا! من به خاطر این که دِین خود را به انقلاب ادا کرده باشم و به خاطر اینکه قدمی در پیروزی انقلاب اسلامی گذاشته باشم برای جنگ با کفار به جبههٔ حق علیه باطل می روم و برای مبارزه با نفس و کامل کردن ایمان خود این راه را انتخاب کردم نه به خاطر ریا و خودنمایی، پس خدایا تو خود مرا بیامرز و از سر گناهایم درگذر.

و آنگاه وصیتی دارم به خانواده ام، پدر و مادر مهربان! آن موقع که من چیزی را نمی فهمیدم و تازه محبت کردن را یاد گرفته بودم مرا به مکتب خانه فرستادید تا قرآن را فرا گیرم و نماز خواندن را به من یاد دادید.

حالا که کمی بزرگتر شده و تقریباً چیزهایی را می توانم بفهمم می پندارم که این خطی که من رفتم و شما پدر و مادر عزیزم هم در همین خط بودید خطی و راهی مستقیم بود و این همان راهی است که هنگام نماز از خدا می خواهیم که ما را به صراط مستقیم هدایت کند. پس پدر و مادرم راه شهیدان را ادامه دهید و تنها به فکر امام باشید و او را فراموش نکنید و ضد انقلاب را از خود دور کنید و از برادران و خواهرانم نیز می خواهم که راه شهیدان را ادامه بدهند و از راه راست منحرف نشوند.

و آنگاه وصیتی دارم به مردم شهید پرور ایران به خصوص مردم شهید پرور رامسر.

ای مردم انقلابی هر کجا که هستید ضد انقلاب را از خود دور کنید و آنان را سرکوب کنید و نگذارید این ضد انقلاب های از خدا بی خبر در شما رخنه کنند و بیش از آنکه آنان ضربه را بر شما وارد کنند شما آنان را رسوا کنید. و مجددا از شما می خواهم که راه شهیدان را ادامه دهید و همواره یار و یاور امام باشید و او را تنها نگذارید و هر چه را که امام می گوید انجام دهید.

دیگر عرضی ندارم جز اینکه از خداوند متعال سلامتی امام را خواهانم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

از عمر ما بکاه و بر عمر او بیافزا

رزمندگان اسلام نصرت عطا بفرما

مرگ بر امپریالیسم آمریکا و شوروی و درود بر خمینی بت شکن

وصیت نامه فرزند حقیرتان مهدی لپاسر کوزه گر

شهید دانش آموز

محمدتقی لپاسر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدتقی لپاسر

محمدتقی لپاسر در ۲۰ بهمن ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه حلاجیان و پدرش علی لپاسر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس اردیبهشت و فرید و دبیرستان امام خمینی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدتقی لپاسر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۴/۱۲ منطقه عملیاتی کردستان-مریوان در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدتقی لپاسر

بسم الله الرحمن الرحیم – بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

با حمد و سپاس و ستایش خدای بزرگ و منان و با عرض احترام بر پیامبران بزرگ الهی از حضرت آدم تا حضرت خاتم و از حضرت خاتم تا حضرت قائم (عج) که همهٔ این بزرگواران رسالتشان راهنمایی مردم به سوی یگانه معبود می باشد و با سلام و درود فراوان بر امام عزیز و بزرگوارمان حضرت امام خمینی و با سلام بر ارواح پاک و مقدس و مطهر و طیبه و طاهره تمامی شهیدان اسلام و با درود به رزمندگان و سلحشوران جبهه های حق علیه باطل و با سلام بر همه مجروحین و جانبازان انقلاب اسلامی و با سلام بر اسرای جند الله که در دست رژیم افلقی عراق اسیر می باشند.

اکنون که در این برهۀ حساس انقلاب اسلامی قرار گرفتیم باید همۀ مسلمین وظیفۀ خود بدانند و باید اساس کار خود را حمایت از اسلام اعلام کنند چون اسلام امروز احتیاج به کمک دارد و باید از هر طریقی که باشد به این سنت الهی کمک و یاری کنند و مردم مسلمان ایران باید بدانند که اگر اسلام از دستشان رفت همه چیزشان از دست خواهد رفت هم ناموسشان هم شرفشان و هم مکتبشان ...

من به عنوان یک بسیجی و مقلد امام از عموم امت اسلام علی الخصوص همشهریان و همسنگران و برادران و خواهران خدا جوی رامسر می خواهم که: ۱– همیشه و در همه حال پشتیبان اسلام و ولایت فقیه باشند و به حرفها و کلمات بزرگوارانه حضرت امام گوش فرا دهند.۲– همیشه وصیت نامه های شهیدان را آویزۀ گوششان قرار دهند که مبادا همین وصیت نامه ها یقه آن کسانی که در انقلاب کوتاهی کردند خواهد گرفت.۳– در همه حال به نماز جمعه و جماعات احترام بگذارند و شرکت کنند، باشد که مشت محکمی به دشمنان اسلام بزنند.۴– در خواندن دعای توسل در روز سه شنبه به مزار شهدا بروید و دعای کمیل را فراموش مکنید و در مجالس مذهبی شرکت خالصانه داشته باشید.۵– تا میتوانید برای اسلام کمک کنید و به جبهه ها بیایید و خدمت کنید.۶– از کلیه برادرانی که با من آشنایی دارند اگر از من بدی دیدند مرا ببخشند و راضی باشند تا انشاء الله خداوند قهار از من راضی باشد.

در خاتمه سخنی چند با برادران و خواهران و مادر عزیزم: مادرم! می دانم که تو مرا در دامن خود پروراندی و بزرگم کردی اما خود می دانستی که روزی از این جهان (دنیا) خواهم رفت پس چه بهتر است که فرزندت در راه خدا و آرمان مقدس اسلام کشته شود و از شما مادر بزرگوارم می خواهم که مسیر الهی را پیشبرد خود کنید و به شما برادران و خواهرانم توصیه می کنم که همیشه به فکر اسلام و مسلمین باشید و همیشه الله را پشتیبان باشید و از شما می خواهم که از من راضی باشید و مرا به بزرگی خودتان ببخشید.

در عزایم گریه و ناله نکنید که مبادا دشمن خدا را شاد کنید و من راضی نیستم که چنین کار هایی بکنید. به خواهرانم توصیه می کنم که همیشه حجاب خودشان را رعایت کنند و از برادرانم میخواهم که همیشه یار و غمخوار محرومان جهان باشند و یک نکته کوچکی از کلیه برادران دارم؛ این است که جبهه ها سنگر عاشقان الله را فراموش نکنند.

والسلام علی من التبع الهدی – ۱۳۶۴/۰۴/۳۱ – محمد تقی لپاسر کوزه گر

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار / از عمر ما بکاه و بر عمر رهبر افزا / رزمندگان اسلام نصرت عطا بفرما / صدام و لشکرش را نابودشان بگردان / زیارت کربلا نصیب ما بگردان / ظهر حجتت را نزدیکتر بفرما / یاران با وفای امام را نگهدار / مجروحین انقلاب شفاء عنایت فرما / اسیران جند الله آزادشان بفرما

آمین یا رب العالمین

شهید دانش آموز

محمدرضا محدث

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدرضا محدث

محمدرضا محدث در ۲۸ خرداد ماه سال ۱۳۴۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حوریه جنت فریدونی و پدرش قربانعلی محدث پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای لیماک و آسیابسر و دبیرستان شهید اعزامی رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدرضا محدث در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۱۵ منطقه جنگلی دالخانی رامسر در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای گالش محله شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدرضا محدث

وصیت‌نامه محمدرضا محدث دیلمی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

« آنانکه در راه خدا کشته می‌شوند مرده مپندارید آنان زنده اند و پیش خدای خویش روزی می‌خورند. »

بنام آنکس که به من هستی بخشید و جان داد و روزی از من خواهد گرفت. چه معاملهٔ خوبی، من حقیر نمی‌دانم جواب گناهانم را بگویم جواب شهیدان انقلاب را چه بگویم؟ امامی که سرتاسر عمرش خدمت به اسلام و مسلمین است می‌گویند من هم که در زندگی به اسلام خدمتی نکردم شاید مرگم باعث خدمتی شود.

امام با آن همه تواضع و فروتنی همچنین می‌گوید من که غرق درگناهم خدایا چه کنم؟ پس از مرگم به پدر و مادرم بگویید که هیچ از برای من ناراحت نباشید چون آنچه را آرزو کردم رسیدم.

الله – خدایا شکر .

به دوستانم بگویید که انجمن اسلامی را ترک نکنند گروه مقاومت بسیج را یاری کنندو با اشتیاق بیشتر کار کنید.

به مردم محلم بگوئید که مرا ببخشند. به برادر و خواهرم سلام برسانید و بگوئید که من در کنار نظام خواهم رفت از برای من ناراحت نباشند (به خانواده ام بگوئید برایم گریه نکنند و به دوستانم بگوئید هر وقت، وقت پیدا کردند برایم دعا کنند)

مجتبی و سجاد را می‌بوسم آن کس که جز خوشبختی شما چیزی نمی‌خواهد.

والسلام خداحافظ

محمدرضا محدث دیلمی

شهید دانش آموز

حبیب مسگران

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حبیب مسگران

حبیب مسگران در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش روحیه خلعتبری و پدرش رضا مسگران پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فرید و خواجه نصیر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حبیب مسگران در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ منطقه عملیاتی فاو در اثر اصابت گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حبیب مسگران

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّ اللَّهَ اشتَرى مِنَ المُؤمِنينَ أَنفُسَهُم وَأَموالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ - خدا به مردم با ایمان در برابر جان و مالی که در راه خدا می دهند بهشت و سعادت جاویدان می بخشد. إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ - منافقان به خیال خود به خدا نیرنگ می زنند اما خدا نیرنگشان را به خودشان بر می گرداند.

اینجانب حبیب مسگران کریمی با شماره شناسنامه ۷۶ و متولد سال ۱۳۴۴ در رامسر با آگاهی کاملی که به شهادت دارم برای دفاع از اسلام و حیثیت انقلاب اسلام و دفاع از مملکت اسلامی به فرمان بزرگ رهبر مسلمانان جهان و مرجع عالیقدرم حضرت امام خمینی به جبهه حق علیه باطل شتافتم و امید است که خون ما نهال نوپای انقلاب اسلامی را بارور کند و شهادت ما موجب آگاهی و رشد فکری جامعهٔ جهانی اسلام گردد.

از شما ملت قهرمان می خواهم که پشتیبان روحانیت مبارز و متعهد به اسلام باشید که هستید و به قول امام عزیزمان «روحانیت است که تاکنون اسلام را زنده نگه داشته است». مادرجان! می دانم داغ فرزند برای مادر خیلی مشکل است، ولی من از شما انتظار دارم که مانند بانوی بزرگوار اسلام یعنی حضرت زینب(س) در برابر مشکلات و داغ فرزندت مقاومت نموده و سکوت را تا حد امکان مراعات کنید تا دشمنان اسلام و منافقین بدانند که در هر زمانی مادرانی شیر زن چون شما پیرو زینب هستید و فرزندان خود را با افتخار هدیه اسلام می کنید.

خداوندا در این دنیا که نتوانستم آنطور که تو می خواهی زندگی کنم پس مرگم را آنچنان قرار ده که لااقل بدینگونه کفارهٔ گناهان کبیره و صغیره را ادا کرده باشم. خدایا تو می دانی که برای همین عازم جبهه جنگ کفر و ایمان و اسلام و شرک و حق و باطل شدم. عازم شدم تا شاید بتوانم قدمی در راه رضای تو بردارم و پاک شوم و اذن دخول کسب کنم. شاید از روی لطف و کرمت مرا از بندگان خود قرار دهی. برادران همیشه فقط و فقط برای رضای خدا کار کنید، بدانید که اگر حتی به اندازهٔ ذره ای انحراف داشته باشید در روز قیامت خداوند از آن حساب خواهد کشید.

نوشته ای که روی این تکه کاغذ نوشته ام پیام نامهٔ من است نه وصیت نامه، زیرا من و یا هرکس که شهید شدند مرده نیستند بلکه به تعبیر قرآن زنده ای است که در نزد خداوند روزی می خورد. مادرم! گریه نکن و بخند و یک عرض با پدر و مادر و قوم و خویشان دارم؛ که اگر من شهید شدم هیچ ناراحت نباشید و بر سر قبر من گریه نکنید زیرا کسی نبود که بر سر قبر امام حسین علیه السلام گریه کند و یک سخن نیز با برادرانم دارم؛ ای برادران!

شما امیدهای آینده انقلاب هستید و شما وارث خون شهیدان می باشید تا می توانید با دشمن ظالم باشید و با مظلوم یاور. این گفته حضرت علی (ع) می باشد و حرف حق را بگویید اگر چه به ضررتان باشد و از رهبر عظیم الشان انقلاب پیروی کنید که واقعاً نایب امام زمان می باشد. خداوند شما را پیروز و موفق گرداند و آخرین حرفم این است که دعایی که همیشه بر لب یک مسلمان است و باید این دعا را در آخر کارهای خود بکند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار – از عمر ما بکاه و بر عمر او بیافزای

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

شهید دانش آموز

بهروز مشعوفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهروز مشعوفی

بهروز مشعوفی در ۱۵ تیر ماه سال ۱۳۵۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ایران پورتقی و پدرش قاسم مشعوفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس مهدیه و فرید با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بهروز مشعوفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۲۰ منطقه غرب خرمال(عراق) در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.

پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بهروز مشعوفی

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام، پس از عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهانم. امیدوارم که حالتان خوب باشد. اگر احوالی از من خواسته باشید بحمدالله بد نیستم. امیدوارم که نامهٔ اولی به دستتان رسیده باشد من آن نامه را با عجله نوشتم و ممکن بود که اشکالاتی در نامه اگر بود مرا می بخشید. من هم اکنون در ساعت ۸ شب ۱۳۶۶/۱۰/۱۹ نامه می نویسم در آسایشگاه خوابیده و کمی بیدار هستند. ساعت ۹ خاموشی مطلق است و در ساعت ۵/۵ برپا است که بلند می شویم و در ضمن اسم فرماندهٔ ما آقای ثقفی است و وقتی که بلند شدیم با پوشیدن پوتین به صبحگاه می رویم و ورزش می کنیم و سپس برای غذا صف می ایستیم و بعد صبحگاه اجرا می شود و در ساعت ۷/۵ به کلاس می رویم و بعد ۳ ساعت کلاس و بعد نماز و بعد غذا و دوباره در بعد از ظهر ساعت ۲ به کلاس رفته و ۲ ساعت کلاس داریم و سپس غروب بعد از نماز غذا خورده و بعد آزاد باش است.

در روز کلاسهای تخریب، امداد، ش م ر (شیمیایی) اسلحه شناسی، عقیدتی، تاکتیک و تکنیک و غیره. غذایمان و صبحانه نان، چای، کره، پنیر یا نان خالی. نهار برنج خالی با کمی مزهٔ روغن. شام لوبیا، آبگوشت، سیب زمینی و تخم مرغ.این بود کار ما در ضمن نظام جمع نیز داریم این بود کار ما در آموزش.

به همهٔ بچه ها سلام برسانید و همواره امام را دعا کنید و غصهٔ ما را نخورید ما صحیح و سالم در زیر پرچم اسلام خدمت می کنیم. برای من مقداری پاکت بیاورید. در جمعه ۱۳۶۶/۱۰/۲۵ پیش من بیایید و در این جمعه تعطیل است. برای من مقداری شیرینی بیاورید (خامه رولت) این چیز ها را که به این نامه می گویم که دلم تنگ شده نه هرگز، چون کاری است در راه خدا و برای رضای خدا، پس برای چه دلمان تنگ شود، حتما بیاورید.

به دایی ها (اصغر، اکبر، اوسط، قاسم) و زن دایی ها سلام زیادی را برسانید به پدر بزرگ و مادربزرگ و عفت خانم سلام زیادی برسانید به رضا و حسین سلام برسانید و یک دفتر و خودکار هم بیاورید.

خداحافظ – والسلام

به مادر بزرگ بگویید که اصلاً غصهٔ مرا نخورد و بعد از کارم دوباره انشاءالله درسم را می خوانم، اول سجود بعداً وجود.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

جنگ جنگ تا پیروزی

نه شرقی و نه غربی – جواب نامه حتماً فوری

آنکه همیشه به یاد شماست فرزند حقیرتان اردشیر

شهید دانش آموز

مجید ملاظهیری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مجید ملاظهیری

مجید ملاظهیری در ۲۵ اسفند ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چابکسر استان گیلان دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه صغری جلالی و پدرش ابوالقاسم ملاظهیری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس طالقانی و دبیرستان شهید مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مجید ملاظهیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۶/۱۰ عملیات کربلای۲ منطقه حاج عمران در اثر جراحت وارده شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای میانده شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مجید ملاظهیری

به نام خدا، به یاد خدا، و برای خدا

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَةٌ - وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمي

وصیت نامه شهید مجید ملا ظهیری فرزند ابوالقاسم ساکن چابکسر. با سلام و درود و صلوات فراوان به آقا امام زمان نجات بخش تمامی کُرهٔ زمین و نایب بر حق او رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با سلام و درود و صلوات فراوان بر شهداء کربلای حسینی تا کربلای خمینی و اسرا و خانوادهٔ این عزیزان و با سلام بر شما مردم غیور و سلحشور شهر چابکسر.

وصیت نامه ام را زمانی آغاز می نمایم که وقت زیادی به انجام عملیات (کربلا ۲) نمانده است و باید در این امتحان و در این میدان عمل [خود را]بیازماییم و مورد قبول درگاه خدا قرار گیریم. از آنجایی که این جنگ بر ملت ما و بر همهٔ مرد و زن تحمیل شده است این بندهٔ حقیر خدا به فرمایشات قرآن کریم که باید با کفار جنگید و نیز به دستور رهبرمان و انجام دادن یکی از واجبات فروع دین مان، احساس مسئولیت نمودم و بعد از به پایان رساندن دورهٔ تحصیلی دوم دبیرستان جهت آموزش به جبهه به پادگان منجیل عازم شدم و بعد از به پایان رساندن دوره پایانی آموزش عمومی، خداوند تبارک و تعالی یاری نمود و توفیق آن را داد که بتوانم به جبهه عازم شوم تا با دشمنان اسلام بجنگم و نیز یکی از فرامین خدا را که همانا جهاد در راه خدا می باشد انجام داده باشم.

هم اکنون توفیق آن را یافتم که در عملیاتی شرکت کرده و خود را بیازمایم و وظیفه ام را نسبت به انقلاب ادا نمایم. خدا را شکر که مرا توان داد که بتوانم در این عملیات شرکت نمایم و از حریم اسلامی خود دفاع نمایم و از این آب و خاک اسلامی دفاع نمایم. امیدوارم خداوند جهادم را مورد قبول درگاهش قرار دهد. همهٔ ما باید نسبت به جنگ احساس مسئولیت نموده و وظیفه مان را به انجام رسانیم چون ما مسلمان هستیم و اسلام فرمان به انجام این عمل را داده و اینکه خداوند بارها در قرآن این وظیفه را بر عهده تک تکمان نهاده است.

آیا مسلمان بودن فقط نماز گذاردن و رکوع و سجده کردن در مقابل اوست ؟ آیا مسلمان بودن فقط قسمتی از واجبات را انجام دادن است؟ اما خیر.

ای مسلمان و ای حزب الله! بدانید که واقعاً روزی غیر از امروز نیز هست، روزی که باید جواب اعمال را داد و هر کس به کیفر بد و خوب خود می رسد. پس ای عزیزان لحظه ای به خود آیید و فکر نمایید و به خدا رجوع نمایید و توبه نموده و در راه او باشید. مسلمانی تان مثل و مانند مسلمان بودن مردم زمان حضرت امام حسین (ع) نباشد که آقا را در کوفه تنها گذاشتند. شما انشاالله رهبرمان را تنها نخواهید گذاشت و در نماز جمعه و جماعت شرکت می نمایید، انشاالله، یار و یاور رهبر خواهید بود و نیز در جبهه و پشت جبهه انجام وظیفه می نمایید.

همیشه به خانواده های شهدا احترام بگذارید که واقعاً محترمند و نیز در نزد خدا احترامی بس بزرگ دارند و نباشد که به این خانواده ها (شهدا) ستمی شود و آنها از شما ناراحت باشند.

خانوادهٔ عزیزم! هرگز بابت از دست دادنم ناراحت نباشید زیرا من هنوز زنده ام و کنارتان هستم ولی شما مرا نمی بینید و اینکه من بعد از این همه دعا، در نماز به هدفم رسیدم و به اوج پرواز نمودم پرواز سبک بالانه و نیز هرگز بابت از دست دادنم ناراحت نباشید و گریه نکنید زیرا اینکه من امانتی و قاصدی پیشتان بودم و اکنون که مرا به میدان رزم فرستادید و خداوند مرا مورد رحمت واسعه قرار داد،

مجید ملاظهیری

برای همه مان پاداش بس بزرگ نهاد و مرا شفیع و شفاعت کنندهٔ شما قرار داد و مطیع باشید که شافع شما در روز قیامت خواهم بود و خود به حالتان و فردایی بسیار، بسیار نزدیک در آخرت و روز پس دادن حساب با شما ملاقات خواهم نمود و اگر خواستید گریه و زاری نمایید اشک شوق بریزید و اشک تان از خوف خداوند باشد.
خانواده عزیزم! شما همه یار انقلاب بوده و خانواده ام در حجاب بسیار بکوشند زیرا اینکه حال مسئولیت تان بیش از پیش زیاد شده است و باید شما خانواده های شهدا الگو و نمونه برای دیگران و دیگر خانواده ها و مردم باشید و نیز می دانم بابت از دست دادن من چقدر ناراحت هستید اما صبرکنندگان را خداوند دوست دارد و شما نتیجهٔ این کارتان را می بینید و شما باید به دیگران اخلاق بیاموزید و هرگز بین خود و خدای خود و قرآن و اسلام خود جدایی میندازید و در تمام کارها نیز بابت از دست دادنم به او توکل نمایید و بردبار باشید و مادر و خواهرم همچون زینب باشید. اما برادر گرامیم از آنجایی که با هم بودیم و در کنار هم زندگی ساده و نسبتاً متوسطی داشتیم و با شما آشنایی داشتم می دانم که شما هرگز این انقلاب را پشت پا نمی گذارید و به یاری اسلام پرداخته و رهبر را تنها نمی گذارید. برادرم! نکند با از دست دادن برادری از دنیا، دنیایی که فانی و از بین رفتنی است روزی باید آمد و روزی باید از این دنیا رفت و چه بسا رفتنی که در راه او باشد، به ایادی داخلی و فرصت طلب ها و تمامی کسانی که می خواهند به این انقلاب و امام و دین و ناموس و کشور ضربه وارد نمایند اجازه فعالیت دهید(نکند).
اصغر جان بیشتر از پیش در صحنه باش و اخلاق را نیز شما به مردم بیاموزید و راهم و خطم که اسلام است ادامه دهید. به امید موفقیتتان در اعمال و کارهایتان. اما پدر جان با شما نیز ۱۷ سال زندگی نمودم و بعد از رساندنم به این مرحله از جوانی مرا همچون علی اکبر به میدان نبرد فرستادی تا با ظالمان پیکار نمایم. مادرم و پدرم! تا آنجا که در توان دارید بیشتر شب جمعه ها به مزارم آیید و مرا و امام زمان را خشنود نمایید و با من درد دل نمایید و اگر جسدم رسید مرا در وادی «میانده» در کنار دیگر شهدا دفن نماتید و مراسمات مرا ساده برگزار نمایید. وصیتی نیز به دیگر برادرانم و دوستانم دارم و اینکه همیشه به جهاد بپردازید و قبل جهاد با کفار به جهاد با نفس که جهاد اکبر است بپردازید و نیز یار و یاور امام باشید و راهم و خطم و هدفم را ادامه دهید و در نمازهای جماعت و جمعه همیشه شرکت تام داشته باشید. ای مردم! اگر از من بدی و بد رفتاری دیدید و اگر من به شما مغرور بودم به بزرگواریتان مرا ببخشید و نیز مردم! از مرگ بترسید که مرگ به سراغ همه تان می آید چه امروز چه فردا . زندگی با ذلت و رفاه را کنار گذاشته و به انقلاب روی آورید و اینکه انسانیت خود را به کار گیرید و نماز بگذارید و بی تفاوت به دین اسلام و قرآن و انقلاب نباشید. و زندگی حیوانی را کنار بگذارید که به خدا قسم به ضررتان تمام خواهد شد و تمام عمر را در آتش جهنم خواهید سوخت و اینکه جهاد کنید ایثار و فداکاری و شجاعت به خرج دهید بروید به سوی اسلام و یاری کنید فرزند رسول خدا را. من خیلی دوست داشتم که با شما بیشتر صحبت نمایم اما وقت اجازه نمی دهد. اکنون من نزد خدایم و نظاره گر این روز و روزهای دیگر می باشم و نیز در دفنم فقط برادران سپاهی و بسیجی باشند و مردم در جای خود به سخنرانی گوش نمایند و به روی این مسئله تاکید می نمایم و در آخر نیز از همه تان تشکر می نمایم که در تشیع جنازه ام شرکت نمودید. چه امروز باشد و چه فردا باید از دنیا رفت و به خدا قسم چنین مرگی با افتخار نصیب هر کس نمی شود و من زندگی تازه و نوئی را آغاز کردم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

بندهٔ حقیر خدا و سرباز امام زمان

مجید ملاظهیری – دوشنبه ۱۳۶۵/۰۶/۰۳

شهید دانش آموز

محمد ملامحمد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد ملامحمد

محمد ملامحمد در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آمنه ملامحمد و پدرش اسماعیل ملامحمد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس خوارزمی و مدنی شمیرانات تهران با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد ملامحمد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۳ عملیات بدر منطقه جزیره مجنون در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سادات شهر شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد ملامحمد

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علیکم

نامه را خیلی خیلی خلاصه تر از دفعات گذشته می‌کنم چونکه این دفعه
خیلی عجله دارم چون یکی از بچه‌ها همان صاحب دوربین دارد
به تهران می‌آید و خلاصه آنهم دیرش شده را می‌خواهم تند بنویسم
راستش امروز بیش از یک ساعت را بمباران کردند ولی از آنجا
که ما در کوهستان در اردوگاه هستیم (همان جای قبلی) صاعم هستیم
و اگر احیاناً پادگان در کوه را هم بمباران کردند ناراحت
نباشید چون ما در کوهها هستیم و آنجا را بخاطر بعضی از
مسائل نمی‌توانند بمباران کنند خلاصه صاعم خوب است

و دیگر عرض ندارم ناراحت نباشید هیچ نگرانی نداشته
باشید همش چند روز دیگر نمانده. خداحافظ

آخر همیشه بیادگار هست

رامین علیپور
۶۲/۱۲/۱۹

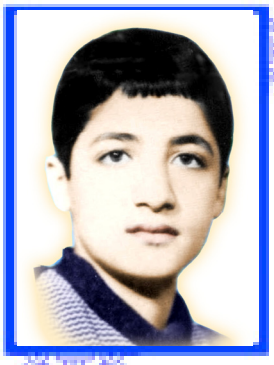

شهید دانش آموز

سیدابراهیم میرباقری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدابراهیم میرباقری

سیدابراهیم میرباقری در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده زهرا برزگری و پدرش سیداسماعیل میرباقری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سادات شهر رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیدابراهیم میرباقری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۵/۱۷ منطقه عملیاتی هورالعظیم در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار سادات شهر شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدابراهیم میرباقری

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و ملت شهید پرور. ای برادران و ای خواهران! مسئولیت ما بسیار سنگین است و با دادن هر شهیدی بر مسئولیت ما افزوده می گردد و ما باید از عهده اش برآییم. مبادا دربارهٔ دین خدا برای خود بهانه ای بیاوریم و مسئله را بر عکس واقعیت برای خود توجیه کنیم، چون زمان ما زمانی است که اگر لحظه ای توقف و یا سستی داشته باشیم و خواب ما را در خود بگیرد اسلام به خطر می افتد و باید جوابی برای خود آماده کنیم که فردای روز قیامت در نزد شهدا خجل و شرمسار نباشیم.

(اَللّهم عامِلنا بِفَضلِک وَ لا تُعامِلنا بِعَدلِک) خدایا ما را فردا نزد شهدا شرمسار نساز و ما را از شفاعت آنها محروم مگردان. خدایا من شکر می کنم که به جهاد رفتم وگرنه من کجا و شهادت کجا. چگونه در مقابل رحمتت سپاسگزاری کنم، که لایق و شایستهٔ شکر تو باشد؟ هنگامی که رهبرمان امام خمینی تکیه بر سلاح الله اکبر، حسین وار ندای (هل من ناصر ینصرنی) سر داد بر تمام مسلمانان جهان واجب است که به یاریش به خاطر قرآن و دین خدا بشتابند در غیر اینصورت مسلمان نیستند، چون احساس مسئولیت ندارند. برادران و خواهران مسلمان! بگوش و بیدار باشید، دشمن در هر آن نقشه ای جدید طرح می کند و بیدار است تا شما را خواب کند و از مسائل مهم غافلتان سازد، پس گول حیله های آنها را نخورید و ساده اندیش نباشید و خون این عزیزان را با بی توجهی خودتان پایمال نکنید، که این خیانتی نا بخشودنی در پیشگاه تبارک و تعالی خواهد بود.

برادران و خواهران! سربازان امام زمان سلام الله علیه که جان خود را فدای قرآن می کنند از شما انتظار دارند، شما هم اقلاً گامی برای شناخت قرآن و احکام آن و پیاده شدن آنها بردارید و مسئولیت خونین را فراموش نکنید.

سخنی با برادران پاسدارم؛ برادرانم! سخنان امام را باید آنچنان عمل کنید که برای دیگر مردم الگو باشید. از پاسداری خوب پاسداری کنید. شما وارث خون چندین هزار پاسدار عزیز در خون غلطیده هستید. امیدوارم آن روز برسد که با یاری خدا و رهبری امام و همت و پشتکار تمامی رزمندگان اسلام شیاطین را از خاک گهربار جمهوری اسلامی ایران بیرون برانیم و خود را برای آزادی قدس عزیز مهیا نماییم. به امید آن روزی که حکومت واحد جهانی به رهبری حضرت مهدی(عج) در سراسر گیتی برقرار شود و ظالمین و جنایتکاران به سزای اعمال خائنانه شان برسند.

والسلام.

سید ابراهیم میر باقری

شهید دانش آموز

احمد نعمتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد نعمتی

احمد نعمتی در ۲ خرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان رامسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مرجان شکری و پدرش نعمت نعمتی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ابوذر و امام سجاد و دبیرستان شهید مطهری رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد نعمتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۳۰ منطقه عملیاتی کوشک در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار بهشت زینبیه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد نعمتی

بسم الله الرحمن الرحیم

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلي تِجارَةٍ تُنْجیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلیمٍ- تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِي سَبیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آیه ۱۰ و ۱۱ سوره صف و بعد)

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته، حمد و سپاس خدایی را که هر لحظه انسان را در بوتهٔ آزمایش غوطه ور میکند و او را امتحان می کند تا ببیند که چقدر اطمینان قلب دارد و چقدر می تواند در مقابل مشکلات و سراشیبی ها استقامت نماید. سلام بر پدر عزیزم و مادر مهربانم. مادرم! روی سخن من نه فقط با توست بلکه با تمام مادران شهیدانی است که گلی از بوستان و کانون گرم خانواده شان را از دست داده اند. مادرم! در حالی نامه را می نویسم و نگران از گذشتهٔ خویشم و فقط امید رجایم به خداست که کمی در دلم طمأنینه می افکند و به من امید حیات دوباره ای را می دهد. مادرم! امشب شب عاشوراست، شبی است که سرها از گردن ها بریده و بال ها از پیکر جدا شده. مادران بی پسر و پسران چند کیلومتر از مادر و پدر دورتر در رمل های چزابه و تپه های دهلران و کردستان و ... مظلومانه شهید می شوند و جان به جان آفرین سپرده و دم فرو می بندند و حسرت داد و فریادی را هر چند کوچک در دل دشمنان گذاشته و به لقاءالله می پیوندند. به هر حال مادرم! ما هم صبری داریم وقتی که کاسه صبر به سر آمد و طاقتمان تمام شد از خدا، روز و شب خواستار بودم که مرا راهی کوی جانان و یاران کند. به هر حال مادرم الان هم تنها آرزویم رسیدن به لقاء الله نه فقط مردن و شهید شدن بلکه فقط جلب کردن رضایت خداست، چرا چون رابطه میان مؤمنان و خدا را قرآن این چنین می فرماید: (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ) و به هر حال در پایان تذکراتی دارم البته من نادان، ذلیل و ضعیف لایق این نیستم که پیامی به شما امت شهید پرور دهم اما به هر حال چون وظیفهٔ شرعی است می گویم؛ (کُلُّکُمْ راعٍ وَ کُلُّکُم مَسئُولٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ)

اما اطاعت از ولایت فقیه را فراموش نکنید. امام را به شما سپرده و راهی جبهه شدیم حرمتش را گرامی بدارید. مسئله جنگ را فراموش نکنید و نه جنگ با دولت مزدور عراق بلکه با کل جهان کفر است. از ساز اختلافات پرهیز کنید، به خدا قسم در قبال خون شهدا مسئولیم چه خبر است کشور ما در حال جنگ است زور و قدرت خود را صرف مبارزه با آنان کنیم. مادر خوبم و پدر عزیزم! هر چه دارم در سایهٔ ایمان شما نسبت به خدای تعالی است که اینچنین ما را تربیت نمودید. تقاضا دارم در شهادتم گریه نکنید که روحم ناراحت می شود چون نمی توانم اشک مادرم را تحمل کنم. توده های منحله ضد انقلاب و منافق و اکثریت را نگذارید تابوتم را دست زنند و در تشییع جنازه ام شرکت نکنند. مرا در بهشت زینبیه دفن کنید.

والسلام

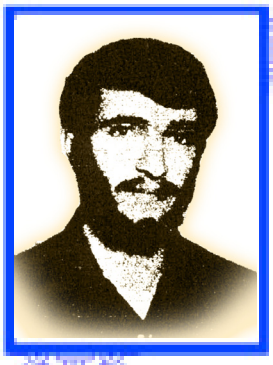

شهید دانش آموز

نجم الدین آل ابراهیم

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نجم الدین آل ابراهیم

نجم الدین آل ابراهیم در ۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ملوک جمشیدی و پدرش آقابزرگ آل ابراهیم پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نجم الدین آل ابراهیم در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۲ عملیات بدر منطقه جزیره مجنون در اثر اصابت گلوله مستقیم به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای پنجک شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نجم الدین آل ابراهیم

بسمه تعالی – با سلام و درود به منجی عالم بشریت حضرت مهدی(عج) و نایب برحقش امام خمینی و ارواح طیبه و طاهرهٔ شهیدان، سخنانم را همراه با وصیت آغاز می کنم.

در ۱۴۰۰ سال پیش حضرت امام حسین(ع) به یاری اسلام شتافت و با یزید و یزیدیان جنگ کرد و اسلام با خون حسین(ع) زنده شد و یزید و یزیدیان نابود شدند و اسلام که همانطور می بایست عیناً زنده ماند و یکی از اهداف آن شهید کربلا بود، و اما به علت بی فرمانی ملت کوفه در آن زمان و دیگر مخالفین به اسلام، اسلام مخفیانه زنده بود و در مساجد با برگزاری مجالس مذهبی اسلام را زنده نگهداری نمودند و از طرف دیگر تهدید دشمنان بود بر علیه اسلام. مثل حکومت های طاغوتی از یزید و معاویه تا حکومت ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی پهلوی و تا سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ بهمن انقلاب اسلامی ایران بر علیه دشمنان اسلام و حکومت طاغوتی و دست نشانده های ابر قدرتها آغاز شد و در روز ۲۲ بهمن پیروزی نهایی بدست آمد با ۷۰۰۰۰ شهید و ۶۰۰۰ معلول و مجروح داده و هدف انقلاب اسلامی نابودی کامل ظلم و ستم بود، تحقق بخشیدن اسلام و برقراری حکومت اسلام و قوانین اسلام در تمام نقاط کشور اسلامی و اسلام در سال ۱۳۵۸ ظهور نهایی نمود خدا را شکر که چنین توفیق و سعادت به ملت ما عنایت فرمود. در ۱۴۰۰ سال پیش حضرت امام حسین (ع) می فرمود آیا کسی هست که مرا یاری کند اما ملت کوفه لبیک نگفتند.

قدر شهیدان از کربلای حسین تا کربلای خمینی را بدانید که خون و مبارزهٔ آنها و ایثار و از خودگذشتگی آن شهیدان همراه با امدادهای غیبی خداوند بود که اسلام را بار دیگر زنده کرد و امت اسلامی را نجات داد و منسجم نمود و به دفاع از اسلام برخاستند و ظالمان را نابود کردند و باید هم ظالمان را نابود می کردند زیرا حق با اسلام و امت اسلامی بود و اسلام شایستگی حکومت نمودن بر امت اسلام و مستضعفین را داشت و دارد. دیگر باید نوبت اسلام باشد و قدر اسلام و انقلاب اسلام را بدانید. ای فرد فرد ملت ایران! امروزه نمی توانیم بدون اسلام در این دنیا و آخرت زندگی شرافتمندانه داشته باشیم. اسلام یک سری دستوراتی از جانب الهی که همان قرآن باشد و به حضرت خاتم الانبیاء وحی شده است دارد و خیلی برای بشریت مفید است و امروزه غیر اسلامی حرکت کنیم خطر است و بنده به اندازهٔ فهم خودم و عقلم از زمانی که به سنی رسیدم اسلام را شناختم و قدرش را می دانم و ای ملت ایران و ای روستایی و شهری و ای بستگان! قدر اسلام و انقلاب اسلامی، قدر امام را بدانید و از خداوند بخواهید که برای همیت آن روحیه علاقه مند بودن به اسلام و خدمت به اسلام و پاسداری از خون شهیدان و انقلاب اسلامی را داشته باشید تا اینکه انقلاب عظیم اسلامی را به صاحب اصلیش حضرت ولی عصر (عج) بسپارید و از خداوند توفیق برای همهٔ شما مسئلت دارم. و داشتم می گفتم، امروزه آمریکا دشمن اصلی ماست و او بود از جریان طبس گرفته تا سال ۱۳۵۹ که صدام خائن را تحریک کرد که من به تحلیل این توطئه می پردازم. آمریکا به اتفاق ایادیش مثل فرانسه و انگلیس و شوروی جنگ را به حکومت اسلامی و میهن اسلامی تحمیل نمودند به جرم این که ما خواهان اسلام و تحقق پیدا کردن قوانین اسلامی و برقرار شدن و به اجرا در آمدن آن در کشور اسلامی بوده و هستیم و صدام خائن که به تجربهٔ آمریکا جنگ را تحمیل کرد و از یک طرف منافقین در داخل ظلم می کردند و ظلمشان آن بود که می خواستند اسلام را و انقلاب اسلامی را از بین ببرند و هم اینکه حکومت غیر اسلامی برقرار باشد، ولی خوشبختانه به هدف شوم خود نرسیدند که حزب بعث صهیونیست عراق را تحریک نموده و نمی توانستیم تحمل کنیم، به خاطر اسلام و خون شهیدان و دین و شرف و پاسداری از خون شهیدان به حرکت در آمدیم و دفاع میکنیم و گفتیم که به فرمان امام عزیز باز هم برویم و دفاع کنیم از اسلام. حزب بعث صهیونیست عراق و مزدورانش را بیرون کنیم و گفتیم اگر دفاع نکنیم اسلام در خطر است و ظلمت ظالمانهٔ دیگری روی کار می آید و همین که ظلمهای کوچک را هم تقویت می کند و باید به دولت آمریکا بتازیم و به یاری خداوند انشاالله کربلا و ملت عراق و لبنان و فلسطین را آزاد کنیم.

نجم الدین آل ابراهیم

حکومت اسلامی را در جهان برای ملتها تحقق بخشیم و هم اینکه نگذاریم تهدید بشود اسلام و امت اسلامی. جنگ با صدام ظالم جنگ با آمریکاست و ایادیش، جنگ با شوروی است و ایادیش در خارج. از همین که جنگ با ایادی داخلی که اگر کسانی پیدا شوند عمداً ظلم بکنند در حق فرد یا یک جامعه و کشور اسلامی و منافقین همانطور بودند و هر جایی که می رسیدند ایجاد موانع سر راه جمهوری اسلامی می نمودند ولی به یاری خداوند و ایثار و از خودگذشتگی و هوشیاری ملت ما آنها از بین رفتند و حضرت علی (ع) می فرماید؛ حق را بگو ولو اینکه به ضررت تمام شود و امروزه ما این روایت را سرمشق خود قرار دادیم و سرمشق خود قرار می دهیم و همیشه از حق دفاع می کنیم و باید بدانید که اسلام سزاوار نمی داند و هم سزاوار نمی دانیم اگر جایی پیدا شود حق در خطر باشد و کسی به دفاع از آن بر نخیزد. اگر شما می بینید در یک جامعه برای فردی می خواهد بر خلاف حق که همان اسلام و انقلاب اسلامی است اشتباهاً قدم بردارد او را نصیحت کنید اگر دیدید از روی اشتباه نیست و بهانه است و هدف ضربه زدن به جامعه است سخت با او برخورد شود. هر کس باشد برادر باشد، فامیل باشد، یا همشهری باشد، هیچ فرقی ندارد، هر کس باید از فامیلش دفاع کند اگر جرم فامیل خلاف مصالح انقلاب اسلامی و یا فرد و جامعه باشد هیچ کس حق ندارد هوا خواهی کند، اگر بکند اختلاف به وجود می آید و اسلام هم با چنین کاری مخالف است و اگر کسی دست به چنین کاری زد اختلاف به وجود می آید و این اختلاف ممکن است به کشور کشیده شود و به اسلام و انقلاب اسلامی و موجب سوء استفاده دشمنان اسلام می شود و به گناه بزرگی مرتکب می شوید.

وای به حال کسی که چنین رفتاری بنماید، با بهانه های گوناگون باید بر علیه ولایت فقیه و بر علیه روحانیت و بر علیه خون شهیدان و بر علیه محرومین و کار محرومین، افراد صاف و ساده را تحریک نمایند، این عمل منافقانه است. کوچکترین ظلم باشد بر علیه هر کسی ما به آن مخالفیم و ما دیدیم که گذشته چنین بوده است و افرادی می آمدند مردم را تحریک می کردند، کارشکنی می کردند، هر کجای کشور بوده، اینجا بوده چه جای دیگر بوده فرقی ندارد. وقتی که حزب بعث صهیونیست عراق جنگ را به تحریک آمریکا تحمیل کرد آن خود یک ظلم بزرگی بود و به فرمان رهبر عزیز خود به حرکت در آمدیم به طرف جبهه و گفتیم خوب است حال برویم ظلم را ریشه کن کنیم و دیگر نگذاریم بیشتر از این بیایند در داخل کشور جمهوری اسلامی و به اسلام و انقلاب اسلامی امت اسلام ظلم کنند. پس چرا ما می گوییم «ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند» باید ثابت کرده باشیم و واقعاً باید وفا دار باشیم.

و هر گونه ناراحتی تراشی بکنند افرادی در هر جا بر علیه انقلاب اسلامی، خیلی هوشیار باشید و هیچ وقتی به پای امام و انقلاب اسلامی و سایر شخصیتها که همهٔ آنها مورد اطمینان هستند به پای آنها حساب نکنید، به پای خود افراد ناراحتی تراشان حساب کنید و در غیر این صورت مسئولید و از یک طرف به انقلاب اسلامی وفادار باشید و هر قولی که به دیگری در رابطه با مصالح انقلاب اسلامی می دهید وفا کنید و خداوند هم در آیه ای می فرماید؛ هر کسی قول می دهد وفا کند جزء دین داران خواهد بود، اگر نکند دین ندارد. البته از روی عمد باشد نه اینکه چیزی مانع سر راه او شود که نتواند به قول خود وفا کند این خود هیچ اشکالی ندارد و همچنین بی توجهی به دستورات اسلام و خدا مشکلات برای شما به وجود می آورد، در رابطه با هرکاری که نمونه اش را گفتم و اما گفته ها زیاد است پس باید بقیه را بگویم.

ای عزیزان خیال نکنید آنهایی که خون شهدا را و قوانین اسلامی که با خون هزاران شهید و معلول برقرار شده است ملاحظه نمی کنند مسلمانند که آنها ناراحتی تراشان هستند بر علیه اسلام و انقلاب و ما در مقابل خون شهدا و اسلام مسئولیم و حال احساس مسئولیت نمودیم و نمی توانستیم در مقابل همهٔ آنها سکوت کنیم که دشمنان می خواستند که بر علیه انقلاب و اسلام و امام و دولت و قوانین اسلامی و ملت توطئه بکنند و هیچ را ملاحظه نکنند. انسان باید دین داشته باشد و آزاده باشد و حرکت کند و مانع کوچکترین تا بزرگترین ظلم بشود.

نجم الدین آل ابراهیم

خیال نکنند ما رفتیم از شر دنیا راحت بشویم نه چنین خیال زهی باطل است و بطور کلی رفتیم دفاع از اسلام و دین. وقتی که اسلام باشد همه چیز هست و باید دستورات اسلام برای انقلاب اسلامی و محرومین و ملت به اجرا در آید تا آن وقت به گفته های خود، نه تنها به گفته های خودمان می گویم، بلکه به گفته های انبیاء و اولیاء و شخصیتهای اسلامی و امام گوش داده ایم و می گویم و فهمیدم می گویم و هر وقت که شد این چیزی که گفتیم که وجود دارد که اگر اسلام وجود داشته باشد همه چیز هست و از اسلام که نمونه اش را می گویم انسان دین دارد، آزاده است و حق و حقیقت و ظلم را تشخیص می دهد، محرومین را تشخیص می دهد، اخلاق اسلامی را در هر جا و در رعایتش تشخیص می دهد و باید به اسلام فکر کرد تا فهمید چه می گوید. انسان باید از هر لحاظ توجه داشته باشد، اسلام دینی است حرکت آفرین و نجات بخش، پس بنابراین ما باید پروردگار را و خدای جهانیان و خداوند بزرگ خود بدانیم و پیامبر فرستادهٔ خداوند است و از آدم تا خاتم الانبیاء فرستادهٔ خداوند هستند و آن کتاب آسمانی که به حضرت محمد (ص) وحی شده است کتاب خود قرآن آسمانی بدانیم و امامان از حضرت علی علیه السلام تا آخر ذکر شود و نایب بر حقش امام خمینی مدظله العالی و ولایت فقیه را باید همهٔ آنها را باید امام خود بدانیم و غیر از حکومت اسلام در جهان هیچ حکومتی را نپذیریم.وصیتم را به حضور مبارک همه شما عزیزان عرض کنم. سلام ای پدر و مادر عزیزم. سلام عرض می کنم و همچنین سلام عرض می کنم به برادران و خواهران عزیز خودم. پس از عرض سلام سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهانم و امیدوارم که وجود همهٔ شما از جمیع بلیّات مصون و محفوظ بماند. ای مادر عزیزم! این تو بودی که در تربیت فرزندت نجم الدین آل ابراهیم از کودکی شبها جلوی گهوارهٔ من نخوابیدی و همچنین شیری که می دادی موقعی که اسم امام حسین (ع) را می آوردی و گریه می کردی و هر اشک چشمت در شیرت آلوده می شد و به من می رسید تا به این سن رسیدم. دربارهٔ خدا و دربارهٔ اسلام و امام حسین (ع) و امام خمینی فکر می کنم و عشق می ورزم. سلام بر شما ای پدر و مادر عزیزم، که این چنین فرزندی را تربیت کردید و اما شما از این فرزند و حقی که داشتید و دارید که فرزند خوب برای شما در آمده باشم و خدمتی برای شما انجام بدهم، آن خدمت این بود که عصای دست شما باشم، حالا هم اگر آمادهٔ این کار نشده مرا ببخشید و همچنین اذیتی از طرف بنده به شما شده است در موقعی که پیش شما بوده ام مرا ببخشید. ای مادر عزیزم و ای پدربزرگوارم و ای برادران و خواهران عزیزم! و اما بگویم به همه شما عزیزان این که حالا که من شهید می شوم شما زیاد گریه برایم نکنید چون دشمنان اسلام و منافقین خیال می کنند شما دیگر روحیهٔ خودتان را از دست می دهید و دیگر قادر به پاسداری از اسلام نیستید. البته خیال باطلی است که آنها می کنند. خودم به اسلام و خدا علاقه دارم و حکومت اسلام را تا انقلاب مهدی و همچنین فرج آقا امام زمان را برای آزادی ملتهای مستضعف در هر کشوری که حکومت غیر خدایی وجود دارد خواهانم و وارد جنگ بر علیه دشمنان اسلام شدم تا ثابت کنم به دشمنان اسلام که ما از اسلام و حکومت اسلامی دست بردار نیستیم و باید برای حفظ اسلام و حکومت اسلام و انقلاب اسلامی با دشمنان اسلام بجنگیم که نابود کنیم دشمنان اسلام را. از جمله آمریکا و شوروی و اسرائیل و صدام و منافقین را. چون اسلام بهترین دین است حرکت آفرین و نجات بخش انسانهاست، باید اسلام را حفظ کرد ولو اینکه جان خود را در این راه از دست بدهیم. باید اسلام زنده بماند و همچنین قدر این امام عزیزمان امام خمینی را بدانید، ای برادران و خواهران و ملت ایران، چون او فردی است بسیار شایسته برای رهبری انقلاب اسلامی ایران و رهبری بزرگ برای انقلاب اسلامی مسلمانان جهان، انشاءالله خداوند حفظ کند تا انقلاب حضرت مهدی امام را. زنده باد اسلام و پایدار باد حکومت اسلامی. گسترش پیدا کند حکومت اسلامی در دنیا و جهان. نابود باد منافقین و دشمنان اسلام. نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی. اما برادران و خواهران! شما هم فرزندانتان را تربیت کنید آنهم تربیت اسلامی.

والسلام- نجم الدین آل ابراهیم

شهید دانش آموز

فرهاد ابصاری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فرهاد ابصاری

فرهاد ابصاری در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه ابصاری و پدرش محمد ابصاری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس حافظ و ۱۷شهریور رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فرهاد ابصاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر۶ منطقه دهلران در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فرهاد ابصاری

بسمه تعالی

الَّذينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا في سَبيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ

کسانیکه ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد نمودند، درجات بلندی نزد خدای دارند. (سوره توبه آیه ۲۰)

پدر و مادر عزیزم!

من نمی ترسم از مرگی که خود زندگی است، یاران ای یاوران اسلام! پاهایتان را مانند کوه استوار قرار دهید تا دشمنان بدانند که ما در راه عقیده مان سست نمی شویم، چرا که امروزه اسلام به من و تو احتیاج دارد.

در هر کجا که هستیم باید در مقابل باطل قد علم کنیم این خود وظیفهٔ قطعی یک فرد مسلمان است.

پدر و مادر مهربان! با توجه به مراتب فوق درست است و به شما حق می دهم که مرا کمتر می بینید و همان طوری که خاطر مبارکتان مستحضر است که من به تازگی از جبههٔ کردستان آمده ام ولی چون امام عزیزمان طرحی را اعلام فرمودند، به نام (طرح لبیک) باز هم وظیفه ام از قبل سنگین و سنگین تر شد، بر خورد لازم دانستم با اجازهٔ شما به فرمان حضرت امام (طرح لبیک) شرکت نمایم و در جبهه حق علیه باطل با دشمنان اسلام و قرآن شرکت داشته باشم.

بنابر این وظیفه بر من واجب شد که به جبهه اعزام شوم، با اجازهٔ شما پدر و مادر مهربان به جبهه حق علیه باطل می روم، به امید خدا نگران من نباشید، اگر این سعادت نصیب من گردید شهید شدم شما فقط شکر خدای مهربان را بجای آورید و برای من گریه نکنید و به برادران عزیز دیگر هم از قول من سلام برسانید و بگویید بعد از شهید شدن من اسلحهٔ من را بردارند و نگذارند به زمین باشد و به جبههٔ حق علیه باطل بشتابند و با دشمنان اسلام و قرآن به ستیز بی امان خود ادامه دهند.

پدر عزیز و مادر گرامی! یادتان باشد که همیشه به یاد امام عزیز باشید و فرمایشات ایشان را با جان و دل گوش فرا دهید و عمل نماییم.

در خاتمه سفارش من این است که نماز جمعه را فراموش نکنید به قول فرموده امام «دشمنان از نماز می ترسند».

شما را به خدا می سپارم

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

فرهاد ابصاری

شهید دانش آموز

اسماعیل اصیلی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل اصیلی

اسماعیل اصیلی در ۲۶ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محرم یادگاری و پدرش مسلم اصیلی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس سوری و شفیعیان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسماعیل اصیلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۱ منطقه عملیاتی موسیان در اثر گلوله مستقیم تانک شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسماعیل اصیلی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم –سلام بر حسین

به نام خداوند آرامش بخش دلها، بنام خدای در هم کوبندهٔ ظلم و ستم و به نام آنکه زندگی از اوست، مرگ هم از اوست و به نام آنکه هرگاه بخواهد زنده می کند و هر گاه بخواهد می میراند، بنام پیامبران اولی العزمش و به نام پیامبر آخر حضرت محمد (ص) و به نام وصیش امیرمومنان علی ابن ابیطالب (ع) که مظلومانه چندین سال لب به سخن نگشود و به نام آنکه حقش را به خاطر اسلام باز نخواست و به نام فرزندان آبرومندش حسن و حسین (ع) و به نام حسین، به نام سید الشهدا، به نام مظلوم کربلا و بنام چهارده معصوم، به نام مولایم صاحب الزمان، به نام کسی که همیشه دوست داشته و دوست دارم که در کنارش بجنگم، خدایا دوست دارم مولایم را ببینم، خدایا مرا ببخش و بیامرز و اگر نیامرزیدی از این دنیا مبر. خدایا چه بگویم؟ معصیت کارم، گناهکارم، گناهانم مرا عذاب می دهد. ای کاش خیلی زودتر این انقلاب رهایی بخش شروع می شد و ای کاش به من رحم می کردی و ما را زودتر نجات می دادی. ولی خدایا باز هم شکر می کنم به درگاهت که به ما آنقدر عمر دادی که فرصت توبه و بازگشت داشته باشیم. خدایا ما گناهکارها را ببخش. خدایا تو خود می دانی که در این سنگر ها چه می گذرد، در این اماکن نوری می تابد که سراسر جهان را روشن خواهد نمود و این نور را سرتاسر جهان گسترش می دهد، خدایا خودت بهتر می دانی و ظلم این ابر قدرتهای جنایتکار را می بینی، چه ظلم هایی که به ملتهای محروم جهان نکردند؟ و چه جنایتهایی که در حق ما ایرانی ها کردند؟ آخر من چطور می توانستم در خانه بنشینم و خود ببینم که رزمندگان اسلام در جبهه ها با چه سختی هایی می جنگند و چطور پیش می روند؟ من چطور می توانستم خود در خانه بنشینم که خبر پیروزی رزمندگان اسلام بشنوم و می خواستم خود یک رزمندهٔ حقیر در راه تو باشم و خود در آن خبرها باشم و برای جهانیان روشنگر باشم، برای در خاک فرو رفتگان. خدایا به لطف و رحمت و عنایت بی کران تو به جبهه های مقدس اسلام پا گذاشتم وگرنه من کجا و این اتاقهای نورانی کجا؟ خدایا می خواهم علی اکبروار باشم که نگویند این فقط علی اکبر بود که فداکاری می کرد، باید بدانند و تاریخ نشان خواهد داد که علی اکبرها متولد خواهند شد و در راه اسلام و خدا برای خدا قیام خواهند کرد.

اما ای امام، ای رهبر کبیر امت اسلام! سخنی با شما دارم؛ من کودکی را پشت سر گذاشته ام و به سنی رسیدم، سالها انتظارت را میکشیدم که بیایی و ما را نجات دهی و من در این انتظارم که یکبار بیایم و پاهایت را غرق بوسه کنم، امام عزیز اگر تو نمی آمدی، اگر تو ما را راهنمایی نمی کردی چه می شد؟ هنوز ما در حال سابق می بودیم و غرق در گناه. اماما! تو که بازوی رزمندگان را می بوسی می دانی که این بازوها با رهنمودهای پیامبر گونهٔ تو به حرکت در آمده و چنین شکستنی به کفار بعثی می دهند. خدایا امام ما را تا انقلاب حضرت مهدی (عج) نگهدار باش. و اما با شما پدر و مادر و برادران و خواهران عزیزم؛ برادرجان، محمود جان! امیدوارم که سلامت باشید و امیدوارم که چون همیشه برای پدر و مادر احترام خاصی قائل باشید و می دانم که به آنها کمک می کنی و هم درس می خوانی، برادر جان امیدوارم خداوند تو را سرباز امام زمان قرار دهد. می دانم که همیشه سر نماز این پویندگان راه سرخ الله را دعا می کنی، می دانم که امام را دعا می کنی. برادرم! از تو می خواهم که من گناهکار را هم دعا کنی، ای فرشتهٔ مهربان! تو که گنهکار نیستی، من را دعا کن، مرا دعا کن، مرا حلال کن. از خدا بخواه که گناهان مرا ببخشد. خدایا چطور بگویم؟ ای خواهر مهربانم! چگونه برای تو حرف بزنم، تو که همواره زینب گونه بوده ای، ای خواهر مرا حلال کن مرا ببخش، مرا دعا کن. از خدا بخواه که مرا ببخشد، گناهان مرا بریزد و آبروی مرا نریزد.

ای علی اصغر من، ای برادر کوچک من! تو باید رضایت پدر و مادر را جلب کنی و به آنها بگوئی که این بندهٔ حقیر را که خیلی گمراه بود را ببخشند، من خیلی گنهکارم، همان موقعی که این نامه به دست شما رسیدبه پدر و مادر التماس کنید که مرا ببخشندکه من خطا کارم که من گنهکارم شما را بخدا از آنها بخواهید که مرا ببخشند و طلب آمرزش بکنند و از آنها بخواهید که از درگاه خداوند برای من طلب شهادت بکنند من خواهش می کنم که مرا از ته دل دعا کنید چون می دانم اگر پدر مادر مرا ببخشند خدا هم مرا خواهد بخشید. خدا دل پدر و مادرم را از من گنهکار خشنود بگردانتا آنها از من راضی باشند من واقعا محتاج دعا هستم. سلام مرا به همهٔ دوستان و آشنایان برسانید و از آنها بخواهید که مرا حلال کنند و از من راضی باشند. و اما ای محمد رضای عزیزم! اگر از ابتدا نامش را نیاوردم می دانید که برایم مشکل است نام او را بیاورم چون او یک پویندهٔ راه سرخ شهادت است، او رزمندهٔ اسلام است، او در همهٔ جهات از من بزرگتر است و من خیلی کوچک هستم که نام شما را بر زبان آورماز او بخواهید که مرا حلال کند. سلام مرا برای ایشان برسانید و بگوئید دلم برایش خیلی تنگ شده است ولی می دانید که دسترسی به او ندارماز خدا می خواهم که یک بار دیگر این برادر بزرگم را که روحی بزرگ دارد ببینم. از او می خواهم که مرا حلال کند و از من راضی باشد.

خداوندا چقدر بی توجه بودم، هم به تو بی توجه بود و هم به حرف های پدر و مادر و برادر و خواهرم، چقدر، آخر چقدر. خداوندا مرا از وسوسه های شیطان دور بگردان، خدایا ما را یاری کن تا بتوانیم در راه تو گام های با ارزش تری برداریم. خداوندا همهٔ ما گنهکاران را بیامرز. خداوندا ظهور امام زمان را تعجیل بفرما.

شهید دانش آموز

خسرو اوجانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز خسرو اوجانی

خسرو اوجانی در ۱۱ بهمن ماه سال ۱۳۶۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش پری بابایی و پدرش عبدالغنی اوجانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تربیت و سینا و آزادگان و دبیرستان امام خمینی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید خسرو اوجانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در راهیان نور جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۸۳/۰۱/۰۳ منطقه جنگی فکه در اثر جراحات ناشی از انفجار مین در بازدید راهیان نور شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

خسرو اوجانی

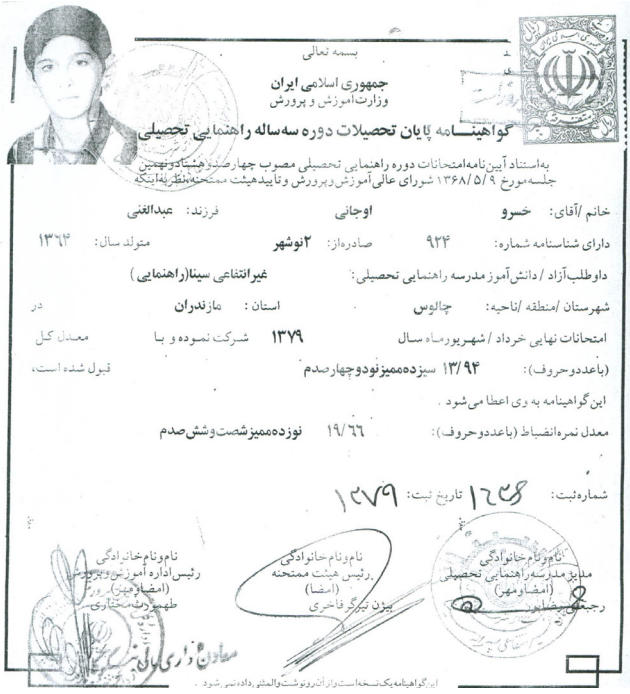

بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش

گواهینامه پایان تحصیلات دوره سه‌ساله راهنمایی تحصیلی

به‌استناد آیین‌نامه‌امتحانات دوره راهنمایی تحصیلی مصوب چهارصدوهشتادونهمین جلسه‌مورخ ۱۳۶۸/۵/۹ شورای عالی‌آموزش‌وپرورش وتاییدهیئت ممتحنه،نظربه‌اینکه

خانم /آقای: خسرو اوجانی فرزند: عبدالغنی

دارای شناسنامه شماره: ۹۲۴ صادره‌از: ۲نوشهر متولد سال: ۱۳۶۴

داوطلب‌آزاد / دانش‌آموز مدرسه راهنمایی تحصیلی: غیرانتفاعی سینا(راهنمایی)

شهرستان /منطقه /ناحیه: چالوس استان: مازندران در

امتحانات نهایی خرداد / شهریورماه سال ۱۳۷۹ شرکت نموده و با معدل کل

(باعددوحروف): ۱۳/۹۴ سیزده‌ممیزنودوچهارصدم قبول شده است،

این گواهینامه به وی اعطا می‌شود.

معدل نمره‌انضباط (باعددوحروف): ۱۹/۶۶ نوزده‌ممیزشصت‌وشش‌صدم

شماره‌ثبت: ۱۶۴۸ تاریخ ثبت: ۱۳۷۹

نام‌ونام‌خانوادگی
مدیرمدرسه‌راهنمایی تحصیلی
(امضاومهر)
رجبعلی رضایی

نام‌ونام‌خانوادگی
رئیس هیئت ممتحنه
(امضا)
بیژن تیرگر فاخری

نام‌ونام‌خانوادگی
رئیس‌اداره آموزش‌وپرورش
(امضاومهر)
طهمورث مختاری

معاون اداری مالی

این گواهینامه یک نسخه است و از آن رونوشت والمثنی داده نمی‌شود.

شهید دانش آموز

احمد باغ پرور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد باغ پرور

احمد باغ پرور در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حمیده نوری و پدرش محمدتقی باغ پرور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سعدی و شهید تندیس و دبیرستان شهید چمران رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد باغ پرور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۲ عملیات کربلای۱ منطقه مهران در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد باغ پرور

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند بزرگوار که هستی و نیستی ما در دست اوست.

اول چند کلمه برای خانوادهٔ خود می گویم: خانواده عزیز! چیزی که خدا از شما می خواهد صبر است و خداوند صابرین را دوست می دارد و بدانید که خداوند به خانوادهٔ شهید اجر بالایی عطا می کند.

سخنی با مادر خود: مادر عزیز! تو رنج های زیادی را برایم کشیدی و ستم ها دیدی. مادر عزیز! در این لحظه از تو می خواهم که مرا حلال کنی و هر گونه بدی از من دیدی مرا ببخشی و از من راضی باشی.

مادر عزیز! تو بودی که به من راه صحیح و درست را نشان دادی مرا راهنمایی کردی و از همان کودکی به من نماز را یاد دادی.

مادر عزیز! از شما واقعاً تشکر می کنم و ممنونم از شما ای مادر. و همینطور از برادرانم و پدرم تشکر می کنم و از آنها می خواهم که مرا حلال کنند.

دوم چند کلمه برای دوستان خوب: یک تقاضا دارم از دوستانم و آن تقاضا این است که نماز خود را بخوانید و هیچ وقت آن را ترک نکنند چون این نماز است که انسان را به خدا نزدیک می کند و در مشکلات انسان را یاری می نماید و انسان را از گناهان باز می دارد.

از همه کسانی که هر گونه بدی از من دیده اند از آنجا می خواهم که مرا حلال کنند.

ای ملت غیور و شهید پرور و ای رزمندگان اسلام! با کفر بجنگید که به گفتهٔ قرآن و امام بزرگوار ما پیروزیم.

والسلام

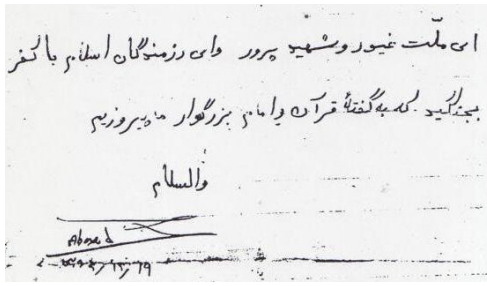
ای ملت غیور و شهید پرور و ای رزمندگان اسلام با کفر
بجنگید که به گفتهٔ قرآن و امام بزرگوار ما پیروزیم
والسلام

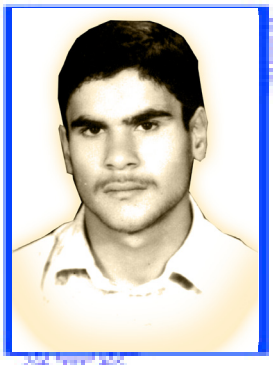

شهید دانش آموز

محمدرضا پسندیده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدرضا پسندیده

محمدرضا پسندیده در ۲۹ بهمن ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه عباسی و پدرش غلامحسن پسندیده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ۱۷ شهریور و حافظ با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدرضا پسندیده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۲/۱۰ عملیات بیت المقدس(آزادسازی خرمشهر) منطقه نورد - اهواز در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدرضا پسندیده

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فِي سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

آنان که از همه چیز خود گذشته و در راه خدا جهاد کردند و کشته شدند، مردگان مپندارید بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند. قرآن کریم

بنام خداوند و با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب که حامی اسلام و مستضعفین جهان است و با درود به تمامی کسانی که در این راه اماممان را یاری می کنند و قلبشان برای اسلام می تپد.

حمد و سپاس خدای را که با فرستادن رهبری همچون امام امت ما را از لجن زاری که طاغوت ما را در آن فرو برده بود نجات بخشید و دنیا و آخرت را به ما شناساند و راه صالحان را به ما شناساند.

خانوادهٔ عزیزم! برایم دعا کنید که همچون کشتگان باشم که در آیهٔ بالا آمده است و اگر از من بدی دیده اید به بزرگواریتان مرا ببخشید.

از شما خانوادهٔ عزیز و تمامی ملت قهرمان ایران می خواهم که با اطاعت از امام امت این بزرگ مرد تاریخ که فقط برای خدا و به نفع مستضعفین جهان بر علیه مستکبرین رسالت خود را انجام می دهد او را یاری کنید که انشاالله اسلام در سراسر جهان حاکم شود و ملت های خفته را از خواب گمان بیدار کنید تا دیگر کسی نباشد که ملت ها را فریب دهد و آنها را به فساد بکشاند.

پدر جانم! درود بر تو که چنان ابراهیم فرزند خویش را به فرمان خدای بزرگ به قربانگاه فرستادی.

و شما ای خواهرانم! همچون زینب زمان باشید و از هر آنچه که هوس کردید بپرهیزید و در راه خدا مبارزه کنید که خوشبخت خواهید شد.

و شما ای برادرانم! آگاه باشید که راه خدا بهترین راه است، پوینده و کوشنده در این راه گام نهید که پیروزی از آن شما خواهد شد.

و در پایان اگر خواستید برایم مجلس عزاداری بگیرید آن را تجملی نکنید و پول آن را به مناطق جنگی بدهید.

والسلام علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الشهدا و الصالحین

دوستدار شما

محمدرضاپسندیده

۱۳۶۲/۰۲/۰۷

شهید دانش آموز

علیرضا جعفرنواز

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا جعفرنواز

علیرضا جعفرنواز در ۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان خرمشهر استان خوزستان دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبری گرامی و پدرش رضا جعفرنواز پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس تهران و چالوس با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا جعفرنواز در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۶ منطقه عملیاتی موسیان در اثر اصابت ترکش به پشت سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا جعفرنواز

بسم الله الرحمن الرحیم

آنهایی که در راه خدا کشته شدند مرده نپندارید آنها زنده اند و نزد خدای خویش روزی می خورند.

قرآن کریم

شکر و سپاس خدایی را که بر آدم مهلت نهاد تا خود انتخاب گر راه خود باشد. در دوران زندگی هر فردی یک روز امتحان می شود و هستند کسانی که از این امتحان الهی پیروز بیرون می آیند.

در این زمان که دین حق و حقیقت در خطر است و تمام ملل جهان کفر به نابودی آن کمر بسته اند و در این زمان که کشور اسلامی ایران مورد حملهٔ دشمنان خدا قرار گرفته وظیفه شرعی خود دانستم که پا در چکمه کنم و دین خدا را یاری نمایم تا خدایم یاری دهد و نیز به ندای حسین، رهبر دینم پاسخ دهم و در کربلای ایران جان بی قابل خود را نثار دین و راه حسین (ع) نمایم چون می دانم که مرگ با شرافت بهتر از زندگی با خواری و مذلت است. ما که وارث راه حسینیم نباید مرگ با خواری را نتخاب کنیم، پس این راه را انتخاب کردم.

برادران و خواهران و مادرم! امیدوارم بعد از شهادت من نگران نباشید و خدای را شکر کنید و در فکر روز حساب باشید و به حق دیگران دست درازی نکنید.

با درود به پیامبر اسلام به علی به حسین و به تمام امامان علیهم السلام و با سلام به امام زمان و نایب بر حقش امام خمینی. خداحافظ و نگهدارتان باد.

پدر و مادرم! سهم شما از انقلاب همین است که من به شهادت برسم و مادرم تو باید زنی باشی که اگر سر بریده ام را برایت ارمغان آورند، آن را به میدان جنگ باز گردانی.

برادران و دوستانم! وقتی تابوتم از کوچه ها و خیابان ها می گذرد مبادا به تشییع من بیایید، وقت تنگ است به جبهه بروید تا سنگر من و همسنگرانم خالی نماند. از این سنگر ها تا به آن سنگر ها فاصله ای نیست. شما این راه را باید با خون بروید، ای برادران! آنقدر در سنگر ها بمانید تا بر پیکرتان گل مقاومت بروید.

خواهرانم و به خواهران دیگرم! اگر می دانستید که هر روز چندین بار در جبهه شهید می شوم اکنون چادر را تنها یک پوشش ساده نمی دانستید و من می دانم که خون زینب اکنون در رگهای شما جاری است. لاله ها گواه خون هستند و آیه ها فریاد من، پس من نمرده ام. و ای امام بر من ببخش، که فقط یک بار بفرمانت شهید شدم.

خداحافظ

علیرضا جعفر نواز

شهید دانش آموز

پرویز جمشیدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز پرویز جمشیدی

پرویز جمشیدی در ۳ مهر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خورشید جمشیدی و پدرش رحمت الله جمشیدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید نواب و آهنگری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید پرویز جمشیدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۱ عملیات تکمیلی کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت خمپاره به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای باندر سفلی شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

پرویز جمشیدی

بسم الله الرحمن الرحیم - وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

گمان مبرید آنانکه در راه خدا شهید شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خداوند خود روزی می خورند.

انا لله و انا الیه راجعون (ما به فرمان خدا آمدیم و به سوی او رجوع خواهیم کرد)

با درود و سلام بر منجی عالم شریت حضرت مهدی ارواحنا له الفداه و نایب بر حقش امام امت و امت شهید پرور و درود و سلام بر شهدای صدر اسلام و شهدای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و سلام و درود بر مجروحین و معلولین و اسرا و سلام و درود بر شیران روز و زاهدان شب، این پیکار گران حق علیه باطل و درود و سلام بر خانوادهٔ معظم شهداء، مفقودین، معلولین و اسراء که ایشان به حق چشم و چراغ این ملتند.

این وصیت عرایضی است که برای شما خانوادهٔ عزیز و امت شهید پرور به یادگار می گذارم؛

اینجانب بر حسب وظیفهٔ شرعی و الهی که داشتم قدم به سوی جبهه نهادم و با آگاهی و بصریت کامل این راه را انتخاب کرده ام و هیچ احدی و هیچ کسی به زور و اجبار این راه را به من القاء نکرده است. برادران ما سالها افسوس آن می خوریم که چرا در زمان سرور سالار خود امام حسین (ع) نبوده ایم تابه ندایش لبیک گوییم. حال که فرزند برومندش امام امت ندای (هل من ناصر ینصرنی) را سر می دهد چرا؟ و چگونه به یاریش نشتابیم؟ آیا مگر فرق می کند یاری رساندن به امام حسین(ع) با یاری رساندن به حسین زمان، امام امت؟ در هر دو زمان اسلام در خطر بوده و می باشد و این را بدانید خداوند منان در هر زمان و در هر لحظه انسان را به چیزی مورد آزمایش و امتحان خود قرار می دهد. که قرآن کریم می فرماید؛ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرينَ- هر آینه می آزمایم شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش از مالها و جانها و میوه ها و مژده و بشارت باد بر صبر کنندگان.

پدر و مادر عزیزم! بنده خودم اعتراف می کنم که در دوران زندگی فرزند خوبی برای شما نبودم. لذا از شما می خواهم بدیهای مرا به بزرگواریتان ببخشید و مرا حلال کنید. عزیزانم هیچ وقت خدای نکرده در ذهنتان خطور نکند که فرزندتان را از دست داده اید. این طور نیست بلکه بدانید فرزند شما امانتی بود از جانب خداوند نزد شما و خدای متعال در هر زمان که بخواهد این امانت را از شما می گیرد و لذا این مایهٔ افتخار شما باشد که این امانت را به صاحب اصلیش تحویل دادید و خوب هم از عهدهٔ این امتحان بر آمدید. و امت حزب الله هم بداند که فرزندانشان به عنوان امانت است از جانب خدای متعال پس سعی کنید فرزندتان را خوب تربیت کنید و خوب هم به صاحب اصلیش تحویل دهید.پدر و مادر عزیزم بدانید که فرزندتان این راه را کورکورانه قبول نکرده، بلکه با آگاهی اسلامی این راه را که راه انبیاء و ائمه معصومین است پذیرفته است.

مادر عزیزم اگر شهادت به استقبال من آمد با آغوش باز می پذیرم و اگر سعادت شهادت نصیبم شد و یا بدن پاره یا سوخته و یا سر بریدهٔ فرزندت را دیدی ناراحت نباش و بگو خدایا، این هدیهٔ ناقابل را از من قبول کن. پدر و مادر عزیزم! بگویید خدایا چند فرزند دیگر هم داریم که می خواهیم در راه تو بدهیم. پدر و مادر عزیزم! در هر کجا که دلتان می خواهد مرا دفن کنید و افتخار کنید که فرزند شما در راه خدا شهید شد.خرج سنگین برای من نگیرید.

برادران و خواهران! تقوا که کلید رستگاری است و شما را به اوج ملکوتی می رساند پیشهٔ خود کنید تا به سعادت ابدی نائل آئید، زیرا انسانی که بدون تقوا باشد همیشه و در همه حال در دنیا و آخرت ذلیل و خوار شمرده می شود.

پس چه خوب است که انسان سخنان گوهر بار پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) و ائمه اطهار را گوش فرا دهد که می فرمایند ((اوصیکم بتقوي الله و نظم امرکم))

پدر و مادر و همه بستگان و برادران و خواهرانم! مبادا مرا ناکام بخوانید، من به کامم و به آرزویم که همان شهادت بود رسیدم. نگذارید کسی بر سر مزارم گریه کند، زیرا شاید منافقی و دشمنی از دشمنان اسلام احساس خوشحالی نماید.

پدر و مادر و بستگان و برادران و خواهرانم! در سر نماز امام را دعا کنید و ظهور امام زمان را از خداوند طلب نمایید و در دعای کمیل و دعای توسل و سخنرانی ها شرکت نمایید. که همین نمازها و دعاها عامل پیروزی و نصرت خداوندی است.

پیام من به دانش آموزان: درس را خوب بخوانند و نگذارند افکار شرقی و غربی در محیط مدرسه نفوذ کند.

در پایان چند کلمه ای با برادر زاده های عزیزم محمود، داود، محمد، یعقوب، بخشید که عموی خوبی برای شما نبودم، ناراحت نباشید و هر کس از شما سوال کرد عموی شما کجاست؟ بگویید رفت پیش خدا.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

شهید دانش آموز

نورالله جنتی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نورالله جنتی

نورالله جنتی در ۷ تیر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش باران چشمه و پدرش ابوالحسن جنتی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فردای روشن و شریف و دبیرستان فنی حرفه ای با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نورالله جنتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۰۵ عملیات والفجر۸ منطقه جنوب فاو در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نورالله جنتی

بسم الله الرحمن الرحیم

الَّذينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ

کسانیکه ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد نمودند درجات بلندی نزد خدای دارند – سوره توبه آیه ۳۰

من نمی ترسم از مرگی که خود زندگی است، یاران ای یاوران اسلام، پاهایتان را مانند کوه استوار قرار دهید تا دشمنان بدانند که ما در راه عقیده مان سست نمی شویم، چرا که امروز اسلام به من و تو احتیاج دارد. در هر کجا که هستیم باید در مقابل باطل قد علم کنیم، خداوندا: هدف من در شرکت این نبرد جز ادای کلمهٔ حق و انتقام از ستمگران و جهانخواران چیزی دیگری نیست.

اماما! لبیک بر ندایت گفتم و به جبهه روانه شدم، چرا که امروز قیام پیامبر و حسین توسط روح خدا خمینی بزرگ رواج یافته است. قیامی که چهرهٔ تاریخ را عوض کرده و می رود تا ظلم را در جهان از بین ببرد. لذا وظیفهٔ شرعی خود دانستیم تا بر (ندای هل من ناصر ینصرنی) حسین و فرزندش امام لبیک بگوییم.

آری می خواهم راه حق را بپیمایم تا رستگار شوم، برادران! نگویید که چندین بار به جبهه رفته ایم و تکلیفمان را انجام داده ایم بلکه بایستی تا آخرین قطرهٔ خونمان این راه را بپیماییم و من به عنوان یک سرباز کوچک اسلام از شما تقاضا دارم تا دست در دست هم دهید تا دین و انقلابمان را به تمامی دنیا صادر کنیم تا دشمنان بدانند که در مقابل اسلام نمی شود ایستادگی کرد.

وای بر حال ما، اگر از خوارج باشیم، وای بر ما از آن روزی که نزد خدا با حالتی سرافکنده از اعمال خویش برویم. امروز این خونهای شهیدان است که اسلام را زنده کرده و اکنون مسئولیت خون شهیدان بر دوش ماست و شهید شمعی است که دنیا را روشن می کند. اگر شهید نباشد اسلام زنده نمی ماند و من وقتی از جبهه بر می گشتم دلم می خواست دوباره به آنجا برگردم چرا که می دیدم برادر دینی ام بر نگشته و شهید شده و خونش مرا به جنب و جوش می آورد و تکلیف شرعی بر دوشم سنگینی می کرد و خون هاشان نمی گذاشت تا راحت باشم و شما می گویید که چقدر خونهای زیادی ریخته می شود و پیروز نمی شویم. چرا که زندگی یعنی مبارزه و امتحان و بدانید که حق همیشه پیروز است.

ای امت! گوش به توطئه های تبلیغاتی دشمن ندهید. مساجد را خالی نکنید و در وجود امام عزیز دقت بیشتری کنید که هر چه می گوید یک دنیا ارزش دارد و قلب انسان را آرام می کند و دشمنان اسلام را می ترساند و سعی کنید راه امام را با شناخت طی کنید.

از خانوادهٔ عزیزم می خواهم در صورتی که توفیق شهادت را یافتم شهادتی که آرزوی دیرینهٔ من است خود را ناراحت نکنند چرا که نزدیکترین راه برای رسیدن به معبودم شهادت خواهد بود.

و از مادرم نور چشمم و پدر مهربانم و برادران و خواهران و خویشان و دوستان طلب رضایت می کنم، از پروردگار قادر متعال خواهانم که همهٔ ما را به وظایفی که در قبال خون شهداء و اسلام و امام داریم آشنا بگرداند. انشاالله

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

نورالله جنتی

شهید دانش آموز

حسین چتزلی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین چتزلی

حسین چتزلی در ۲۳ تیر ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده کبری حسینی و پدرش فیضعلی چتزلی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس شهید ظهوری و ۱۷ شهریور با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسین چتزلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر۶ منطقه دهلران در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین چتزلی

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ

خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او جهاد کنند و با دشمن مقاتله می کنند، چون سدی آهنین و استوار در صف واحد.

قبل از هر چیز پدر و مادر مهربان، همه از آن خدا هستیم و بازگشت همه به سوی اوست و شما خوب مطمئن هستید که همهٔ ما در این دنیا مسافر هستیم و امروز و فردا باید به جایگاه ابدیمان برویم، جایگاهی که چنانکه اعمال من و تو مورد رضای خدای تبارک و تعالی واقع شود، در نور الهی قرار می گیریم و در غیر این صورت در ظلمت و تاریکی. شما ای پدر و مادر مهربانم! چه خوب است این مرگ قبل از اینکه او به سراغ ما آید ما از آن استقبال کنیم و سراغ او برویم و شما خوب می دانید مرگ من انتخابی بود و آن چیزی بود که آرزوی نهایی من بود، آن چه مرگی (کشته شدن در راه خدا) پدر و مادر مهربان! همین برای تو بس، به خدا قسم که خودتان خیلی خوب مرا میشناسید، این راهی است که من دعا می کنم که در آن قرار گرفته ام و آرزوی نهایی من بود.

پدر بزرگوار! فقط ناراحت هستم که نتوانستم زحمت های پدرانهٔ تو را جبران کنم و خیلی دوست داشتم تا بتوانم جبران زحمت های تو را بکنم. راستی که من اگر ۶ سال برای تو زحمت بکشم به اندازهٔ یکسال زحمتی که تو برای من کشیدی جبران نمی شود. پدر عزیزم! خیلی دوست دارم که در این موقعیت تو را ببینم ولی رسیدن به الله خیلی از دیدن تو برای من بهتر است. اما تو ای مادر! قبل از هر چیز سلام و درود گرم بر تو و دستهای رنج کشیدهٔ تو و شبهایی که من در آن بزرگ شده ام. افتخار می کنم به تو ای مادر زجر کشیدهٔ من. و همچنین ای مادر عزیزم! چه افتخاری از این بالاتر که در راه میهن اسلامی جان فدا کنیم، به خدا قسم اگر صد بار هم می توانستم زنده می شدم باز هم در راه این مملکت جان فدا می کردم. همچنین پدر و مادر عزیزم! اگر خداوند شهادت را نصیبم کند و اگر مانند دیگر شهیدان به رحمت ایزدی پیوستم از خانواده ام که شما باشید می خواهم اولاً برایم گریه نکنید و برای خوشحالیم شبهای جمعه قرآن بخوانید و مرا در گلستان شهدای چالوس خاک کنید و امیدوارم که خدا به شما صبر عطا کند. و همچنین پدر و مادر عزیزم! فقط اینکه هر وقت کشته شدم مرا با همان لباس بسیج خاک کنید و از شما می خواهم که برای من مراسم بزرگی گرفته نشود. فقط از شما خانواده ام و سپاه می خواهم که مراسمی به یاد شهدای چالوس گرفته شود و من هم سهمی کوچک در آن داشته باشم و همچنین پدر عزیزم از تو خواهش دارم که نمازهای قضای مرا بجا بیاورید، از شما خواهش دارم. متشکرم. والسلام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۱۴

یک شعری از برادر شهیدی انتخاب کردم که برای شما می نویسم. حسین چتزلی

بیا مادر حلالم کن/خمینی را کنم یاری/ که وقت انقلاب آمد/ نمایم خون خود جاری
ببندید حجلهٔ شادی/بخرید رخت دامادی/شهید و حی و آزادی/ نمایم خون خود جاری
ز تو خواهش چنین دارم / مکن از بهر من زاری /بیا مادر حلالم کن /خمینی را کنم یاری

حسین چتزلی

شهید دانش آموز

جواد حبیب پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جواد حبیب پور

جواد حبیب پور در ۱۵ اسفند ماه سال ۱۳۶۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب صائمی و پدرش اسماعیل حبیب پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید معادی و رجایی و طالقانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جواد حبیب پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در راهیان نور جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۸۳/۰۱/۰۳ منطقه فکه در اثر جراحات ناشی از انفجار مین در بازدید راهیان نور شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جواد حبیب پور

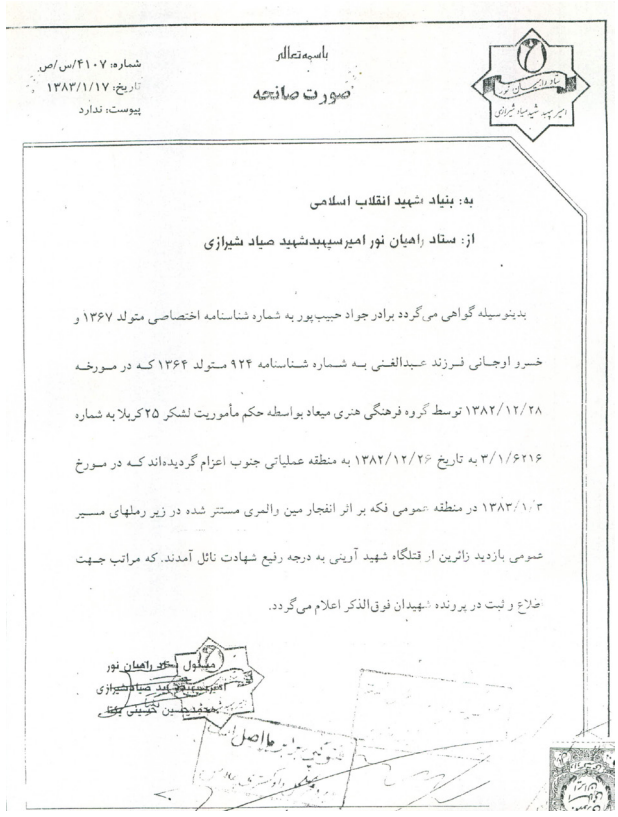

باسمه‌تعالی

صورت صانحه

شماره: ۴۱۰۷/س/ص
تاریخ: ۱۳۸۳/۱/۱۷
پیوست: ندارد

به: بنیاد شهید انقلاب اسلامی

از: ستاد راهیان نور امیرسپهبدشهید صیاد شیرازی

بدینوسیله گواهی می‌گردد برادر جواد حبیب‌پور به شماره شناسنامه اختصاصی متولد ۱۳۶۷ و خسرو اوجانی فرزند عبدالغنی به شماره شناسنامه ۹۲۴ متولد ۱۳۶۴ که در مورخه ۱۳۸۲/۱۲/۲۸ توسط گروه فرهنگی هنری میعاد بواسطه حکم مأموریت لشکر ۲۵ کربلا به شماره ۳/۱/۶۲۱۶ به تاریخ ۱۳۸۲/۱۲/۲۶ به منطقه عملیاتی جنوب اعزام گردیده‌اند که در مورخ ۱۳۸۳/۱/۳ در منطقه عمومی فکه بر اثر انفجار مین والمری مستتر شده در زیر رملهای مسیر عمومی بازدید زائرین از قتلگاه شهید آوینی به درجه رفیع شهادت نائل آمدند. که مراتب جهت اطلاع و ثبت در پرونده شهیدان فوق‌الذکر اعلام می‌گردد.

مسئول ستاد راهیان نور
امیرسپهبد شهید صیاد شیرازی
محمدحسین حسینی بیگ

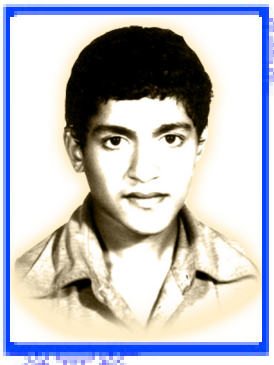

شهید دانش آموز

محمدرضا حسین نژاد

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدرضا حسین نژاد

محمدرضا حسین نژاد در ۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سکینه بامداد و پدرش عبدالحسین حسین نژاد پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فردوسی و صدر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدرضا حسین نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۵/۰۸ عملیات والفجر۳ منطقه مهران در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدرضا حسین نژاد

بسم الله الرحمن الرحیم

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با درود و سلام به رزمندگان دلیر و شجاع در جبهه های حق علیه باطل که با سرافرازی به جنگ با دشمن و پاسبانی از مرزها را دنبال کرده اند.

اینجانب محمدرضا حسین نژاد عضو بسیج چالوس عازم در جبهه های اسلام آباد غرب می باشم. اینجانب از خانواده و پدر و مادر می خواهم که وقتی من شهید شدم به هیچ وجه برایم گریه نکنند بلکه باید سفرهٔ جشن برگزار کنید. اما خیال نکنید که من تنها رفته ام، نه، اینطور نیست بلکه با برادران جانباز و فداکار از جمله در هنگام شهید شدن امام زمان در بالای سر شهیدان حق و عدالت حاضر می شود و بعد به شهیدان پیشین می پیوندیم و از این دنیا که غیر از فساد و گناه و شرک چیزی دستگیر انسان نمی شود می رویم. می رویم به دنیای دیگر که حق تمامی انسان ها در آنجا معلوم می شود و در آنجاست که خداوند نامه های اعمال را بیرون می آورد و در آنجاست که حق هیچ کس پایمال نمی شود.

و از دیگر خواهش هایم به خانواده ام از کوچک تا بزرگ این است که دعا به جان امام را فراموش نکنند و جز خط امام خط دیگری را نپذیرند که راه حق و عدالت و دادگری خط امام است و از ملت شهید پرور و پدر و مادران عزیز می خواهم که جوانان و دوستان و آشنایان خود را تشویق به جنگ کنند و برای حفظ از مرزها و دین خدا راهی جبهه های جنگ بکنند تا به انقلاب ما لطمه ای وارد نشود که این انقلاب مثل درختی است که باید آبیاری شود تا نخشکد و آب این درخت عظیم ما (یعنی دین مبین اسلام و انقلاب اسلامی ایران) خون است که باید با خون سیرابش کرد.

و در آخر ای پدر و مادرم! شما در اول فکر می کردید نه، من هنوز کوچکم و برای من زود است به جبهه بروم ولی من فکر این را کرده بودم که این انقلاب به خون جوانانی مثل من و همسال من احتیاج دارد. پس ای پدر و مادرم! برای من ناراحتی نکنید که من خوشبخت شده ام.

شهید محمدرضا حسین نژاد	تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۰۵/۰۸
محل شهادت: منطقه مهران	عملیات: والفجر ۳
محل دفن: یوسف رضا	ساعت دفن: ۱۲/۲۰

شهید دانش آموز

محمود خلج

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود خلج

محمود خلج در ۹ اسفند ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبریا نائیجی و پدرش اسدالله خلج پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس پالوجده و هلستان و دبیرستان رزمندگان نوشهر رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمود خلج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ عملیات کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوا پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای کوشک سرا شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمود خلج

بسم الله الرحمن الرحیم

اشهد ان لا اله الا الله – اشهد ان محمد رسول الله – و اشهد ان امیرالمومنین علی ولی الله- مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (سوره احزاب ۲۳)

حمد و ستایش خداوندی را که ما را به آئین نجات بخش و انسان ساز اسلام و ولایت اهل بیت راهنمایی فرمود. سلام بر خاتم پیامبران محمد مصطفی(ص) و سلام بر ائمه طاهرین(ع)، سلام بر آخرین ذخیره الهی در زمین و حجت خدا امام مهدی ارواحنا فدا و درود فراوان بر محبوبترین شخصیت قرون پس از انبیاء و اوصیاء بت شکن قرن امام بزرگوار خمینی کبیر.

خدایا چگونه به درگاهت شکر بگذارم از اینکه حیات و زندگانی مرا در این عصر نورانی و الهی قرار دادی. عصری که طلوع مجدد اسلام و حیات احکام پر فروغ قرآن است و چه زیباست زندگی در این عصر و تحت زعامت رهبری الهی و خداییمان که به ولایت پیامبر اکرم و به ولایت پروردگار عالم متصل می شود.

اسم بندهٔ حقیر محمود یکی از غلامان امام حسین (ع) آن حسینی که سرور و مولایم بود، و درس زندگی و فداکاری و شهادت و جانبازی در راه اسلام را از او فرا گرفته ام، خدایا تو خود می دانی هدفم به جز برقراری احکام تو و برقراری حکومت اسلام در سراسر گیتی چیز دیگری نبوده است و آرزویم شهادت در راه توست. من با چشم باز و با ارادهٔ قاطع بدین راه رفتم. مگر نمی دانید که این دنیا فانی و گذراست و دنیای باقی در انتظار ماست و آن دنیا را به بها دهند نه به بهانه.

آری من غلام حسین (ع) هستم و حال ندای (هل من ناصر ینصرنی) حسین از حلقوم پاک و منزه روح خدا بگوش می رسد، اینک صحنهٔ امتحان و آزمایش است و از جمله (یا لیتنا کنا معک فوزاً عظیما)، هم اکنون معنی پیدا می کند و چه لذت بخش است در راه اسلام و قرآن در خاک و خون غلطیدن و چه زیباست خلعت خونین شهادت را بر تن پوشیدن. و این مدال افتخار را بر گردن نهادن و در قیامت در برابر انبیاء و ائمه طاهرین و خصوصاً سالار شهیدان حسین بن علی (ع) سربلند بودن.

ای برادران و خواهران مسلمان! آیا بی انصافی نیست که در مقابل این همه لطف و عنایت، باز خدای ناکرده زبان به اعتراض بگشایید؟ چقدر در اشتباهند آنهایی که کاری برای اسلام و انقلاب اسلامی نکرده اند باز توقعشان زیاد است در حالیکه به گفتهٔ قرآن این خداوند است که باید بواسطه هدایت ما به صراط مستقیم الهی و اعطاء نعمت جمهوری اسلامی بر ما منّت بگذارد.

ای عزیزان! امام عزیز را تنها نگذارید و در همه حال جانباز و حامی او باشید.

همواره در خط او گام بردارید که خط امام زمان (عج) در نهایت خط خداست. و بترسید از آتش خدا اگر با او مخالفت کنید.

ای امام عزیز حقانیت تو برایم مثل روز روشن است وقتی فرمودید؛ ای جوانان بروید به جبهه و جبهه ها را خالی نگذارید، سر از پا نشناختم، انگار امیرمومنان است که مردم را به قتال تشویق و ترغیب می نماید.

ای بستگان عزیز! همهٔ ما موظفیم که خود را فدای آرمانهای امام و اسلام نماییم و شایستگی خود را در حفظ این امانت الهی به اثبات برسانیم. مگر امام عزیزمان نفرمود؛ که اسلام بزرگترین امانتی است که خداوند بر دوش ما گذاشته است.

اما ای پدر و مادر عزیز! می دانم برایم خیلی آرزو داشتید و با رفتنم زندگی برایتان تلخ می شود ولی صبر و استقامت پیشه کنید و همیشه به یاد مصائب امام حسین (ع) باشید تا آرامش و تسکین یابید و این را بدانید نهایت زندگی هر انسانی مرگ است. حال چه بهتر که انسان در راه اسلام این جان ناقابل خود را تقدیم خدا نماید، که سعادت دنیا و آخرت را خریده باشد و افتخار کنید فرزندتان در این راه شهید شده است و به مرگ طبیعی و یا به ده ها مرگ دیگر مبتلا نشده است. نگاه کنید فرزندتان به چه راهی رفته است آیا جز این است که به سوی خدا رفته است؟پس ناراحتی به خود راه ندهید. اگر می خواهید گریه کنید برای امام حسین (ع) و فرزندان او و مصائب حضرت زینب (س) گریه نمایید. دعا کنید که خداوند شهادت مرا قبول کند و از شما در آخر می خواهم که حلالم کنید و پوزش می طلبم از اینکه نتوانستم حق شما را ادا نمایم.

اما شما برادران عزیزم! خط سرخ برادرتان را ادامه دهید و نگذارید هدف و خونش محو شود، همیشه از انقلاب و امام طرفداری و پشتیبانی نمایید. بر شما باد پیروی از روحانیت اسلام زیرا اینان در عصر غیبت امام عصر یگانه مشعل داران راستین اسلام می باشند. و به نماز و احکام اسلام پایبند باشید که هر چه ما داریم از همین اسلام و نماز است. و شما خواهران خوب و مهربانم! می دانم که شهادت برادرتان برایتان خیلی گران تمام می شود. ولی مثل حضرت زینب(س) آن شیرزن کربلا صابر باشید. همانگونه که زینب کبری پیام خون برادر خود را به تمامی جهانیان ابلاغ نمود شما هم پیام رسان خون من و شهیدان دیگر باشید و محمود فقط و فقط برای اسلام رفته است و مسئله دیگر حفظ حجاب و عفت است که بهترین زینت زن حفظ حجاب و عفت او می باشد.

والسلام – بندهٔ حقیر خدا – محمود خلج – ۱۳۶۵/۰۴/۱۲

شهید دانش آموز

حسن رامشک

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن رامشک

حسن رامشک در ۱۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خانم بزرگ قطبی و پدرش جمال رامشک پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آزادی و فردوسی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن رامشک در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۹ عملیات والفجر۸ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن رامشک

بسم رب الشهدا و الصدیقین

الَّذينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا في سَبيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ و اولئک هم الفائزون
آنانکه ایمان آوردند و از وطن خود هجرت گزیدند آنها نزد خدا مقامی بلند می باشد و آنان بالخصوص رستگاران و سعادتمندان دو عالمند.

خدایا تو می دانی که برای شهادت همچون مادری که دیدن یگانه فرزندش را دارد آرزومندم چون این دنیا را باید به دنیا پرستان سپرد و به سرای آخرت هجرت نمود. خداوندا از تو می خواهم که شهادت را بر من عطا فرمایی و مرا دیگر به خانه باز نگردانی تا گناهی دیگر نکنم چون دلم در این حال پاک است و عشق به امام زمان را دارم:

گلی گم کرده ام می جویم او را به هر جا می رسم می بویم او را
گل من یک نشانی بر بدن داشت یکی پیراهن سبزین بتن داشت

گلی که من گم کرده ام گل بنفشه و یا گل های دیگر نیست بلکه گل سرخ شهادت است که با زحمت بسیار بدست می آید. خداوندا آیا توانسته ام ندای خمینی بزرگ که حسین زمان ماست لبیک گویم (لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک) آمدم ای پروردگار من، که تو را شریک و مثل و مانندی نیست و دعوتت را با شوق جان اجابت کرده و به سوی تو آمدم. با سلام و درود فراوان به امام زمان و نایب بر حقش خمینی کبیر.

پدر و مادر جان! بخدا قسم عاشقم و عشق شهادت در دلم بسیار است. تا حدی که حاضرم به خاطر او شما را ترک نمایم، پدر و مادر و برادران و خواهران و بستگانم! امیدوارم که رضایت قلبی از من داشته باشید و مرا حلال کنید و من از شما طلب مغفرت می کنم. مادر جان و خواهران عزیزم! در سوگ من گریه نکنید که شهید گریه احتیاج ندارد بلکه پیرو احتیاج دارد. مادر جان و پدر جان! مگر خون من از خون علی اکبر و حسین رنگین تر است که شما برای من گریه می کنید هر انسانی باید برای خود گریه کند که سرنوشتش چه خواهد شد.

پدر و مادر و برادران عزیزم! بعد از من حجله ای از گل بسازید و در روی دروازهٔ خانه مان بزنید و پرچم سیاهی قرار دهید و شب های جمعه بر سر قبر من بیایید و برای مردم آیه مبارک (ولا تحسبن الذین قتلوا فی ....) را تلاوت کنید و به مردم بگویید که ما نمرده ایم، زنده ایم و نظاره گر شماییم. وصیت من به برادران این است که امام را تنها نگذارید و مرا حلال سازید. چون شما پنج برادر بر گردن من حق دارید و تا آنجا که توانسته اید تلاش کردید تا من تربیت شوم و به این مکتب الهی راه یابم. برادرانم! اگر کسی آمد و گفت که به او بدهکارم بدهید و نیز ۱۰۰۰ تومان به حساب مستمندان بریزید تا من بتوانم در پیش روی پروردگارم رو سفید گردم و پروندهٔ اعمال من پاک باشد. برادرانم و دوستان و بستگانم! تقاضا دارم سلاح مرا به زمین نگذارید و همه یار و یاور این انقلاب اسلامی باشید و به آنها بگویید که ما شهیدان شفیع آنان خواهیم شد در یک صورت که به یاد شهید «فخاری» باشند که گفت: پایگاه را خالی نگذارید و من می گویم که از سرمای زمستان نترسید و ایمان خود را قوی کنید و خادم مردم باشید و اطاعت از فرماندهی را فراموش نکنید و بنده از کلیه برادران پایگاه و مسئولین آن تقاضا دارم اگر آنان را ناراحت و یا اذیتی کرده ام مرا ببخشند و از آنان طلب مغفرت می کنم.

بار خدایا: من چند سال است که گریه نزد خود می کنم و آرزوی لحظات این چنین را در جبهه دارم و شهادت را حس می کنم. (مرا حلال کنید.) والسلام

شهادت مادرا شد آرزویم / بشد با خالقم این گفتگویم
مرا آمال این باشد نهایت / ندارم آرزویی جز شهادت
آنانکه آرزوی شهادت را دارد – حسن را مشک

شهید دانش آموز

رمضان رسولی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضان رسولی

رمضان رسولی در ۱۹ دی ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش لیلا اصغرزاده و پدرش جلال رسولی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا پایان مقطع متوسطه در مدارس آزادی و دبیرستان شهید کریمی رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید رمضان رسولی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۷ عملیات والفجر۶ منطقه دهلران در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضان رسولی

بسم رب الشهدا - وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاء وَلَكِن لاَّ تَشْعُرُونَ

و به کسانی که در راه خدا کشته می شوند نگویید مرده اند بلکه آنان زنده اند ولی شما آن را درک نمی کنید.

با درود و سلام به ولی عصر(عج)و نایب بر حق او حضرت امام خمینی و با سلام به ارواح پاک و طیبهٔ شهدای صدر اسلام و انقلاب اسلامی ایران و سلام به تمامی خانواده های معظم شهدا و سلام به شما ملت غیور و امت شهید پرور ایران. من زمانی به جبهه می روم که انقلاب اسلامی ایران از هر طرف مورد هجوم ابر قدرتهای به اصطلاح مدافع حقوق بشر قرار گرفته و فریاد مظلومانهٔ هر آزاده ای در کشور های اسلامی از طرف جهانخواران از خدا بی خبر مورد ضرب و شتم قرار می گیرند. ولی امام امت این بت شکن زمان و در هم کوبندهٔ کاخ مستکبران چنان با سخنانشان لرزه بر اندام این قدرتهای شیطانی افکنده است که از سایه خویش می هراسند. پس ای ملتهای تحت ستم به پا خیزید و با وحدت و ایمان به خدا سرنوشت خویش را تعیین نمایید که دیگر مرگ قدرتها فرا رسید و احتیاج به قیام شما دارد. این درسی که ایران به جهانیان آموخت و راه گشایی برای چگونگی مبارزه ملل دیگر گردیده است تاریخ به خود ندیده و مفسدین جهان غرب سرمایه داری و شرق سوسیالیستی از درک حقایق و اعجاز آن عاجزند. سخنی چند با خانواده ام، از پدر و مادر عزیزم که مرا در این راه تربیت نموده اند و امانت پروردگار خویش را صحیح و سالم به او بازگردانیده اند تشکر و قدردانی به عمل می آورم. و امیدوارم خداوند متعال به ایشان صبر پر برکت عنایت بفرماید. من برای حفظ اسلام و قرآن و لبیک گفتن به فرمان امام امت به جبهه می روم و کسی مرا اجبار نکرده که اعزام به جبهه شوم. من کوچکتر از آنم که نام شهید بر خود بگذارم ولی اگر لیاقت شهادت نصیب من شد چه سعادتمندتر که در راه خداوند متعال به این درجه نائل آیم. دنیا با تمام ظواهر فریبنده اش در مقابل ایمان راسخ مردان مومن پوچ و بی ارزش است و این شهدا هستند که با خون خویش ظلمت کده های تاریکی را به روز روشنایی تبدیل می کنند و راه گشایی برای سایرین می کنند. به قول استاد و معلم شهید مطهری؛ شهدا شمع محفل بشریتند. آری این شهدایند که با سوختن خویش باعث آگاهی افراد و بیدار شدن ملل خفته می گردند. گریه بر شهید دشمنان اسلام را خوشحال می کند و اگر می خواهی برای من گریه کنید به یاد علی اکبر حسین(ع) و قاسم گریه کنید.

سعی کنید تمام کارهایتان برای رضای خدا باشد و امام را دعا کنید و گوش به فرمان امام باشید و روحانیت را به عنوان پیشتاز و سپر مقاومت خویش برگزینید و از روحانیت جدا نشوید. به مادرم بگویید که از او نشنوم که بگوید پسرم داماد نشد و لباس دامادی را بر تن او ندیدم. مادرجان! من لباس دامادی را که گفتم می باشد انتخاب کردم و معشوقم نیز پروردگار ایزد متعال، الله باشد که خداوند از شما راضی گردد. از خانواده ام می خواهم که دوری مرا تحمل کنند واگر می خواهند یادی از من کنند به یاد حسین(ع) باشند و فرزندان او را به خاطر آورند، که ارزش مقام امام حسین(ع) بسی بالاتر از ما بندگان گناهکار در نزد خداست. از خواهرانم می خواهم که حجاب اسلامی این دژ مستحکم در مقابل مبارزه با استکبار جهانی را رعایت نمایند و برادرانم را به تقوا سفارش می کنم و از ملت عزیز خواهانم که با مشکلات و نابسامانی های دنیوی دست و پنجه نرم کنند و صبر را پیشهٔ خود سازند. در صحنه حضور داشته باشند و دشمنان اسلام را مایوس نمایند و ادامه دهندگان راه شهدای اسلام باشند و از رفتن به جبههٔ فرزندانشان ممانعت نکنند که انسان امانت خداست. حال که می خواهیم در بستر بمیریم چه بهتر مرگ ما با افتخار باشد و عزت اسلام را به ارمغان بیاوریم. از اینکه در این چند سال زندگی موجب ناراحتی خانواده ام سبب شده ام عذر می خواهم و امیدوارم مرا حلال کنند. از وسایلی که از من باقی مانده در راه خیر خرج کنید و چیزی از آن برای خود نگیرید و سلام مرا به تمام دوستان و آشنایان برسانید. از اینکه با نوشتن این وصیت وقت تمامی عزیزان را و خدمت گذاران به اسلام را می گیرم عذر می خواهم. شب های جمعه دعای کمیل و خواندن قرآن و روز جمعه نماز جمعه را فراموش نکنید. به امید طول عمر و سلامتی امام امت و پیروزی رزمندگان اسلام و آزادی کربلا و قدس عزیز و به احتراز در آمدن پرچم پر افتخار اسلام در سراسر گیتی و نابودی کفر جهانی –

والسلام – رمضان رسولی – مورخ ۱۳۶۲/۱۱/۲۴

شهید دانش آموز

ابوطالب سام دلیری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابوطالب سام دلیری

ابوطالب سام دلیری در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طاووس سیاری و پدرش رحمت سام دلیری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس مرزن آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابوطالب سام دلیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ عملیات کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار امامزاده خلیل مرزن آباد شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابوطالب سام دلیری

به نام خدای بزرگ و بلند مرتبه

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلوا في سَبيلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقونَ

کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده مپندارید بلکه زنده اند و نزد خدای خود روزی می خورند.

شهیدان مرغان آغشته به خون هستند که جایشان در این دنیا نیست. شهید مظلوم بهشتی

در مکتب رزم، درس عشق آموزیم / در خرمن دشمنان شرار افروزیم

چون خشم خدای خویش کافر سوزیم/ در کشتن و کشته شدن پیروزیم

ابتدا از خدای بزرگ مغفرت و عفو گناهان کوچک و بزرگی که در طول عمر، آشکار و پنهان کرده ام طلب می نمایم و از او می خواهم که مرا تا مورد آمرزش خود قرار نداده از این دنیا نبرد.

از تمام آشنایان و دوستان حلالیت می طلبم و امیدوارم که خطاهای مرا نادیده بگیرند و ببخشند این حقیر بی پناه را که طاقت سوال و جواب روز قیامت را در خود نمی بینم.

از پدر و مادر عزیز و گرانقدرم حلالیت می طلبم، تمنا دارم که خطاهای مرا ببخشند و پوزش مرا قبول کنند و نزد خودم و خدای شرمندهٔ زحمات هر دوی آنها هستم. خدا مرا نمی بخشد و مورد رحمت او قرار نمی گیرم اگر شما مرا عفو نکنید.

اما خواهران خوب و وفا دارم! خوشحال باشید که لیاقت کسب عنوان پر افتخار خانوادهٔ شهید را پیدا نموده اید. البته اگر این توفیق حاصل شد صبر کنید بر مصائب دنیا که زود گذرند، شما خودتان می دانید که شهادت مصیبت نیست بلکه سعادت است و کمتر کسی این معنی را درک می کند، ای مادر و ای خواهران خوبم! به شما نمی گویم گریه نکنید چرا که امام امت که جانم به فدای او باد، فرموده اند: (گریه کردن به شهید، زنده نگهداشتن نهضت است) پس گریه کنید اما نه بر من بلکه بر حسین علیه السلام و مصائب او و آلش گریه کنید.

بر مصیبت حسین علیه السلام و خواهر گرامیش گریه کنید، چرا که آنها سزاوار گریه اند نه من، از شهادت من شاد باشید که انشاالله آمرزیده شده ام و مقام بزرگی نصیبم شده. بر شهادت حسین و یارانش گریه کنید که اگر شهید نمی شدند چه بسا که خدمتهای عظیم تری به اسلام و این دین جهانگیر می نمودند.گرچه با شهادتشان نیز بزرگترین خدمت را به اسلام نمودند.

اما خواهرانم حجاب بزرگترین سنگر زنان است و از شما می خواهم آنرا حفظ کنید.

و از برادرانم بدون هیچ مقدمه ای می خواهم که راهم را ادامه دهند و نگذارند اسلحه ام در یک طرف بیفتد و خونم بر روی خاک خشک شود و باید بدانند که خوب می دانند.

در معبد عشق جان فدا باید کرد/ یعنی به حسین اقتدا باید کرد

بی سر به لقای یار باید رفت/ دِینی است که اینگونه ادا باید کرد

و شما ای اسلامیان بر خروشید و به رهبری این رهبر کبیر پرچم اسلام را در سر تا سر جهان بر پا کنید.

و شما ای پدران و مادران از رفتن فرزندانتان به جبهه جلوگیری نکنید که فردای قیامت در محضر خدا نمی توانید جواب حضرت زینب (س) را بدهید که او تحمل هفتاد و دو تن شهید را به خاطر خدا و دین اسلام نموده است و از مقام بالایی برخوردار است.

با خمینی رهسپارم تا شهادت

فرزند کوچک شما: ابوطالب سام دلیری

شهید دانش آموز

عبدالعظیم شمس

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالعظیم شمس

عبدالعظیم شمس در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش محبوبه شمس و پدرش نصرت الله شمس پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فردوسی و آزادی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید عبدالعظیم شمس در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۵ عملیات خیبر منطقه جفیر در اثر اصابت تیر به قلب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.

پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عبدالعظیم شمس

وصیت نامه این بنده حقیر

کسانی که در راه خدا کشته شده اند نپندارید که مرده اند آنان زنده اند و در نزد خدای روزی می خورند.

این بنده حقیر وصیت می کنم که وقتی من شهید شدم برای من گریه نکنید.

مادرجان بعد از نوبت اسرائیل و امریکا و به ترتیب عملیات ادامه دارد چون باید تمام جاها را فتح کنیم.

اگر خوب شده برایم نامه بده و خبر خوب شدن دست را برایم برسان. مادرجان حال مجید و جواد و معصومه و سمیه کوچولو چطور است امیدوارم که حال یک یک شان خوب و سلامت باشد و هیچگونه ناراحتی نداشته باشند. مادرجان عوض من به صورت سمیه یک عوض بده. مادرجان اینجا کردستان نیست یعنی ما از کردستان گذشته ایم و برای عملیات آماده هستیم به ما اورکت و اسلحه هم داده اند. و ما در جایی قرار گرفته ایم که مردم آنجا خوب و صمیمی می باشند و ما هم با آنان خوب می باشیم. آنان پذیرائی خوبی از ما می کنند. مادرجان من همیشه به فکر شما و پدر می باشم. لحظه ای دلم از شما غافل نمی شود و همیشه به یاد شما و نشستن و خوردن غذا دسته جمعی هستم.

«۱۱۴»

شهید دانش آموز

سعید شمس

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سعید شمس

سعید شمس در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ظریفه میردار و پدرش سیروس شمس پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فردوسی و آزادی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سعید شمس در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۲۴ منطقه عملیاتی شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.

پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سعید شمس

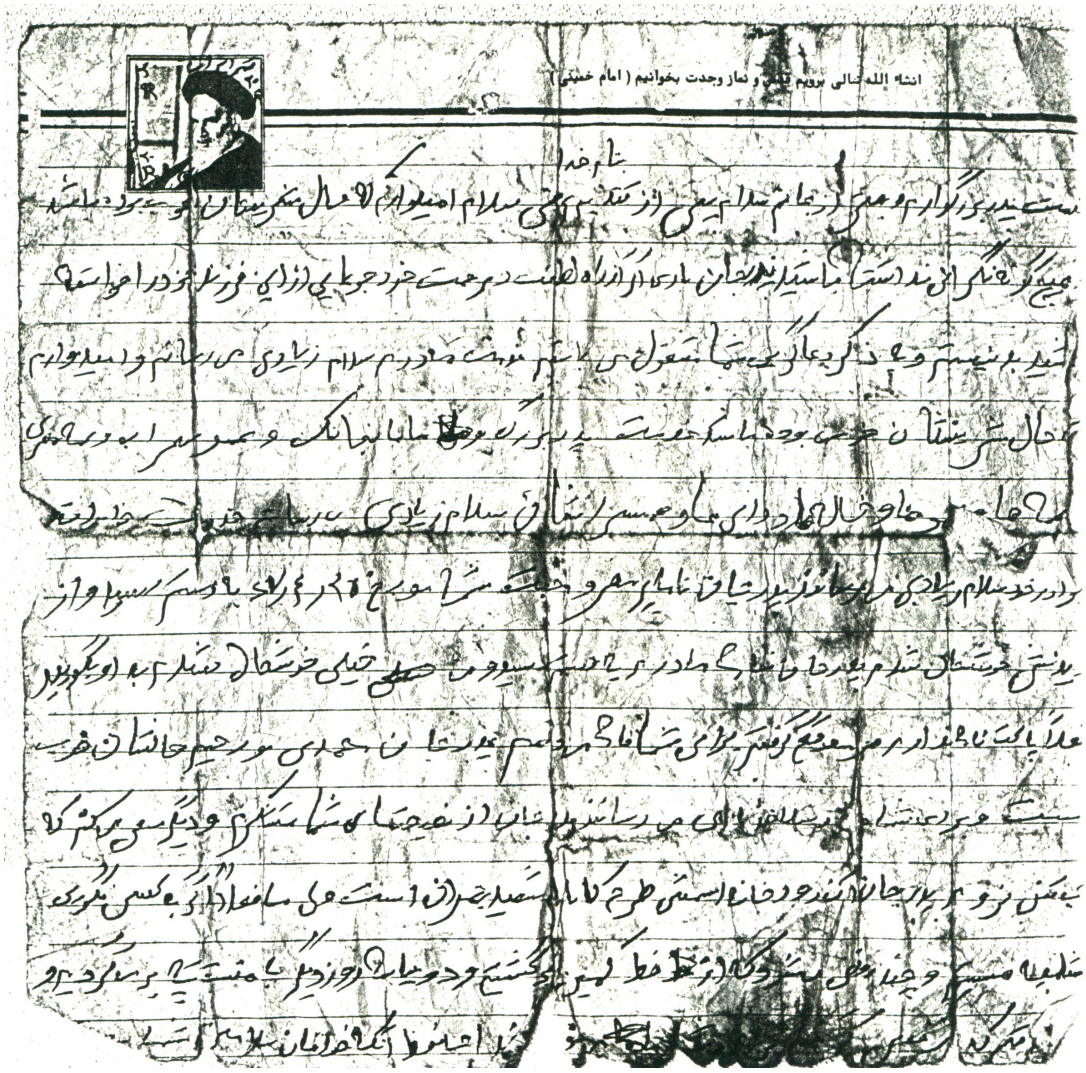

«۱۱۶»

شهید دانش آموز

احمد عباسی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد عباسی

احمد عباسی در ۷ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بانو کشاورز و پدرش کاظم عباسی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای پالوجده و شریعت آباد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید احمد عباسی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ عملیات کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر موج انفجار شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۷ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد عباسی

بسم الله الرحمن الرحیم

همانا شهادت خوبان امتم را گلچین می کند. (رسول اکرم ص)

تا مدتی نه چندان دور خبر از جانبازی عزیزان دیگر است و در دلم شور دیگری بر پا شده است. کار کسی مشکل است و شاید برگشتی نباشد، هر چند هر چه خدا بخواهد همان می شود. اما در پی فتح و پیروزی، خون نیز باید داد و از این رو شاید که این بار نام این حقیر در صحیفهٔ دلدادگان و سبک بالان قرار گیرد و روح خسته و در بندم سرانجام رهایی اش را بیابد. اکنون می خواهم وصیتی بنویسم که بعد از من بماند، لکن سخت است و بسیار قدرت و آزادی جان می خواهد و من که عمری در عمل به وصایای عزیزان سستی و غفلت نموده ام چگونه جرأت و گستاخی آنرا داشته باشم که در محضر خدایم وصیتی بنویسم و تاکنون بدین دلیل بعد از هفت سال که رفیقان و دوستان بسیار به دیدار عشق پر کشیده اند این سومین وصیتی است که می نویسم. اما اکنون از روی تنهایی دلتنگی و خستگی از ماندن بسیار، دستی بر قلم و کاغذ می برم شاید که این آخرین نوشته ام باشد و دیگر دستی نباشد که قلم را به رقص غم در آورد. خدایا مدتهاست که جانم از سوز آتش درد جدایی، هوای خنک و نسیم آرام بخش لقاءالله را دارد و در انتظار آنم که چه وقت نظر رحمتت به طرف من بر می گردد و مرا از این دردهایم جدا میکند. پدر بزرگوار و مادر مهربانم! می خواهم با شما از دنیای بی وفا و انسانهای جاهل و غافل سخن بگویم آنانکه همه چیزشان را در دنیا می بیند و غافل از آخرت و خدای خویش هستند. آنانکه حیات را فقط در دنیا دیده و شکست و سختی دنیا را تحمل نکرده و زبان به اعتراض نسبت به انقلاب و مشیت خداوند می گشایند. آنانکه امیدی به نور و ایمانی به پاداش صبر در آن سرای ندارند. اینان کسانی اند که خدا را به خشم می آورند و آتش جهنم را برای خویش فراهم می کنند. پدر جان! بنده به عنوان فرزند کوچکتان که شرمندهٔ زحمات چندین سالتان برای خویش هستم و زحمت و تلاش و سختی را بر پیکر خسته تان حس می کنم و همچنین بار مشکلات و مصائب مادرم را که در تمام طول زندگی اش همیشه دلش شکسته بود و خیری از این دنیای بی وفا ندیده است حس می کنم و من به شما افتخار می کنم که با همهٔ مشکلات و سختی ها با قامتی به استواری ایمان ایستاده اید و همچنان شاکر نعمات خداوند و مشیّت این انقلاب عظیم هستید.

«۱۱۸»

پس پدر و مادر و خواهران مهربانم! اگر می خواهید گریه کنید به یاد سید مظلومان بگریید و رنج هایش و زینب کبری(س) و دردهایش و برادرم! اگر من سعادت شهادت پیدا کردم خدای ناکرده به رخ مردم نکشید که برادرم شهید شده است. در آخر سخنی با دوستان و آشنایان و امت حزب الله چالوس؛ ای خواهران و برادران! اگر به شما ظلم کرده ام مرا ببخشید و برایم طلب آمرزش کنید ساختن خویش و دیگران را سر لوحهٔ برنامه های خود قرار دهید و با برخوردهای اسلامی بی مسئولیتها را مسئول بار بیاورید. سوء ظن و یا هر عامل ضد الفت را در خود قرار ندهید. جبهه ها را از یاد نبرید که حرمت و بقای اسلام عزیز در گرو همین جنگ است. قدر امام عزیز را بدانید و نماز جمعه ها را پر کنید که این خود باعث رشد انقلاب است. برادران و خواهران همشهریم! مواظب بی عفتی ها در شهر خود باشد و چون زینب وار به مدرسه بروید. در آخر سخنی با دوستان و هم محلی هایم؛

می دانم که الان تابوتم یا عکسم را به کشکسرا آوردید و حال در دور و بر تابوتم یا عکسم ایستاده اید. از جوانان تمنا دارم که کمی به خود بیایند و بی مسئولیت ها را در محل مسئول بار بیاورند. مواظب باشید تاعروسی ها و دیگر مجلستان اسلامی باشد. در آخر از تمام دوستان و همشهریان گرامی طلب حلالیت می طلبم. در ضمن مرا کشکسرا بغل (شهید شرج پور) اگر جا نبود بغل (شهید اردشیر کثیری) دفن کنید. والسلام، ساعت یک و ۲۰ دقیقه بعد از ظهر روز جمعه ۲۸/ ماه آذر مصادف با ۱۶ ربیع الثانی سال ۱۳۶۵: هنگام اعزام به محور جدید.

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران/ کز سنگ ناله خیزد وقت وداع یاران / بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران/ پیغام فتح دارند آنسوی جبهه یاران

وصیت نامهٔ احمد عباسی

شهید دانش آموز

ابوالقاسم عرب

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابوالقاسم عرب

ابوالقاسم عرب در ۱ آبان ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ام کلثوم نادری و پدرش احمد عرب پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آبرنگ و رازی و دبیرستان ۱۷شهریور رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابوالقاسم عرب در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۲۳ منطقه عملیاتی گیلانغرب در اثر اصابت گلوله به دست و پا شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابوالقاسم عرب

بسم الله الرحمن الرحیم

مادرم، پدرم، برادران و خواهرانم!

من امروز عازم جبهۀ جنگ هستم و هیچگونه وحشت و نگرانی در وجودم احساس نمی کنم. بلکه خیلی مسرورم که این آگاهی را دریافتم که می توانم بفهمم.

از آنجایی که فرمان امام بلادرنگ اجرا شدنی است، من هم با رضایت کامل مجری آن هستم.

من این مرگ را از عسل بر وجودم گواراتر می دانم چون اطاعت از امام است و این وظیفۀ شرعی هر مسلمانی است.

من عازم میدان نبرد هستم شهادت را کاملاً در وجودم لمس می کنم و ذره ای تردید بر من مستولی نیست و از تو مادر و پدر می خواهم بر مزارم گریه نکنید و ندای الله اکبر و خمینی رهبر سر داده و سخن شهیدان آن راه خدا را به مردم برسانید که همانا سخن ما پیروی کردن از قرآن و خدا می باشد.

مادرم! کوه باش و چون کوه استقامت کن، لحظه ای از نام و یاد خدا غافل مباش در راه دین بکوش که هر چقدر بکوشی باز هم کم است.

ای خواهران! زینب گونه پیام شهیدان راه خدا را به گوش جهانیان برسانید، زینب گونه به ادامه راه شهیدان ادامه دهید.

چه کسی مرا به پا خواهد داشت از آن پس که چون پرچمی سرنگون شده باشد. برادر! که نشسته ای برخیر، برخیز، برخیز.

خدایا! تو جان دادی و جانم را خواهی گرفت.

مرا در آن صراطی گذار که هیچگاه در لحظه جان دادن غفلت نخورم.

والسلام

قاسم عرب

شهید دانش آموز

محمدایرج عزیزی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدایرج عزیزی

محمدایرج عزیزی در ۱۳ اسفند ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سلطنت کریمی و پدرش نورمحمد عزیزی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ۱۷شهریور و شهید ظهوری و دبیرستان شهید چمران رشته ادبیات با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمدایرج عزیزی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۷/۰۲ منطقه عملیاتی مریوان - قله قلاویزان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدایرج عزیزی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

خطاب به اهل خانواده؛ مادرجان و اهل خانوادهٔ عزیزم:

من طبق آیهٔ شریفه و گفتن لبیک به ندای رهبرم اقدام به رفتن جبهه کردم و خواستم با این کار یک نوع جهاد اصغر کرده باشم تا اگر خدا می خواست و بر می گشتم بهتر و با ایمان قوی تر در راه خدا پیش بروم و می دانستم اگر به جبهه بروم بهتر پرورش یافته و اگر به امید خدا برگشتم بهتر می توانستم به زندگی خدا جویانه راه پیدا کنم و امیدوارم که شما هم هر چه بیشتر در این راه سوق پیدا کنید.

مادرجان! امیدوارم حلالم کرده باشی و جسد بی روح مرا به گلزار برده باشی و هیچ گونه ناراحتی در تو اثر نکرده باشد و چون وهب آن شیرزن از رفتن من ناراحت نباشی بلکه خوشحال باش که پسرت را در راه خدا داده ای. زیرا من می دانستم که به جبهه بروم امکان زیاد دارد که زنده بر نگردم و از این دنیای فانی هجرت کنم و با آغوش باز به پیش باز این هجرت رفتم و شما توانستید تا آنجایی که قدرت داشتید و از هر راهی که توانستید، فرزندی تربیت کنید که در راه اسلام راستین دادید و خواهید داد و امانت خود را تا آنجا که توانستید حفظ کنید. مادرجان مرا ببخش که اخلاق درست در برابرت نداشتم که هر چند می دانم بخششت زیاد است.

برادران عزیزم و خواهرجان و تمامی اهل خانواده!

«۱۲۲» امیدوارم مرا ببخشید و خیلی متشکرم که مرا همیشه در راه درست سوق داده اید و هدایت کردید و امیدوارم که مرا در مقابل اخلاق و رفتار و غیره ... مورد عفو قرار دهید و انشاالله شما هم از رفتن من ناراحت نباشید. من می دانم که شما بهتر از هر کس دیگر از مادر مواظبت خواهید کرد اما فقط می خواهم تا این حد بگویم چنان از او مواظبت کنید که از نبودن کسی در بین تان ناراحت نشود. و من الله التوفیق

وصیت نامه شهید ایرج عزیزی خطاب به برادران پایگاه:

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّي لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

برادران عزیز امیدوارم مرا مورد عفو قرار داده باشید و گستاخی و یا عمل زشت و یا بی مورد انجام دادهٔ مرا ندیده گرفته و ببخشید و امیدوارم با ایمان راسخ و استوار با منافقین و به طور کل با ضد انقلابیون و کافران مبارزه کنید که خدا در مورد مبارزه و جهاد سفارشات و امیدها و بیم های زیادی داده است. و پایگاه که محل پیدایش جوانان برومند و پاک است هیچ وقت تنها نگذارید و تبلیغات پایگاه را بالا ببرید که پایگاه های گروه های مقاومت بیشتر بر این مبنا استوار است و چنان از نظر تبلیغی و نظامی پیشرفت حاصل کنید که در دنیا نمونه باشید و تا آنجا که می توانید در جلب نیروهای مردمی مقاوم عکس العمل نشان دهید. و برادرانی را که از جبهه ها بر می گردند فراموش نکنید و سعی کنید بیشتر با آنها کار شود و از تخصص و نیروی آنها حداکثر استفاده را ببرید و نگذارید این نیروهای آب دیده از دست بروند. و همیشه خدا را در نظر گرفته و کار خیر کنید. و اعمال بزرگ و کوچک خود را ساده نگرفته و سعی کنید در راه خدا هر چه بیشتر سوق پیدا کنید. در ضمن همیشه منتظر گرفتاری هایی باشید که ابرجنایتکاران بر جلوی راهتان می گذارند و کارهای خود را کم ارزش و ساده نشمرده و پشتیبانی خود را از امام بیشتر کنید.

و من الله التوفیق

شهید دانش آموز

نورالدین غلام قاسمی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نورالدین غلام قاسمی

نورالدین غلام قاسمی در ۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حلیمه رحیم حسینی و پدرش زین العابدین غلام قاسمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آزادی و دبیرستان شهید نجفی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نورالدین غلام قاسمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۹ عملیات تکمیلی والفجر۸ منطقه فاو در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نورالدین غلام قاسمی

بسم الله الرحمن الرحیم و بسم رب الشهداء و الصدیقین- بنام خداوند بخشندهٔ مهربان و بنام خدای شهیدان راستین

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا في سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ- گمان مبرید آنانی که در راه خدا شهید شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خداوند خود روزی می خورند.

انا لله و انا الیه راجعون – ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد.

با درود فراوان بر حضرت محمد (ص) آخرین پیامبر خدا و با درود و سلام بر مهدی موعود فریادرس امت امام زمان(عج) و نائب برحقش حامی مستضعفان، پیر جماران و قلب تپندهٔ امت اسلامی جهان، الگوی زمان، بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، فرماندهٔ کل قوا، امام روح الله و بر امید امام و امت حضرت آیت الله العظمی منتظری و بر روحانیت مبارز در خط امام و با سلام خالصانه به یار امام و امت حضرت حجت الاسلام و المسلمین امام جمعه محترم چالوس (حسینی خراسانی) و درود و سلام بر حسین بن علی سرور و سالار شهیدان و تمامی شهدای راه خدا از کربلای حسین تا کربلای خونین ایران و سلام به حماسه آفرینان قرآن در جبهه های نبرد حق علیه باطل که مشغول پیکار با دشمنان اسلام می باشند و به خانواده های معظم شهداء که فرزندان خود را در راه اسلام عزیز هدیه کردند و به ملت شهید پرور که با کمک های جانی و مالی جبهه های نبرد را یاری می دهند. «۱۲۴»

همانطور که می دانید بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تمامی دشمنان ایران با هم متحد شدند تا اسلام عزیز را از بین ببرند و به وسیله صدام خائن به کشور اسلامی ما تجاوز کردند، من بر حسب وظیفهٔ شرعی و دینی خود به پیام حضرت امام (روحی له الفدا) لبیک گفته تا با دشمنان اسلام به نبرد برخیزم.

پدر و مادر عزیز و مهربانم! بدانید که فرزندتان این راه را کورکورانه قبول نکرد بلکه با آگاهی اسلامی این راه را که راه انبیاء و ائمه معصومین است پذیرفته است – مادر مهربان! اگر شهادت به استقبال من آمد با آغوش باز می پذیرم و اگر سعادت شهادت نصیبم شد و یا بدن پاره پاره یا سوخته و یا سر بریدهٔ فرزندت را دیدی ناراحت نباش و بگو؛ خدایا این هدیهٔ ناقابل را از من قبول کن. پدر و مادر عزیزم! بگویید خدایا ما چند فرزند دیگر هم داریم که می خواهیم در راه تو بدهیم چون که این فرزندان از جانب تو در نزد ما امانتی هستند که هر وقت بخواهی در راه تو اهدا می کنیم و به فرمودهٔ حضرت امام؛ باید فدای اسلام شویم.

مادرم! مگر خونم از خون علی اکبر حسین (ع) سرخ تر است؟ که این خون را در راه خدا ندهم، هیچ قطره ای در مقیاس حقیقت در نزد خداوند از قطره خونی که در راه خدا ریخته می شود بهتر نیست و من می خواهم با دادن این قطرهٔ خون به عشقم که عشق به خدا هست برسم. پدر و مادرم و همه بستگان، برادران و خواهرانم! مبادا مرا ناکام بخوانید که من به کامم و به آرزویم که همان شهادت بود رسیدم و نگذارید کسی بر سر مزارم گریه کند، زیرا شاید منافقی و دشمنی از دشمنان اسلام احساس خوشحالی نماید و بگویید که عوض تسلیت به شما تبریک بگویند.

نورالدین غلام قاسمی

مادرم شما خانواده های محترم شهدا! مانند خانوادهٔ حسین بن علی با صبر و استقامت باشید و مانند زینب که با یزید مبارزه می کرد با دشمنان مبارزه کنید. و به دشمنان بگویید اگر ما بکشیم یا کشته شویم پیروزیم. من از ملت شهید پرور ایران می خواهم نگذارند منافقان از خدا بی خبر در بین شما نفوذ کنند و بر علیه اسلام توطئه کنند. با فریب منافقین ضد اسلام و قرآن مبارزه کنید و آنها را به جزای اعمال شوم و ننگینشان برسانید و از کمبودهای اقتصادی کشور ناراحت نباشید و اگر احیاناً چیزی در کشور با کمبود مواجه است نگویید که این انقلاب ما را بیچاره کرد.

دشمنان اسلام خوشحال می شوند و استقامت از خود نشان دهید که ما در جنگ و تحریم اقتصادی هستیم که به امید خداوند تا پیروزی اسلام این کمبودها و نارسایی ها برطرف خواهد شد. ملت شریف از اهداء کمک به جبهه_ها و رزمندگان دریغ نفرمایید و احتیاجات رزمندگان را برطرف سازید و در مراسم سخنرانی ها، نمازهای جمعه و جماعت و دعای کمیل شرکت فرمایید. همین نماز ها و دعاهای خیر شما عامل پیروزی و نصرت خداوند است.

پیام من به دانش آموزان عزیز و همکلاسی های گرامی ام این آینده سازان کشور اسلامی این است؛ که از شما عزیزان خواهش می کنم درس های خود را به نحو احسن بخوانید و تنبلی در درس نکنید و نگذارید افکارهای غربی و شرقی در محیط مدرسه نفوذ کند و با این افکارهای شیطانی مبارزه کنید و هر وقت که جبهه ها مورد نیاز به نیرو بود به جبهه رفته و در مقابل دشمنان مقاومت نمایید و اگر جبهه نیاز به نیرو نداشت در سنگر مدرسه، که خود یک جبههٔ مهم است و فکرهای مکتبی متعهد از همین مدارس به پا می خیزد تلاش وافر داشته باشید تا عنصرهای بی تفاوت و راحت طلب و روشنفکر مئآب شرقی و غربی در دانشگاه ها رشد نکنند.

در نماز جماعت مدرسه شرکت نمایید که این نمازها دشمن شکن می باشد و از تمام معلمین محترم به عنوان یک شاگرد می خواهم که همکاری کامل در جهت درس دادن دانش آموزان و استقلال و استقرار فرهنگ اسلامی بکوشند و سعی کنند افراد با سواد و مکتبی تحویل جامعه اسلامی دهند. پدر و مادرم در هر کجا که دلتان می خواهد مرا دفن کنید و افتخار کنید که فرزند شما در راه خدا شهید شده. خرج سنگین برای من نکنید و به مردم بگویید بر من تسلیت نگویند و تبریک بگویند. خانوادهٔ عزیز! در سر نماز، امام را دعا کنید و ظهور امام زمان را از خداوند طلب نمایید. در پایان چند کلمه ای با برادرزادهٔ عزیز و بهتر از جانم مصطفی جان؛

مصطفی جان! ببخشید که عموی خوبی برایت نبودم مرا ببخش و برایم ناراحت نباش و امیدوارم که با موفقیت، زندگی ات را پشت سر بگذاری و امیدوارم مرد باشی و برایم ناراحتی نکنی و هر کس از تو سوال کرد بگو رفته پیش خدا.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاة – مورخ ۱۳۶۵/۰۲/۰۵

شهید دانش آموز

سیاوش فلاح

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیاوش فلاح

سیاوش فلاح در ۱۸ آذر ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آسیه یعقوبی و پدرش موسی فلاح پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فردای روشن و شهید مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سیاوش فلاح در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۶ عملیات فتح المبین منطقه رقابیه - دشت عباس در اثر اصابت گلوله مستقیم خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیاوش فلاح

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

نپندارید آنانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در درگاه خداوند روزی می خورند.

حسین حسین شعار ماست – خمینی رهنمای ماست – شهادت افتخار ماست

سلام بر رهبر عزیزم خمینی کبیر، سلام بر شهیدان، سلام بر رزمندگان، و سلام بر پدر و مادر عزیزم. امیدوارم که بعد از شهادتم گریه نکنید که با این کار خود، دشمن اسلام را خوشحال خواهید کرد و این کار شما باعث می شود که دشمن اسلام سوء استفاده کند و این کار شما ارج من را پیش خدای بزرگوار کم خواهد کرد. این را بدانید که شهیدان زنده اند و هرگز نمی میرند.

مادر عزیزم! این را می دانم که در دوران نوزادی من چقدر برای من زحمت کشیدی، شبهایی که من در گهواره بودم و از خواب بیدار می شدم و گریه می کردم، از خواب بیدار می شدی و به من شیر می دادی و خود را برای من بی‌ـ خواب می کردی این همه را می دانم و خیلی هم از شما تشکر می کنم که این اجازه را به من دادی که در راه خدا بر علیه دشمن جهاد کنم و از قرآن و اسلام و ناموس و وطنم دفاع کنم. معذرت می خواهم که بدرد شما نخوردم. مادر! امیدوارم که این همه مزاحم شما شدم مرا ببخشید. اگر جسد بی جان مرا نتوانستند بیاورند هیچ ناراحت نشوید چون تن پاره پارهٔ حسین(ع) بی سر ماند و در صحرای سوزان کربلا تنها، شما از معلم بزرگم حسین(ع) درس بگیرید چون بدن من در برابر حسین(ع) هیچ است. پس مادر! مرا عفو کن تا خدای من مرا عفو کند. سلام پدر جان عزیزم! خیلی از شما تشکر می کنم که مرا بزرگ کردی و تا اینجا رساندی، امیدوارم که از من راضی باشی و مرا ببخشی. سلام بر خواهرم و برادرم! امیدوارم که بعد از من راه مرا که خط سرخ اسلام است ادامه دهید و خمینی کبیر را تنها نگذارید. امیدوارم که این خواهش من مورد قبول قرار گیرد.

پیام برای دانش آموزان؛ من چون خودم یک دانش آموز هستم امیدوارم که این پیام را قبول کنید. ای رزمندگان آینده اسلام! ای نگاه دارندگان انقلاب ایران! این شما هستید که باید اسلام را در تمام جهان صادر کنید پس سنگر خود را که مدرسه شماست حفظ کنید و نگذارید که به دست منافقین بیافتد. درس خود را بخوانید خدای نکرده اگر دانش آموزی در طی تحصیل مردود شود ضرر به دولت می زند، پس بکوشید که درس خود را بخوانید. امیدوارم که در راه اسلام و خط امام خمینی که همان خط قرآن است بروید. پیام من برای ملت عزیزم مخصوصاً پدر و مادرهاست؛ که مواظب بچه های عزیز خود باشید که در خط اسلام و قرآن حرکت کنند اگر کمبودی در مملکت است ناراحت نباشید که ایران در حال جنگ با دشمن است، خدا را سپاسگزار باشید که همین قدر در مملکت وجود دارد. امیدوارم که خواهش من مورد قبول همه باشد. به امید پیروزی اسلام.

این بود وصیت نامه برادر کوچک شما

شهید دانش آموز

علیرضا قاضی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا قاضی

علیرضا قاضی در ۲۴ آبان ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش پوران دخت چاوشی و پدرش اسدالله قاضی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس حافظ و ۱۷شهریور و هنرستان شریعتی رشته هنر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علیرضا قاضی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۷/۰۲ منطقه عملیاتی مریوان - قلاویزان در اثر اصابت ترکش خمپاره به کل بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا قاضی

وصیت نامه او در دست دوستش بود که آنهم شهید
شده بدست ما نرسید ولی بتوسط امکر کوزه گر که هم
جبهه او بود نامه ای داد که در نامه نوشته بود که
من شهید شدم لباسهای جبهه را بآنها برگردانید
و بعد از من راهم را ادامه دهید

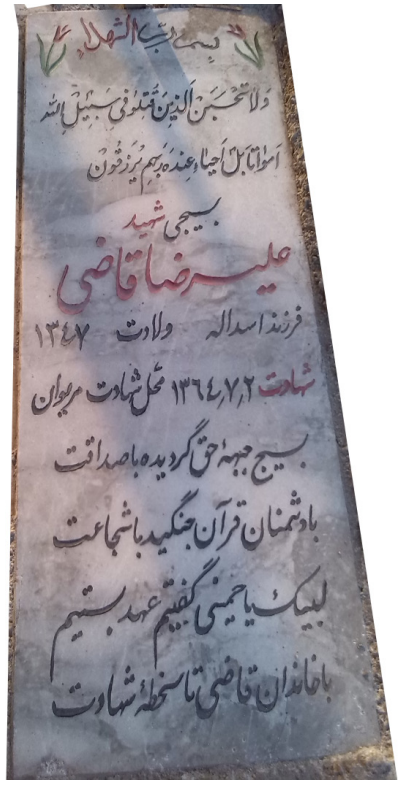

شهید دانش آموز

حمید قلی پور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمید قلی پور

حمید قلی پور در ۲۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه یوسف نژاد و پدرش محمدتقی قلی پور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس تربیت و تندیس و هنرستان شریعتی رشته برق با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حمید قلی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ عملیات کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به جمجمه سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۹ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمید قلی پور

بسمه تعالی

با درود و سلام بر مهدی یگانه منجی عالم بشریت و نایب بر حقش امام خمینی و با درود و سلام بر حضرت آیت الله منتظری نور چشم امام امت و امید ملت شهید پرور ایران و مستضعفان جهان و با درود سلام بر رزمندگان اسلام و با درود و سلام بر شما پدر و مادر عزیزم. سلام علیکم؛

با عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهانم. اگر احوالی از این فرزند کوچک خود خواسته باشید الحمدلله که خوبم و به دعا گویی شما و افراد خانواده مشغول می باشم.

بابا جان! الان که دارم این نامهٔ مقابل را برایتان می نویسم ساعت ۸ شب نوزدهم ۱۳۶۵/۰۹/۱۹ توی چادر نشسته ام، دوستم محمود را از خط آمد پیشم و می گفت که پیش مجید و کریم و جواد بودم و حالشان خوب بود و فعلاً به هفت تپه آمده و حالش خوب است و فعلاً به ما تسویه حساب نمی دهد تا چند روز دیگر شاید تسویه حساب بدهند و من هم فعلاً نمی توانم بیایم چون امتحانات شروع شده و من هم چند تا را دادم و چند تای دیگر هم مانده.

خب پدر و مادر عزیزم! دیگر بیشتر از این وقت شریفتان را نمی گیرم و رفع مزاحمت می کنم و زحمت کشیده و سلام مرا به افراد خانواده سید هادی، هاجر، مسعود، زهرا، زینب السادات و بابا بزرگ و مامان بزرگ و به سایر آشنایان و دوستان برسانید.

امام را دعا کنید – خدایا خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار

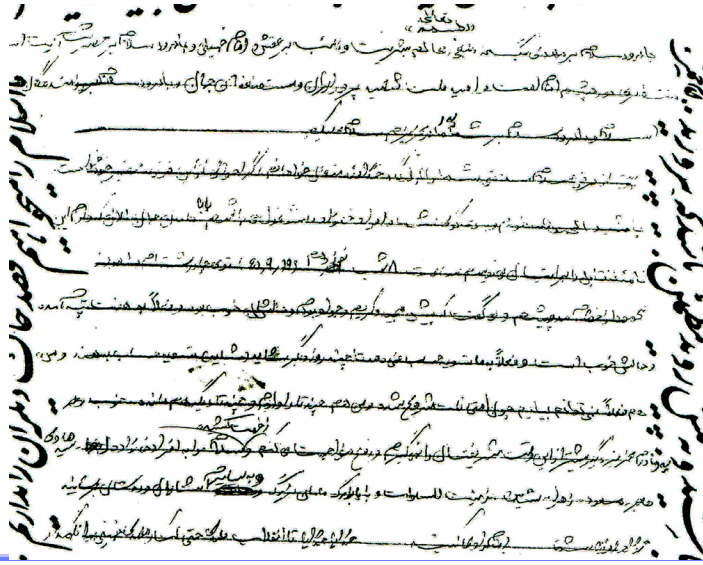

شهید دانش آموز

قربانعلی کاویانی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربانعلی کاویانی

قربانعلی کاویانی در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خانم مرادنوری و پدرش مراد کاویانی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای گوهر کلا و دبیرستان شهید آهنگری رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قربانعلی کاویانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۹/۱۳ منطقه عملیاتی فاو در اثر اصابت ترکش به قلب و گردن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده خلیل مرزن آباد شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قربانعلی کاویانی

بسم الله الرحمن الرحیم

(و اسئلک ان تجعل وفاتی قتلاً فی سبیلک تحت رایه نبیک مع اولیائک – از ائمه اطهار)

خدایا از تو می خواهم که مرگم را شهادت در راه خود، به زیر پرچم اسلام با اولیا خودت قرار دهی. خدایا تو شاهد باش که چیزی بهتر از جان ندارم تا فدای اسلام عزیز و قرآن کنم. سلام بر شهیدان اسلام از عصر نبوت تاکنون درود بر ملت مجاهد ایران و سلام و صلوات خداوند و اولیاء، بر ولی امر و خاتم اوصیاء بقیه الله فی الارضین ارواحنا لمقدمه الفداء(امام زمان).

من بنا به وصیت و آرزوی (شهید حبیب الله) که بازکردن راه کربلا می باشد همچنان در جبهه ها می مانم و بخواسته و راه شهیدان ادامه می دهم تا اسلام پیروز شود. به خدا قسم مرگ سرخ هیچ امر مکر و خلاف انتظار تازه ای را برایم پدید نیاورده و هیچ چیز ناپسندی رخ نداده، نه تنها پیشامد شهادت برایم ناگوار نیست بلکه آنقدر به این سرنوشت علاقه دارم که رسیدن به آن برایم شورانگیز و هیجان آور است. که همانند کسی که در شب تاریک در جستجوی آب در صحرای بی پایانی می گردد و ناگاه چاه آبی و یا سر چشمه ای پیدا می کند و همانند آنکه گمشده ای دارد که مدتها در جستجوی اوست و ناگاه گمشدهٔ خود را بیابد هستم. آری شهادت برایم دوست داشتنی و شورانگیز می باشد و گواهی می دهم که ۱۲۴ هزار پیامبر برای هدایت و دعوت به اسلام و قرآن آمده اند و گواهی می دهم که محمد(ص) فرستادهٔ خداست و دین اسلام را برای کلیه مسلمین جهان چه غرب، چه عرب، چه عجم، چه سیاه، سفید، زرد برقرار کرده و گواهی می دهم که مولای متقیان علی(ع) با یازده فرزندش پیشوا و راهنمای مسلمین جهان می باشند و بعد گواهی می دهم که پیامبران و امامان هدفشان یکی بوده و همه می خواستند که انسان ها را به خداوند دعوت کنند و گواهی می دهم که حق بر باطل همیشه پیروز بوده است و این را هم بدانید که ظالم و ستمگر نمی توانند پیروز شوند و ما همیشه باید دست ظالم را از سر مظلوم کوتاه کنیم و حق ستمدیدگان را از ستمگران بستانیم. ای برادران و خواهران! ما در جبهه ها بر علیه دشمن بعثی می جنگیم و شما در پشت جبهه ها با منافقین کوردل بجنگید و ما باید جهاد کنیم تا تمامی ظالمان و ستمگران را از صحنهٔ روزگار محو و نابود کنیم و پیامبر اکرم (ص) دربارهٔ جهاد می فرماید: رهبانیت امت من جهاد است یعنی اگر افراد مسلمان می خواهند به درجه تقدس و معنویت برسند باید قدم در متن جامعه و در صحنهٔ جهاد و مبارزه و پیکار گذارند که رهبانیت امت من است.

دیگر عرضی ندارم به جز سلامتی امام امت و رزمندگان اسلام و ظهور امام زمان(عج) و در آخر وصیت به پدر و مادر برادر و خواهرانم دارم این است: پدر عزیز و مهربانم! شما باید از پیغمبر و حضرت ابراهیم درس عبرت و پند بگیرید که چگونه فرزند خود را با دست خود در خانهٔ کعبه قربانی می کند تا دین اسلام برقرار بماند. پدر جان! فرزند چه پسر و چه دختر همه امانتی هستند که خداوند به شما داده است و حال امروز روزی است که باید آن امانت که فرزند است پس دهید، چون احتیاج دارد.

قربانعلی کاویانی

و بعد اگر کسی چیزی را به شما امانت داده بعد از چند سال آمده و نیاز به آن دارد و به شما رجوع کرده متقابلاً شما آن امانت را به آن فرد پس نمی دهید؟ که اگر ندهید در امانت خیانت کرده اید و باز شما مانند حضرت ابراهیم هستید که همسر گرامیش و فرزند عزیز خود اسماعیل را در صحرای بی آب و علف تنها گذاشته و برای دین خدا به فلسطین مهاجرت کرده تا دین و آئین خدا را به مردم و مردم را به خداوند دعوت کند. و اما وصیت به مادرم این است که مادرجان! شما هم مانند همسر حضرت ابراهیم، هاجر که چگونه زمانی که می خواستند فرزند عزیزی را قربانی کنند استقامت داشته و به همان صورت حضرت مریم.

و وصیت به برادرم، برادرجان! شما هم مانند حسین بن علی که چطور با کفار و ستمگران و یزید زمانشان مبارزه داشتند و در مقابل شهادت برادر عزیزش امام حسن استقامت کرده و راهش را ادامه داده است تا دین مبین اسلام و قرآن را پایدار کند و اگر برادر جان امام حسن ها و امام حسین و علی اکبرها و علی اصغرها و هدایت ها و بهشتی ها و حبیب الله ها، خونشان را برای انقلاب و اسلام نمی ریختند آیا اسلام را از ما نمی گرفتند؟ و درختی به این عظمت را آبیاری کرده و بدست ما داده اند، اگر بخواهیم این درخت را بخشکانیم در حق کلیه شهدای صدر اسلام تا امروز خیانت نکرده ایم؟ پس چه بهتر از اینکه جانمان را در راه خداوند بدهیم تا درخت تنومند اسلام با خونمان آبیاری گردد. برادرجان! فرزندانت؛ زهرا، بنت الهدی و ام البنین را چنان تربیت کنید و به آنها درس قرآن بیاموزید تا به موقع شب های جمعه کنار قبرم بیایند و چند آیه قرآن بخوانند و با این کارشان دل ما را شاد کنند و انشاء الله خداوند شما را هم فرزند پسر می دهد که ایشان را هم خوب تربیت کنید و تحویل جامعه دهید.

و وصیت به خواهرانم این است که: خواهرانم! شما همانند حضرت زینب باشید در زمانیکه امام حسین (ع) به شهادت رسیدند چگونه استقامت کردند و زمانی هم که ایشان را اسیر گرفتند در قبال، باز چگونه مردم را جمع کرده و سخنرانی می کردند و آبروی یزیدیان را در بین مردم می بردند تا اینکه با شهید شدن برادری استقامت کرده و راهش را از طریق سخنرانی ادامه داده و آبروی یزیدیان را برده است و در آخر به پدر و مادر و برادر و خواهر وصیت و سفارش می کنم که برایم گریه نکنید زیرا با این کار هم اجر خود را کم می کنید و هم اجر ما را.

در خاتمه از کلیهٔ بستگان، فامیلان، دوستان طلب عفو دارم و اگر نعشم به دست شما رسید در امامزاده خلیل دفنم کنید.

والسلام – خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار – رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

نصر من الله و فتح قریب – اجرکم عند الله

برادر کوچکتان قربانعلی کاویانی

شهید دانش آموز

نبی الله کثیری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نبی الله کثیری

نبی الله کثیری در ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه خلج و پدرش احمد کثیری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس ملی و وحید با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نبی الله کثیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۶/۱۸ منطقه عملیاتی قصرشیرین در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.

پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نبی الله کثیری

به نام خدای شهیدان

بسم رب الشهدا - وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاء وَلَكِن لاَّ تَشْعُرُونَ

به آنانکه در راه خدا کشته شدند نگویید مرده اند بلکه آنان زنده اند اما شما توجه ندارید.

اینک که عازم جبههٔ حق علیه باطل می باشم خواستم چند کلمه ای به عنوان یادداشتی از این فرزند کوچکتان داشته باشید.

پدرم و مادرم! درود فراوان و گرم من بر شما که فرزند خود را به فرمان خدای متعال به قربانگاه فرستادید و توانستید این مسئولیت بزرگ الهی را که در قبال خون شهدا داشتید ادا کنید و شما توانستید آنطور مرا تربیت کنید که داوطلبانه آمادهٔ شهادت باشم و آگاه باش که علی اکبرت هرگز از فرمان باری تعالی سر باز نمی زند و مرگ در راه خدا را جز سعادت نمی داند و زندگی عقیده هست و جهاد و بدانید بهترین مزد جهاد نزد خدا شهادت است و من به عنوان فرزند کوچک از شما دعوت می کنم به جهاد و تن به سازش ندادن به دنیا را تا مرز شهادت ادامه بدهید و بدانید که داستان دنیا چون داستان مار است که دست بر آن بکش نرم و در اندرونش زهر کشنده است، فریب خوردهٔ نادان به طرف آن می رود.

پدر و مادر عزیزم! همیشه در حالت راز و نیاز با خداوند بخواهید که شهادت را نصیب من بکند که هدیه ای باشد برای شما نزد خداوند قهار و سرور شهیدان امام حسین (ع) و رهبر انقلاب امام خمینی.

مادر و خواهران عزیزم! خواهشی که از شما دارم این است که برایم گریه و زاری مکنید که با گریهٔ شما قلب کفار و منافقین شاد خواهد شد.

مادرم! همین روزها جنازهٔ مرا با مشت های گره کرده و تکبیر گویان در شهرم تشیع جنازه خواهند نمود.

و حجله ام سنگر است، لباس دامادیم کفن است، و عروسم شهادت ...

در ضمن مرا در کشکسرا بغل قبر پدر بزرگم و جلوی آن شهید دفن کنید.

دیدار کربلا

بندهٔ خدا نبی الله کثیری

شهید دانش آموز

سلطان قیس کیاپاشا

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سلطان قیس کیاپاشا

سلطان قیس کیاپاشا در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو ردائی و پدرش عباس کیاپاشا پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس آزادی و ارشاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سلطان قیس کیاپاشا در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۳/۲۵ عملیات قدس۱ منطقه هورالهویزه در اثر اصابت ترکش خمپاره در آب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سلطان قیس کیاپاشا

بسم رب الشهدا و الصدیقین -فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثي بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذينَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أُوذُوا في سَبيلي وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ – پس آنانکه مهاجرت کردند و بیرون رفتند از دیارشان و رنجانیده شدند در راه من، و کارزار کردند و کشته شدند، از بدی های ایشان در می گذرم و در بهشت هایی که نهر ها در آن جاری است داخلشان می کنم.

منطق شهید منطق سوختن و روشن کردن است، منطق حل شدن و جذب شدن در جامعه برای احیای جامعه است، منطق دمیدن روح به اندام مردهٔ ارزشهای انسانی است، منطق حماسه آفرینی است. استاد شهید مطهری

با درود به مهدی موعود منجی عالم بشریت، حضرت مهدی امام عصر و با سلام به نایب بر حقش امام خمینی و با سلام به امت شهید پرور و با سلام به مادر و پدر و برادر و خواهر و تمامی اهل خانواده: مادر عزیزم! می دانم که چقدر برای تو سخت است که شهادت مرا تحمل کنی چون از کوچکی بر روی من رنج کشیدی تا مرا بزرگ کردی. ولی مادرجان خدا را شکر کن که پسرت در راه خدا شهید شد و صبر داشته باش و گریه نکن تا چشم منافقین کور شود و انشاالله خدا به شما صبر بدهد. حالا که با خون من اسلام پایدار می ماند من برای رضای خدا و در راه خدا جان خود را فدا می کنم تا نسل های آینده در سایهٔ دین اسلام زندگی خود را آغاز کنند. چون که اسلام با خونهای من و همانند من باید به پیروزی برسد، چه خوب که جان خود را برای اسلام فدا کنم.

پدر و مادر عزیزم! من با اجازهٔ شما به مدرسهٔ خودسازی جبهه رفتم و چند نکته ای را بهتر دیدم که به شما تذکر بدهم. پدر و مادر عزیز و گرامی! مبادا که در هنگام نبودن من در خانه ایجاد ناراحتی نمایید، صبور باشید، امام و تمامی رزمندگان را دعا کنید و یار و یاور امام باشید. مبادا بخاطر از دست دادن من منّتی بر کسی گذارید و از انقلاب انتظاری داشته باشید و هیمشه این آیه را به یاد داشته باشید (انا لله و انا الیه راجعون).

«۱۳۸» خدایا امیدوارم توانسته باشم با خون خود جزء خونهایی که چون سیل درخت پاینده اسلام را آبیاری می کنند شده باشم. خدایا از تو می خواهم که به مادران امین یعنی مادرانی که امانت تو را به خودت تحویل داده اند صبر و شکیبایی عطا کنی و اما تو ای مادر! قرآن مجید می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (سوره منافقون آیه ۹)تو هم چون فرزندت را در این راه دادی خوشحال باش که امانتی را تحویل دادی که بالاخره باید تحویل می دادی و زحماتی که برای من کشیدی، اجر و پاداش آن را از معبود خود خواهی گرفت. ای پدر! تو که در تمام سختیهای زندگی بردباریت را به حد کمال نشان دادی و تو بودی که گفتی برو و در این راه با تمام وجودت زحمت بکش و به خاطر رضایتی که نسبت به رفتن من داشتی خدا هم از تو راضی است، پدرم! می دانم من برایت پسری خوب نبودم، پدرم! مرا ببخش تا خدا مرا ببخشد. و اما ای برادران و خواهران عزیز! ما در زمانی بسر می بریم که از هر سو کفار و منافقین برای نابودی اسلام عزیز دست به دست هم داده و از هر گونه جنایتی دریغ ندارند و این وظیفهٔ سنگین بر دوش ماست و اگر خدای ناکرده کمی غفلت کنیم به اسلام عزیز ضربه خواهند زد. پس دست به دست هم دهید و با پیروی از خط ولایت فقیه و حمایت از این دولت انقلابی، اسلام عزیز را یاری کنیم.

و پیامی به مردم مسلمان شهر چالوس: ای برادران و خواهران محترم و مسلمان شهر چالوس! از شما می خواهم مانند کوه استوار و محکم در نماز عبادی و سیاسی جمعه شرکت و همیشه یار و یاور روحانیت باشید و از آنها پشتیبانی کنید تا مشتی باشد بر منافقین کوردل و احزاب منحرف و همیشه در صحنه باشید و کارهای منحرفین را زیر نظر داشته باشید و همیشه امام را دعا کنید که خداوند او را تا انقلاب مهدی نگهدارد. البته یار روحانیون که در خط امام هستند باشید. و اما پیامی به دانش آموزان عزیز و برادران انجمن اسلامی تمام دبیرستان ها و به خصوص دبیرستان شهید چمران؛

دانش آموزان عزیز! سنگر مدرسه را حفظ کنید و درس بخوانید و هر روز بر ترقّی درس خود بیفزایید و مانند شهیدان عزیز مثل «شهید اقبال و صیدپور ها» باشید که آنها هم مدرسه را داشتند، هم جنگ را و خلاصه به اصل مطلب خود رسیدند.

برادران انجمن های اسلامی! توجه داشته باشید که به فرمودهٔ امام عزیز که گفت انجمن های اسلامی رسالت انبیاء را دارند. باید شما رسالت بزرگی را که به دوش دارید باید به انجام برسانید تا امام امت از همهٔ شما راضی باشد و پاداش و اجری را از خدای بزرگ بگیرید. برادران! ما را هرگز از یاد نبرید همیشه ما را دعا کنید که خداوند ما را بیامرزد. دیگر دعا به جان امام از یادتان نرود. والسلام – خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار – مرگ بر آمریکا و مرگ بر شوروی

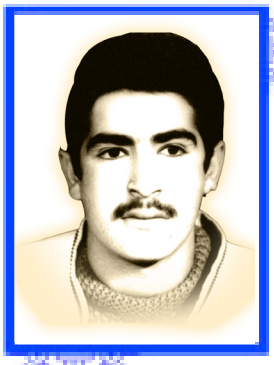

شهید دانش آموز

ابوطالب گلامرج

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابوطالب گلامرج

ابوطالب گلامرج در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش عفت محمودی و پدرش رستم گلامرج پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس بابایی و شفیعیان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ابوطالب گلامرج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب وغرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۲۱ عملیات کربلای ۱۰ منطقه ماووت در اثر درگیری با دشمن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سرکاء شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابوطالب گلامرج

بسم رب الشهداء

با درود و سلام به یگانه منجی عالم بشریت و شمع فروزان در شبهای تار و ظلمانی فتنه ها و بنیانگذار عدل اسلامی در جهان با عظمت، و نایب بر حقش خمینی بت شکن، امید محرومان و زجر کشیدگان دنیا و ابر مرد و اسطورهٔ تاریخ که با رهبری پیامبر گونه اش توانست انقلاب اسلامی ایران را به پیروزی رساند و می رود که این انقلاب را به تمامی جهان صادر گردد. با درود و سلام بر شهدای صدر اسلام از امام حسین (ع) تا انقلاب اسلامی ایران.

از زمانی که انسان از مادر متولد می شود و پا به عرصهٔ این جهان پهناور می گذارد و راهی که برای خود می گزیند، بعد از صباحی که از این دنیا می رود در روز قیامت به سه دسته تقسیم می شوند:

گروه اول: گروهی که دور از هر گونه آلودگی و تحصیل کمال به مقام تقرب الهی راه یافته در این راه از دیگران سبقت گرفتند و به جهت دارا بودن خلوص کامل از تمامی گرفتاریهای محشر استثناء شده و در جوار رحمت پروردگار خود از عالیترین مواهب و نعمات الهی برخوردارند، در قرآن آمده. پیش گیرندگان (در ایمان) به حقیقت مقربان درگاهت در بهشت های پرنعمت برخوردارند.

گروه دوم: سعادتمندانی هستند که از آلودگی پرهیز می کنند و پروندهٔ اعمال خود را از دست راست خویش دریافت می دارند که اصحاب یمین نامیده می شوند.

گروه سوم: همان تیره بختان که به جهت مظالم که در دنیا بر عهده گرفته اند و از خوبی ها دور مانده اند و در حیات اخروی خسارت دیده خواهند بود. اینان همان تکذیب کنندگان و گمراهان مسیر راستند که در چنین روزی در عذابی که به دست خود تدارک دیده اند به سر می برند. به شکرانهٔ آن خالقی که پیامبران و امامان معصوم را آفرید و برای ما فرستاد. خداوندا تو را شاهد می گیرم که چیزی جز اطاعت تو و پیروی از فرمان تو و امام خمینی مرا به تو و به سوی جبهه نکشاند.

الحقیر در یک خانوادهٔ مستضعف و مسلمان بدنیا آمدم. از همان اوایل کودکی عشق حسین (ع) و روحانیت مبارز و همیشه در صحنهٔ پیکار با ملحدان در من زبانه کشید و سعی کردم خود را با این راه حسینی تطبیق دهم و در این موقعیت از زمان به خود آمده و راه جهاد در راه خدا را انتخاب کردم و به ندای امام عزیزمان این پیر جماران و بیدار کنندهٔ نسلها که همان ندای حسین بن علی (ع) که در روز عاشورا در سرزمین گرم کربلا فرمود «هل من ناصر ینصرنی» لبیک گفتم و با یک دست سلاح و با دست دیگر قرآن را برداشته و پا به میدان مبارزه با کفر و الحاد جهانی نهادم تا از اسلام و این همه خونهای شهدا دفاع کنم.

ابوطالب گلامرج

ای خدای بزرگ! ای کاش هزاران جان داشتم و در راه پیشبرد نهضت خونبار و سرخ حسین فدا می کردم تا با ریختن خونهایم در این راه سینهٔ غبار گرفتهٔ خود را بشویم. خدایا بگذار در میدانهای جنگ و در مقابل توپ و تانک دشمن و در زمان آزمایش الهی بدنم بسوزد تا گناهانم از این طریق همراه بدنم خاکستر گردد، تا فردای قیامت شرمسار حسین و یارانش نگردم. خدایا تو شاهد باش که من چیزی عزیزتر از جانم نداشتم که فدای حسین زمان تو سازم. خدایا تو شاهد باش که من برای رضای تو و فرمان روح خدا و برای پیشبرد دین اسلام به جبههٔ جنگ آمدم نه برای مقام و هوای نفسانی. بار الهی در زمانی که گناهانم را بخشیدی، شهادت را نصیبم گردان.

و اما وصیتها و سفارشها : تو ای مادر جگر سوخته ام! می دانم که داغ فرزند برایت مشکل است، چه کنم؟ جبهه ها احتیاج به من و امثال من دارد. وقتی که خبر مرگم را شنیدی به یاد خدا باش که قرآن می فرماید: (الا بذکر الله تطمئن القلوب) (همان دلها بیاد خدا آرام میگیرد)

به تو سفارش می کنم بعد از مرگم گریه مکن، چون مصیبت از دست دادنم از مصیبت شهادت علی اکبر بزرگتر نیست و اگر می خواهی گریه کنی، برای سر بریده امام حسین (ع) و گلوی پاره شدهٔ علی اصغر گریه کن، چون آنها بعد از شهادتشان کسی را نداشتند که برای آنها گریه کنند، چون خانوادهٔ آنها را به اسارت بردند. مادرم این همه مصیبتها و ناله های یتیمان آزمایش است از سوی خداوند سر بندگانش، پس سعی کن این آزمایش الهی را خوب پس بدهی تا در روز قیامت شرمسار زینب(س) نگردی. و اما تو ای پدرم! صبر را پیشه کن که قرآن نوید می دهد؛ صبر پیشه کنید تا رستگار شوید و خداوند همهٔ صابران را پاداش بزرگی وعده داده است. و شما ای برادران و خواهرانم! بعد از مرگم حسین وار و زینب وار عمل کنید و این نایب امام زمان (عج) را تنها نگذارید.

به جبهه ها بیشتر کمک کنید، پشت جبهه ها را مستحکم تر نگهدارید و برای سلامتی امام و پیروزی نهایی اسلام بر کفر جهانی دعا کنید و با ضجّه و ناله نکردن هایتان به دشمنان بفهمانید که ما تنها نیستیم، خدا با ماست. برادران! بیاییم زمینه را برای ظهور آقا امام زمان(عج) فراهم سازیم و به بچه های یتیم نوید بابا دهیم چون بچه های یتیم می گویند وقتی امام زمان (عج) آمد بابا هم خواهد آمد.

در پایان از شما می خواهم در امام بیشتر دقیق شوید و سعی کنید عظمت او را بیابید و خود را تسلیم فرمان او سازید و صداقت و اخلاص خود را خوب حفظ کنید و از جدایی ها و تفرقه بپرهیزید چون دشمنان از این طریق زود نفوذ می کنند. در پایان از امت شهید پرور چالوس می خواهم که اگر بدی و کوتاهی از طرف بنده به شما شده مرا ببخشید و در نمازهایتان برایم از خداوند طلب مغفرت نمایید.

والسلام

شهید دانش آموز

حسن محمدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن محمدی

حسن محمدی در ۶ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صدیقه دودمنجیری و پدرش مطیع الله محمدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس قیام کجور و شهید مطهری با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن محمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۲ عملیات والفجر۸ منطقه فاو- دریاچه نمک در اثر اصابت ترکش شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای منجیر شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن محمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

سروران گرامی! آنقدر شوق لقاءالله به من دست داده که حتی توان نوشتن یک وصیت نامه را ندارم. نمی دانم از کجا شروع کنم و به کجا ختم کنم و از چه دری وارد شوم و از کجا خارج شوم. اگر از الطاف خداوند کریم بنویسم که در یک صفحه یا دو صفحه نمی گنجد. به هر حال خدا را شکر که این نعمت گران بها را به من عطا فرمود، همان نعمتی که رسول خدا(ص)می فرماید: از هر نیکویی، نیکوتریست مگر شهادت در راه خدا.

ای معبود! ای معشوق! حجاب هایم را بدر، قفس هایم را بشکن، زنجیر هایم را پاره کن تا به سوی تو پرواز کنم. به طور یقین درک کردم که شهادت تصادفی نیست بلکه سعادتی است بس بزرگ که خداوند به بندگان خالص خود عطا می نماید و شما ای پدرم! اگر در طول عمرم به شما اذیت کردم حلالم کنید.

پدر جان! استقامت و شکوفایی داشته باش. صبر پیشه کن و با خدا باش که خدا با شماست و همیشه به یاد این آیه از قرآن باشید که می فرماید: ان الله مع الصابرین.((همانا خدا با صابران است))

و شما مادر مهربانم! مادرجان! می دانم که شما خیلی برای من زحمت کشیده اید و با چه گرفتاری مرا بزرگ کردید. مادرجان! خوشحال باش و خدا را شکر کن که این زحمت های شما هدر نرفت و باید افتخار کنی که این سعادت را داشتی که فرزند خود را مثل علی اکبر (ع) فدای اسلام کنی. اگر در طول عمرم به شما بدی کردم مرا عفو کنید و اما شما ای برادران! اصلحهٔ خونیین مرا از زمین بردارید و تا پیروزی نهایی، راهم را ادامه دهید و پشتیبان ولایت فقیه باشید و باهوش باشید و خدای نکرده کاری نکنید که با حرکات شما دشمن سوء استفاده کند و همیشه استقامت داشته باشید و صبر پیشه کنید .

و چند سخنی با خواهرانم: اولا اگر از من بدی دیده اید حلالم کنید. ثانیا صبر داشته باشید و از مهمانهایم که به محل تشریف می آورند خوب پذیرایی کنید. برای من گریه نکنید زیرا شهادت، سعادت است. تنها آرزوی بنده این بود که شهادت در راه خدا نصیب من شود و باید افتخار کنید که برادرتان مثل علی اکبر حسین (ع) فدای اسلام و قرآن گردید. و سایر خواهرانی که وصیت نامهٔ مرا می خوانند و گوش می کنند؛ شما را به خون ناحق ریختهٔ شهیدان قسم که حجاب اسلامی را رعایت فرمایید. و ای خواهرم! خون از من؛ حجاب از تو و با حجاب خود پاسدار خون شهیدان باشید. همان طوری که برادر تو با خون خود راه حسین (ع) را ادامه داد و تو ای خواهرم با حجاب خود راه زینب (س) را ادامه بده و زینب زمان ما باش و با حجاب خود از خون من نگهداری کن .

و سلام بر تمام سرورانی که این وصیت نامه را می خوانند و یا گوش می کنند. سروران عزیز! خیر مقدم به شما می گویم که لطف کردید و با من عهد و میثاق بستید که اگر تو نیستی جایت را پر خواهیم کرد و این را بدانید که شهادت؛ تصادفی نیست بلکه سعادتی است که خداوند کریم به بندگان مخلص خود عطا خواهد کرد و خوشا به سعادت کسی که در راه الله و برای الله و به خاطر الله شهید شود.

ای زندگان زمین، برای ما اشک نریزید. ما زنده و جاویدانیم بلکه برای خود گریه کنید.

برادران مسلمان! باید این انقلاب به دست امام عصر(عج) داده شود و این احتیاج به بینش و روشنفکری شما دارد و انقلابی که با خون هزاران شهید بر پا شد هیچ وقت از بین نخواهد رفت. سفارش من به معلمین این است که فعالتر باشند و دانش آموزان را مکتبی تحویل جامعه دهند. در ضمن مرا در امامزاده سلیمان دفن کنید.

و السلام علیک و رحمة الله و برکاته

شهید دانش آموز

محمد مرادنوری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد مرادنوری

محمد مرادنوری در ۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حاجیه هرسیج و پدرش مرادعلی مرادنوری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید محمد مرادنوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ عملیات کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر جراحات وارده شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار یوسف رضای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد مرادنوری

(بسیجیان مرغان آغشته به خونند که جایشان در این دنیا نیست)

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلوا في سَبيلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقونَ

گمان مبر آنان که در راه حق شهید شده اند مرده اند، خیر آنها زندگانی هستند که نزد پروردگارشان متنعم به انعامات اویند، شهادت در راه خدا از نیستی به سوی هستی است، از زندان و حبس به سوی آزادی است، از دنیایی که در آن جز پوچی و بی مقصدی در آن است به سوی هدفی والا و مقصدی عظیم است. دنیا محل گذر است و در این گذر باید مسافر این گذر توشه ای به همراه داشته باشد تا در این راه از گرسنگی تلف نشود. مسافر همیشه در حال سفر نیست عاقبت به مقصدی می رسد و مقصدی دارد و مثل دنیا مثل گذر است و مثل توشهٔ آن مثل عملی است که باید در آخرت همهٔ ما انسان ها به همراه خود ببریم و مثل مقصدی که باید مسافر به آنجا برود مثل آخرت است که انسان ها بدان سو سفر می کنند. با این همه پس چرا ما به فکر آخرت نباشیم و تنها به دنیا که در آن جز علایق و خوشی و شیرینی زودگذر است توجه داشته باشیم و به عالمی که در آن علایق و خوشی و شیرینی جاویدی است پناه نبریم. بهشت جاوید، بهشتی است که در راه آن باید انسان سر به نیستی بدهد تا به لقا الله بپیوندد. عاشق نباید معشوق خود را فراموش کند، تنها به معشوق خود توجه داشته باشد و تنها راه رسیدن به معشوق این است که خود را به نیستی بیندازد و جان را به جانان تسلیم نماید. جهاد در راه خدا آنچنان عظیم و والاست که پیامبر(ص) در جایی می فرماید: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهِ نَفْسَهُ مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ – آنکه جهاد نکرده و لااقل اندیشهٔ جهاد را در دل خود نپرورده باشند با نوعی از نفاق خواهند مرد.

آری وظیفهٔ ما در این زمانهٔ حساس که مملکت ما مورد هجوم اجنبیان قرار گرفته و از هر سو ما را در تنگنا قرار داده و قصدشان جز نابود کردن اسلام و از بین بردن آن نیست و حتی در این راه چه فجایع و جنایتهایی که انجام داده اند و لکهٔ سیاه رنگی به صفحهٔ تاریخ نگاشته اند چیست؟ وظیفهٔ ما و هر فرد مسلمان و معتقد به دین خدا این است که خود را آمادهٔ پیکار در مقابل با این چنین انسان های سفاک و جنایتکار روزگار کنیم و آنان را به نیستی بکشانیم و اگر در این راه بر آنان مغلوب شویم چه زنده باشیم و چه مرده، باز پیروزیم و به لقاء الله که آرزوی هر مسلمان است برسیم.

امیرالمومنین ما علی (ع) می فرماید؛ (اگر هزار ضربت به فرق من فرود بیاید که به این وضع کشته بشوم بهتر است که در بستر بیماری) و خیلی خوشحالم که خدا این درجهٔ والا که شهادت در راه خودش است نصیب من کرد.

با این همه ای پدر و مادر عزیزم! من به شما نمی توانم بگویم که با رفتن من گریه و زاری نکنید چون برای من زحمت فراوان کشیده اید و حق دارید که گریه کنید و ای پدر و مادر عزیزم! به شما بگویم که خدا آن امانتی را که به شما داده بود و به منزلهٔ هدیه بود از خدا به سوی شما با رضایت کامل در راه او هدیه کردید و مرا به او سپرده اید. مادر عزیزم! از تو می خواهم بعد از مرگ من اندوهگین مباش چرا که بر سر فاطمه که سرور زنان عالم در این جهان و آن جهان است چه مصیبت هایی آمده و باز در این حال صبور و شکیبا بود و دوست دارم که شما همچون آن بانوی بزرگوار شکیبا باشید و تو ای برادر بزرگوارم! از تو می خواهم بعد از من بیشتر به فکر پدر و مادر و خواهرانم باشید و فاطمه و زینب و مهدی را همچون یاران با وفای حسین در روز عاشورا پرورش دهید و از شما می خواهم که راه حسین را در هر کجا که هستید ادامه دهید.

و ای خواهران! از شما می خواهم که بعد از شهادتم راهم را ادامه دهید و آنطور که اسلام در مورد زن هر دستوری داده است انجام دهید و دوست دارم که کاری زینبی کنید. خدایا مرگم را در راه خودت بگردان تا به راه ولیّ تو به شهادت برسم و به فیض شهادت نائل گردم.و مرا در گلستان شهدای یوسف رضای چالوس دفن کنید.

محمد مراد نوری – والسلام

شهید دانش آموز

فرشاد ملکان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فرشاد ملکان

فرشاد ملکان در ۱۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش پوران طالقانی و پدرش محمد ملکان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فردوسی و رازی و دبیرستان شریعتی رشته تجربی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فرشاد ملکان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۳/۲۱ منطقه عملیاتی پاوه کردستان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.

پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سینوا شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فرشاد ملکان

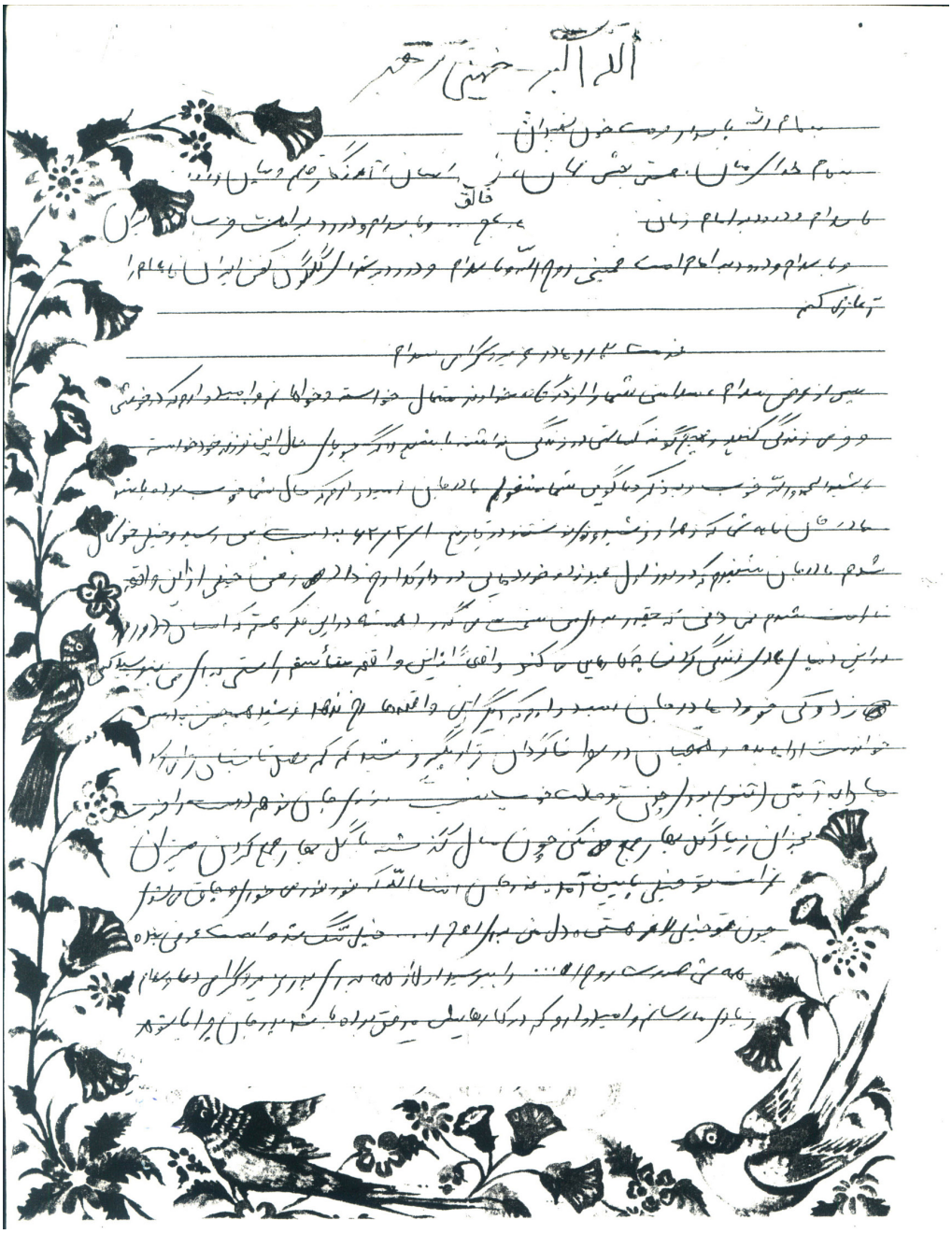

شهید دانش آموز

وحید منصوری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز وحید منصوری

وحید منصوری در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان نوشهر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نجیبه محمودبابوئی و پدرش محمدحسین منصوری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس ارشاد و آزادی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید وحید منصوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۰ عملیات کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت مستقیم آر۰پی۰جی ۱۱ شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۸سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

وحید منصوری

بسمه تعالی

خدمت خانواده ام سلام علیکم؛

پس از تقدیم خالصانظ عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهان و خواستارم و امیدوارم حال مبارکتان خوب بوده باشد. و اگر احوال فرزند کوچک خود را خواسته باشید الحمدالله خوب و مشغول دعاگویی به جان مبارکتان مشغول می باشم. و امیدوارم که حال مبارکتان خوب بوده باشد.

پدر و مادر عزیز! امیدوارم که مرا ببخشید چون نسبت به شما خیلی بی احترامی کردم و بدون اجازهٔ شما به جبهه رفتم، امیدوارم که مرا ببخشید.

سلام گرمم به اهالی خانواده و آقا یاسر و آقا فرشاد و مجید و جعفر و نساء خاله و صدیقه و زهرا خاله برسانید و عوض من از ایشان تقاضای حلال کردن مرا بطلبید، زیرا همگی ایشان بر گردن من حق مهر دارند. و امیدوارم که همگی حلالم کنید. سلام مرا به خانواده برسانید و تقاضای بخشش مرا یکبار دیگر عرض نمایید و من باز هم در همان گردان و قسمت می باشم. جایم خوب می باشد و نگران نباشید. انشاالله.

دیگر عرضی ندارم جز سلامتی.

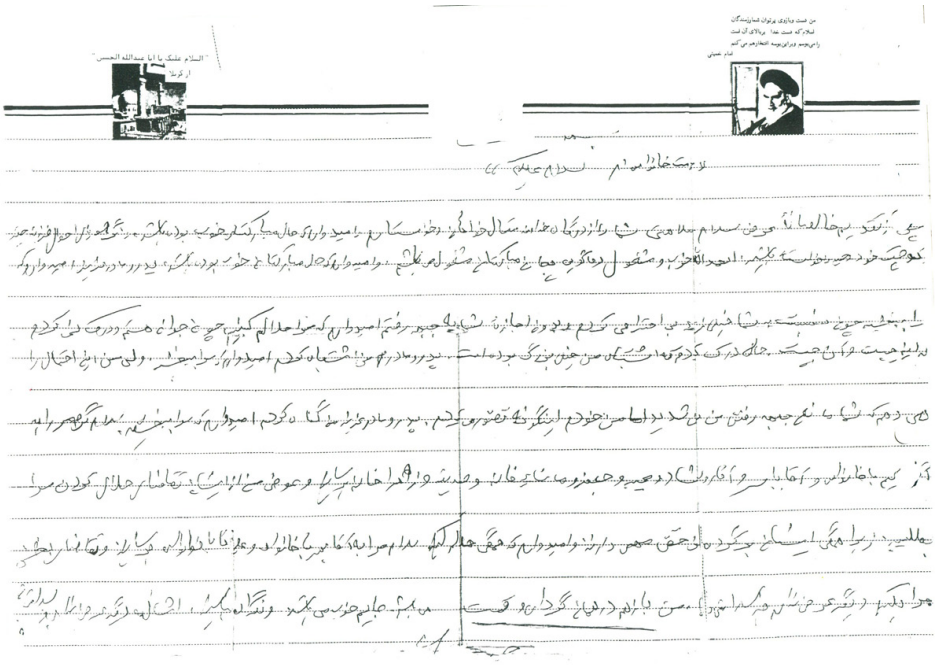

بهروز مهدی زاده

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز بهروز مهدی زاده

بهروز مهدی زاده در ۱۵ خرداد ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه ذوالفقاری و پدرش نصرت مهدی زاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس شهید مباشری و مصطفی خمینی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید بهروز مهدی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۹/۱۵ منطقه عملیاتی فاو – اروندرود در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای دلگشاء شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

بهروز مهدی زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

انا لله و انا الیه راجعون

همه از اوییم و به سوی او باز می گردیم

در آخرالزمان شهادت، خوبان امت مرا گلچین می کند. (حضرت محمد (ص))

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا في سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

کشته شدگان در راه خدا را مرده مپندارید بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.

این شهادت است که به ملت، وعدهٔ پیروزی می دهد. (امام خمینی)

سلام علیکم

سلام من بر مادر و پدر و برادران و خواهران عزیز و خدمتگزاران به اسلام و مسلمین. الان که دارم وصیتنامه می نویسم هیچ دلبستگی و امیدی به زندگی در این دنیا ندارم و فقط به امید خدا و برای خدا و دینش اسلام و کتابش قرآن است به جبهه می روم.

من درخواست (امام حسین (ع)) که در کربلا فرمود: (هل من ناصر ینصرنی)، آیا کسی است که مرا یاری کند و قرآن و اسلام را کمک کند، جواب مثبت دادم. از فرمان رهبر که فرمود به کسانی که تجربهٔ جنگی و قدرت دارند واجب شرعی و کفایی است که به جبهه بروند، اطاعت کردم و از شهر و دیار و زندگی خود دست کشیدم و در جای غربت در صحرای محترم خوزستان فقط برای یاری دین و اسلام و دفاع از کشور جمهوری اسلامی و مردم مستضعف آمده ام و به خاطر ادامه دادن راه شهیدان اسحلهٔ برادران را برداشتم و به پشتیبانی بر کافران و دشمن زبون یورش خواهیم برد و آنها را از صحنهٔ روزگار برخواهیم داشت و قدرت اسلام را بر سراسر گیتی و پرچم (لا اله الا الله و محمد رسول الله) را به اهتزاز در می آوریم.

از برادران می خواهم که راه شهدا را ادامه دهند.

والسلام علیکم – مورخه ۱۳۶۶/۱۱/۲۰

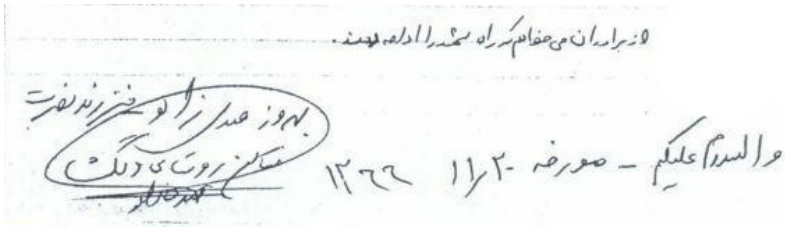
از برادران می خواهم که راه شهدا را ادامه دهند.
بهروز مهدی زاده فرزند نصرت ساکن روستای دیگ
والسلام علیکم – مورخه ۱۱/۲۰ ۱۳۶۶

شهید دانش آموز

هدایت نجـار

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز هدایت نجار

هدایت نجار در ۳ مهر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش راضیه نجار و پدرش رضا نجار پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس مرزن آباد و دبیرستان شهید بهشتی رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید هدایت نجار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ عملیات رمضان منطقه شلمچه-کوشک در اثر اصابت تیر به قلب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده خلیل مرزن آباد شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

هدایت نجـار

بسم الله الرحمن الرحیم

إِن تَنصُرُواْ اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ

اگر جسمم تکه تکه شد خوشا به سعادتم، ولی اگر چیزی از بدنم باقی ماند محل دفنم امامزاده خلیل، وصیتم به مادرم این است که؛ اگر مرا دوست دارد برایم هیچ ناراحت نشود بعد از شهادتم. مادر جان! اگر من شهید شدم که می شوم، نباید ناراحت بشوی زیرا من فقط فرزند تو نبودم بلکه یکی از فرزندان اسلام و جان فدایی امام امت خمینی کبیر بودم، که به پاس خون شهدا به پا خواستم، تا نگهبان خوبی برای اسلام باشم. مادر جان! تا کی تماشاچی باشیم و نسبت به مسایُل بی تفاوت. مادر جان! من راهم را انتخاب کردم . وصیتم به برادرانم این است که؛ راه مرا که همان اسلام عزیز است ادامه دهند، تا دشمن خیال نکند که با شهید شدنم خانواده ام را از پای در آورده است بلکه با ارادهٔ هرچه مصمم تر به جبهه ها بیایید تا جایم خالی نماند.

مادر جان! من شهادتم را آغاز یک زندگی نوین، همراه با سعادت ابدی می دانم، پس چرا به سوی این سعادت ابدی نشتابم. مادر جان! من مردانه می جنگم و مردانه شهید می شوم. آخر تا کی بنشینم در حالی که ابرقدرتها در هر زمان در صدد ضربه زدن به این انقلابند.

گاهی از سگ زنجیره ای خود مثل صدام و گاهی هم از منافقین داخلی استفاده می کنند تا به خیال خام خود انقلاب را از پای در آورند. مادر جان! اگر چه نام من هدایت بود ولی با راه و روش و سنّت علی اکبر وارد میدان شدم و علی اکبروار شمشیر خواهم زد و علی وار سخن خواهم گفت و حسین وار شهید خواهم شد.

وصیتم به خواهرانم این است که؛ مبادا بر سر و صورت خود بزنید که اصلا آنها را نمی بخشم. بلکه با صبر خود مشتی محکم بر دشمن خوار و زبون وارد کنند.

برای امام امت این پیر مجاهد، این ابر مرد خستگی ناپذیر، این عصای نجات ملل مستضعف، دعا کنید.

التماس دعا فرزند کوچکت

هدایت نجار کریمی

شهید دانش آموز

حسن نقدی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن نقدی

حسن نقدی در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش هاجر قربانی و پدرش غلامعلی نقدی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس طالقانی و دبیرستان شهید بخشی رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن نقدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۴ عملیات رمضان منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر قناسه شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای هیچرود شهرستان شهید پرور چالوس استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن نقدی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ - الَّذینَ آمَنوا یُقاتِلونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَالَّذینَ کَفَروا یُقاتِلونَ فی سَبیلِ الطّاغوتِ فَقاتِلوا أَولِیاءَ الشَّیطانِ إِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ کانَ ضَعیفًا- إِنَّا للّه وإِنّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ

قرآن کریم

سلام خدای قادر و منان بر محمد و خاندانش باد. درود خدا بر ائمه معصومین که همواره با کفر جنگیدند و به شهادت رسیدند. درود و رحمت حق بر امام زمان (عج) و نایب امام زمان امام خمینی که رهبر انقلاب اسلامی ایران و برقرار کنندهٔ اولین جمهوری اسلامی در جهان است. خداوندا درود فرست بر او و آن بزرگوار را تا زمان ظهور امام عصر حجت بن الحسن العسگری ارواحنا له الفدا زنده نگه بدار. امامی که به اندازهٔ انقلاب اسلامی و آزادی ایران و ایرانیان از دست بیگانگان ارزش دارد. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی تو را به جان مهدی خمینی را نگهدار اینجانب شما برادران گرامی و خواهران محترمه را دعوت به پیروی از ولایت فقیه و در حال حاضر امام خمینی می کنم. بنابر این او را تنها نگذارید و این از وظایف و واجبات شرعیه هر مسلمانی که ادعای مسلمان بودن را می کند است و غیر این صورت کافر می باشد. ای برادر و ای خواهر! روایت نقل می کند که اگر مسلمانی در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناسد کافر از دنیا رفته است. بر شما وصیت می کنم که پیرو امام خود باشید و در کارهایتان صبر داشته باشید و در اعمالتان عمل اسلامی.

اینجانب از وظایف شرعیهٔ خود می دانم که به جبههٔ حق علیه باطل بروم و به کمک حق بشتابم، چون غاصبی مانند صدام کافر به ایران اسلامی حمله ور شده است. وظیفهٔ هر مسلمانی است که به دفاع از مظلوم و آنکه به او حمله کرده اند کمک کند. بنابراین این شعار را متذکر شوم؛ جنگ، جنگ تا پیروزی و اگر در این جنگ کشته شود: چون فرموده اند: ملتی که شهادت را سعادت می داند پیروز است. اگر کشته شود شهید است و در نزد خدای تبارک و تعالی محبوب و اگر بکشد که باز هم پیروز است. خداوندا آن سعادت را به ما ده که لایق باشیم و آن لیاقت را به ما ده که مورد رحمت و رضایت باری تعالی حق قرار گیریم. البته این را می دانم که از طریق شهادت بهتر می توان به این رحمت رضایت رسید.

الهی این بندهٔ حقیر و فقیر که از شمال به سر مرز ایران و عراق آمده تا با متجاوزین بجنگد. هر چند در کوله بارش جز گناه چیز دیگری نیست لکن او را نا امید بر مگردان و او را بپذیر و به امید پیروزی سربازان اسلام بر کفر جهانی.

پیروزی از آن ماست انشاالله

حسن نقدی ۱۳۶۱/۰۳/۲۲

مهدی هرسیج

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی هرسیج

مهدی هرسیج در ۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش گلشهر کیانی و پدرش احمد هرسیج پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس سعدی و شهید ظهوری و بخشی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید مهدی هرسیج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ عملیات کربلای۴ منطقه ام الرصاص در اثر اصابت ترکش به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی هرسیج

بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

تاریخ ۹۳۷۶-۸۴-۵۱۴
پیوست ۱۰/۱۰/۶۵

(گواهی شهادت)

به: بنیاد شهید انقلاب اسلامی چالوس

از: سپاه پاسداران " " نوشهر - تعاون

موضوع: گواهی شهادت

برادر مهدی هرسیج فرزند احمد عضو بسیج

در تاریخ ۶۵/۱۰/۱ به منطقه جنوب اعزام و در

مورخه ۶۵/۱۰/۴ در عملیات کربلای چهار در محل ام الرصاص

در اثر اصابت ترکش به ناحیه سر باشرح ذیل به مقام رفیع

شهادت نائل آمده و دارای همسر — و تعداد — فرزند میباشد.

شرح حادثه منجر به شهادت: برادر فوق در مورخ ۶۵/۱۰/۴ در عملیات کربلای چهار در اثر اصابت ترکش به ناحیه سر به درجه رفیع شهادت نائل آمده

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نوشهر - چالوس

۸۲۳۶

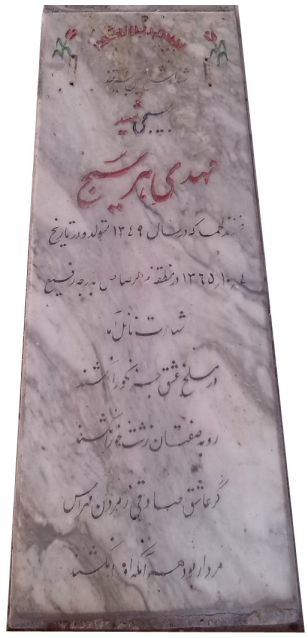

شهید دانش آموز

امین هرسیج

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز امین هرسیج

امین هرسیج در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان چالوس استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خدیجه هرسیج و پدرش اسدالله هرسیج پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس روستای هرطه و دلگشاء با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید امین هرسیج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۰۷ منطقه عملیاتی کردستان-مریوان در اثر اصابت تیر مستقیم به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای هرطه شهرستان شهید پرور رامسر استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

امین هرسیج

بسمه تعالی

خدمت پدر و مادر عزیزم سلام عرض می کنم.

پس از عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواستارم. پدر جان! اگر احوالی از این پسر خود خواسته باشی؟ بد نیستم و همیشه به فکر و ذکر و دعا گویی شما مشغول می باشم.

پدر جان! باید ببخشی که ما بعد از آموزش مرخصی نیامدیم چون احتیاج به نیرو داشته و ما را بردند. پدر جان من! امیدوارم که حال شما خوب بوده باشد و در زیر چتر الله زندگی کنی و همیشه خوش و خرم باشی.

و ای مادرجان! سلام مادرجان من، امیدوارم که حال مبارکتان خوب بوده باشد و هیچگونه نگرانی نداشته باشید و من یک خواهش پیش شما دارم این بود که؛ برای من گریه نکنی برای علی اکبر و علی اصغرها گریه کن و به برادران یک به یک سلام می رسانم و برای خواهران هم یک به یک سلام زیادی می رسانم، مخصوصاً برای مهربان برای داماد عزیزم کاویانه و خواهر عزیزم و مهربان و بچه هایش سلام زیادی می رسانم و برای دایی و زن دایی و عمه، سلام زیادی می رسانم. و ای بختیار جان! من همیشه امید سلامتی شما را دارم و همیشه دوست دارم در زیر چتر الله زندگی کنی.

و ای برادر جان! به مادر نصیحت کردم که گریه نکند. برادر جان! من و رستم همراه هستیم و همسنگر هستیم. دیگر عرضی ندارم به جز سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواست و خواستارم.

برای خانوادهٔ منصوری یک به یک سلام زیادی برسانید. از قول من برای مرتضی و پرویز و علی سلام برسانید.

خداحافظ خداحافظ

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

رزمندگان را دعا کنید – رزمندگان احتیاج به دعا دارند

والسلام نامه تمام

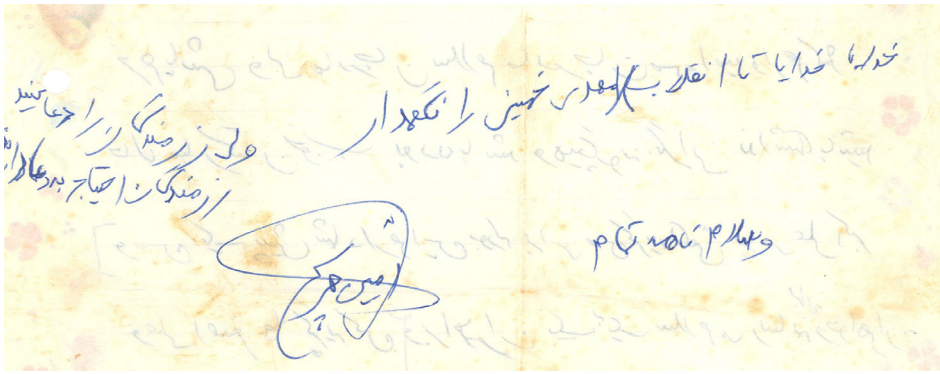

شهید دانش آموز

اسحاق پورملکی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسحاق پورملکی

اسحاق پورملکی در ۱ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان کلاردشت استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه مشایخ و پدرش درویشعلی پورملکی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای حسن کیف با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسحاق پورملکی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۷ عملیات کربلای۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت تیر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای حسن کیف شهرستان شهید پرور کلاردشت استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسحاق پورملکی

بسم الله الرحمن الرحیم

تبریک به ارتش و سپاه و ملت، شعار نیست شعور و حقیقت است، حقیقتی که در جبهه های کارزار جلوه گر است. امام خمینی

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (سورهٔ بقره آیه ۱۵٤)

رادمردان آزاده ای را که در راه الله در خون پاک خود شناور می شوند مردگان نخوانید. زنده همین گروهند ولی شما نمی توانید در یابید. قلهٔ عظمت مقام والای شهید در مرتبه ای از ارتفاع است که اندیشه و قلم را یارای پرواز به سوی آن نیست، بهتر آنکه برای درک و شناخت ارج و ارزش شهید چشم و گوش را به بیان گوهر بار پیغمبر اکرم دوخته تا حقیقت را آن طوری که هست از زبان او بشنویم. (ما مِن قَطرةٍ أحَبُّ الیَ اللهِ عزَّوجلَّ مِن قَطرةِ دَمٍ في سبیلِ الله)- قطره خونی که در راه خدا ریخته شود محبوب ترین اندوخته نزد خداوند خواهد بود.

اولا من کوچکتر از آنم و کسی نیستم که به امت اسلامی وصیتی کرده باشم. ولی به عنوان یک فرد حقیر وصیتی به همهٔ ملت ایران، مخصوصا به امت مسلمان کلاردشت حسن کیف و سایر نقاط آن این است که؛ با هم یکپارچه و اتحاد داشته باشند که قرآن کریم می فرماید: واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا - همگی به ریسمان استوار خدا چنگ زنید و متفرق نشوید، تا دشمن نتواند بین شما رسوخ کند و بین شما تفرقه بیندازد و یا شما را از بین ببرد. هدف از سخنم این است که شما امت حزب الله در همه جا دستتان را بکار گیرید و در تمام رکن های انقلاب اسلامی رسوخ کنید و کارهای خودتان را با هم و با اتحاد انجام دهید. مثلا بر پا داشتن یعنی بر پا کردن نماز جمعه که رکن اصلی و ضرورت انقلاب اسلامی می باشد. چرا که دشمن از این نماز وحدت بخش وحشت می کند و می ترسد و پای خود را کنار می گذارد.

ای ملت حزب الله و شهید پرور! شما همه دست در دست هم دهید و یکپارچه شوید و مشت های خود را گره کنید برای برپایی نماز جمعه و دیگر فرایض عبادی و سیاسی که در این باره حضرت علی (ع) می فرمایند: (نماز باعث پرهیزکاری و نزدیکی به خداوند است). دیگر وصیتم این است که نگذارید دشمنانی که به عنوان یک سوپر حزب اللهی و نماز خوان خود را نشان می دهند و دم از انقلاب می زنند، بر شما ملت عزیز و شهید پرور غلبه کنند و به نام حزب الله از این راه بتوانند همهٔ شما را بسی شقاوت و انحطاط و به انحلال سوق دهند. ای امت مسلمان! محکم و استوار باشید و ایمان به خداوند متعال داشته باشید، چرا که در این باره امام حسن عسگری فرموده است: (ایمان همواره با استقامت امت همراه است) کسی که ایمان دارد استقامت دارد و همیشه به دنبال حق می رود و آن را بر پا می کند چرا که حق پیروزی می آفریند و جایگزین باطل می شود. والسلام

شهید دانش آموز

نـوزاد دارابـی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نوزاد دارابی

نوزاد دارابی در ۱۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۳ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان کلاردشت استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ام البنین دارابی و پدرش علی محمد دارابی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس شهید معین و محمدی و دبیرستان شریعتی رشته اقتصاد با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید نوزاد دارابی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۰۲ عملیات بیت المقدس(آزادسازی خرمشهر) منطقه دب حردان اهواز در اثر قطع شدن نیمی از بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای محله مجل شهرستان شهید پرور کلاردشت استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نـوزاد دارابـی

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام پاسدار حرمت خون شهیدان

من از روزی که برای جبهه حرکت کردم، بخاطر خدا از خانه روانه شدم. به خاطر علاقه به خدا در راه او حرکت کردم و خواستم در راه او جان بدهم، و امیدوارم خداوند این قربانی را از خانوادهٔ من قبول فرماید.

درود بر امام خمینی که چه جانبازی ها برای این انقلاب نمود و چه ایثارگریها کرد، تا این انقلاب به یاری مردم پیروز شد. دنیا باید بداند تاریخ چنین رهبری و چنین ملتی به خود ندیده است. پس ای مستضعفین جهان بر علیه استکبار جهانی بپا خیزید و قیام کنید که خداوند به شما یاری می دهد. رهبر ما امام خمینی نابغهٔ تاریخ است، و این روحانیت نور چشم ملت ایران ۲۰۰۰ سال است که راه خونین حسین را شدت بخشیده و آن را به انقلاب مهدی پیوند خواهند داد.

همه روز عاشورا و همه جا کربلا است. بپا خیزید، آمریکا باید بداند که نباید با چنین ملت و رهبری در بیفتد، زیرا دام مرگ اوست.

درود بر خمینی، سلام بر روحانیت مبارز، درود بر خامنه ای، هاشمی و دیگر روحانیون مبارز جهان

نوزاد دارابی

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم رب الشهدا– بنام الله پاسدار خون شهیدان

بار دوم است که به جنگ حق علیه باطل روانه می شوم. وقتی که حرکت کردم شهادت در جلوی چشمانم مجسم می نمود و آن را احساس می کردم.

خدایا مگر من لایق شهادت نیستم که شهید نمی شوم، خدایا این شهادت را نصیب من کن تا مانند دیگر شهیدان به خدا بپیوندم، توصیهٔ من به تو مادر این است که؛ دستم را باز بگذاری تا منافقین کوردل نگویند او چیزی با خود برده است و چشم های مرا باز بگذار تا نگویند کورکورانه به این راه رفته است، مادرم! مرا آزاد بگذار تا آزاد باشم. مادرم! گریه نکن تا در دنیای آخرت عذاب نکشم و راحت باشم. خوش باشید که چنین فرزندی بزرگ کرده و در راه خدا قربانی کرده اید، همچون اسماعیل و اصغر، امام حسین و دیگر شهدا.

پدر و مادر! از من راضی باشید و برادرها را بسپارید که این راه خونین را ادامه دهند چون راه اسلام است و اسلام به این فرزندان احتیاج داشت و دارد، و پدر و مادرم و هم محلی ها! امام را دعا کنید زیرا ما خون خود را به فرمان او به پای درخت اسلام ریخته ایم تا میوه اش پر بارتر باشد، رهبری که جز مهدی موعود چون او دنیا به خود ندیده است و نبیند. پس قدر او را بدانید.

والسلام

سلام بر شهیدان، درود بر رزمندگان، مرگ بر آمریکا، درود بر امام خمینی

با تقدیم احترام نوزاد دارابی

امام خمینی: ملتی که شهادت را سعادت می داند، پیروز است.

حجت رودگر

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حجت رودگر

حجت رودگر در ۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان کلاردشت استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رفعت رودگر و پدرش هوشنگ رودگر پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس آذر و بازرگان با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حجت رودگر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ عملیات والفجر۶ منطقه چیلات - دهلران در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای پیشنبور شهرستان شهید پرور کلاردشت استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حجت رودگـر

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان راه حق و حقیقت:

با درود فراوان بر سرور و سالار شهیدان حسین ابن علی (ع) و با درود فراوان بر منجی عالم بشریت امام زمان و نایب بر حقش امام امت، پناه دهندهٔ مستضعفان و نابودکنندهٔ مستکبران و با درود و سلام بر شهدای صدر اسلام از هابیل تا حسین و از حسین تا کربلای خونین ایران، که هر روزش کربلایی است و هر لحظه ای خون شهیدی به زمین می ریزد و با درود بر شما امت قهرمان و شهید پرور این مرز و بوم که با رشادتگری های خود توانسته اید نهال انقلاب را آبیاری کنید.

ای مردم! انقلاب ما تنها انتقلابی است در جهان که کلمهٔ حق می گوید و می خواهد کلمه الله و قانون خدا را در جهان پیاده کند. حال ابرقدرتها مانع این حرکت اسلامی شده و می خواهند که این انقلاب را به نابودی بکشانند. من از اینجا می گویم که آنها کورخوانده اند، ما از مکتب حسین درس یاد گرفته ایم که چگونه بجنگیم و چگونه به شهادت برسیم. برای ما شهادت مسئله ای نیست. هر چه شهید بدهیم و هر چه اسیر بدهیم باز هم در مقابلشان ایستاده ایم. وقتی مسئله مرگ و زندگی حل شده باشد تمام مشکلات برطرف می شود. در این برهه از زمان که انقلاب ما در محاصرهٔ اقتصادی قرار گرفته است و از هر طرف بر ما هجوم آوردند وظیفه تک تک ما مسلمین این است که بپا خیزیم و بر علیه ظلم و استکبار قیام کنیم.

(إنّ افضل عمل المؤمن الجهاد فی سبیل اللّه) – همانا بهترین عمل مومن جهاد در راه خداست.

این جوانهای ما هستند که باید این سرنوشت (جنگ) را به آخر برسانند، و این جوانهای ایران هستند که باید تنور جنگ را گرم نگه دارند. در اینجا وظیفه ام را دیده ام که به جبهه روم و به ندای پیامبر گونهٔ این امام لبیک گویم و رهسپار خطّهٔ خونین شدم.(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذينَ يُقاتِلونَ في سَبيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنيانٌ مَرصوصٌ) خدا آن مومنان را که در صف کافران مانند سد آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست می دارد. برادران و خواهران و عموهایم! مرا ببخشید به آنجا که برای شما خلاف بود و انجام دادم برایم طلب آمرزش کنید. بر کشته شدنم افسوس نخورید. بخصوص تو ای مادر و خواهرم! چون امیدوارم بتوانم در صف حسین (ع) محشور شوم. آری «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» و در هر کربلایی حسین وجود دارد و حسین امروز ما خمینی است. حال ای مردم و ای مادر مهربانم! عروسم را شهادت و حجله گاهم را سنگر و صیغهٔ عقدم را سفیر گلوله قرار می دهم. پس تو ای مادر دلسوز! خوشحال باش و شادی کن و در بین جوانها نقل و شیرینی پخش کن.

حال به جبهه می روم و پای در چکمه های خود می کنم و سینهٔ دشمن را نشانه می گیرم، این به خاطر کینه و خصم نیست بلکه برای احیای دین و صدور انقلابم می باشد. اگر خداوند مصلحت در این دید که من شهید شدیم من را در قبرستان محل خودمان قطعه ای را انتخاب کنند برای شهدا و دفن کنند و بر روی مزارم این کلمه را بنویسید که؛ «ما راست قامتان جاودانهٔ تاریخ خواهیم ماند».

در آخر همهٔ شما را به خدای منان می سپارم، امیدوارم که راه شهدا را ادامه دهید و خونشان را پایمال نکنید.

والسلام علیکم و رحمه اله و برکاة – حجت الله صفاری – بهمن ماه: ۱۳۶۲/۱۱/۲۴

قربان شریفی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربان شریفی

قربان شریفی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان کلاردشت استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش طوبی شریفی و پدرش رمضان شریفی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس قدس و امام حسین و فردوسی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قربان شریفی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۲ عملیات کربلای ۱۰ منطقه بانه - سردشت در اثر جراحات وارده شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کوهپر شهرستان شهید پرور کلاردشت استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قربان شریفی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ

با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی موعود و با درود و سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با درود و سلام بر شهیدان گلگون کفن انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و با درود و سلام بر رزمندگان پر توان جبهه های نبرد حق علیه باطل که با رزمشان هر روز حماسه ها می آفرینند و حمله به قلب دشمن کافر می برند.

امروز روز جنگ و جهاد است و ما باید از جا برخیزیم و با جنگ و جهاد خود کفر را از منطقه بیرون کنیم و به پیش برویم، تا انشاالله بتوانیم به کربلای حسینی برسیم و نماز جماعت را به امامت امام امت برگزار کنیم.

و مسلمانان عراق را از بند رژیم بعثی آزاد کنیم و از آنجا به سوی قدس حرکت کنیم و قدس عزیز را نیز آزاد نماییم و به همراهی برادران عراقی خود بتوانیم برادران لبنانی و فلسطینی را از بند اسرائیلی ها نجات بخشیم و با اتکاء بر خداوند باری تعالی و نیروی درونی و الهی خود بتوانیم تمام مسلمین را از چنگ مستکبران نجات دهیم و پرچم عدل اسلامی را در سراسر گیتی به اهتزاز در آوریم.

آری ما رفتیم تا کاری حسینی کنیم، یعنی اینکه همچون حسین (ع) با کافران جنگ کنیم و تمام کفر را از روی زمین برداریم و شما نیز که پشت جبهه هستید باید همچون زینب وار زندگی کنید و صبر و ایمان را پیشهٔ خود قرار دهید و هیچ وقت وحدت خودتان را به هم نزنید و وحدت و یکپارچگی در همه موارد داشته باشید.

و هیچ وقت دست از امام و رهبر انقلاب بر ندارید که ما هر چه را داریم از ایشان داریم و تمام نیرو و قدرتی که در وجود خود دارید را در مقابل استکبار جهانی و منافقین بکار بگیرید و آنها را نابود سازید و مسلمین را از زیر یوغ و استکبار آنها نجات دهید.

وصیت من به تو ای پدر و مادرم این است که؛ صبر و ایمان را پیشهٔ خود قرار دهید و حرف انسانهای نادانی را که می خواهند شما را از این انقلاب روی گردان کنند گوش ندهید و در مقابل آنها بایستید.

وصیت دیگری به ماردم و آن این است که؛ برادرم کمیل را همچون تربیت کنند که بتواند خدمت به اسلام و مسلمین کند و خدای نکرده به راه کج منحرف نشود.

و شما ای خواهرانم! همچون سکینهٔ امام حسین (ع) باشید و صبر را سر لوحهٔ زندگیتان قرار دهید و حجاب خود را بیش از پیش رعایت نمایید و به درس خود اهمیت دهید و آن را به نحو احسن بخوانید تا بتوانید در آینده شما نیز گوشه ای از مشکلات این مملکت را بر دوش بگیرید و آن را حل نمایید.

شما ای دوستان و آشنایان و فامیلان! ایمان و تقوی و اسلام را سرلوحهٔ زندگی خود قرار دهید و این انقلاب را یاری دهید، تا انشاالله این انقلاب به تمام نقاط جهان صادر شود.

تو ای دوست همکلاسی من! اگر از من بدی دیدی، امید دارم که مرا ببخشی و به درس خود اهمیت بگذاری، چون شما هستید که در آینده باید چرخ این مملکت را به گردش در آورید.

از پدر و مادر و خواهران و دوستان و آشنایان و فامیلان می خواهم که مرا ببخشند و از خطاهای من در گذرند و در آخر این دعا را بخوانید.

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی نگهدار

شهید دانش آموز

حسن غرایاق زندی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسن غرایاق زندی

حسن غرایاق زندی در ۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان کلاردشت استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه زندی و پدرش نورالله غرایاق زندی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس رودکی و امام خمینی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید حسن غرایاق در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۰/۱۴ منطقه عملیاتی کردستان –مریوان در اثر اصابت تیر مستقیم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.

پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کردیچال شهرستان شهید پرور کلاردشت استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسن غراياق زندی

بسم رب الشهداء والصديقين

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلوا في سَبيلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقونَ (قرآن کریم)

گمان مبرید آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی می خورند.

با درود و سلام بر کلیهٔ شهدای صدر اسلام و با درود و سلام بر کسانی که راه سرخ شهادت را به ما آموخته اند و خودشان را برای چنین راهی فدا کرده تا اینکه اسلام توانست در قلب مردم ریشه بدواند و سلام بر حسین(ع) که مظلومانه و با کمترین یاران بر دشمن حمله برد و عرصه را بر او تنگ کرد و نگذاشت آن ظالمین زمان بتوانند اهداف خودشان را بر مسلمین پیاده نمایند و مظلومانه به شهادت رسیدند. با درود و سلام بر کسانیکه خود اسوه بودند و راه شهادت را آگاهانه انتخاب کردند و درود بر جوانانی که بعد از ۱۴۰۰ سال دوباره با اهداء خونشان برترین پیروزی را بدست آوردند. راهشان پیروز و روحشان شاد باد. در ضمن چند سخن با مادرم که از همه بیشتر دوستش دارم و تنها کسیکه رنج و مشکلات را بر دوش کشیده. مادری که چه شب ها بیداری کشیده و شب را به صبح می رساند. مادری که آرزوی پیروزی و دامادی پسرش را داشت. مادری که توانسته بود آنچه که باید شاد باشد، شاد نبود و همیشه در کلبهٔ غم به سر می برد. مادرجان! من می دانم که چقدر برای تو مشکل و ناراحت کننده می باشد. ولی نمی دانم که چگونه زندگی خود را بعد از من خواهی گذراند؟ و تنها خواهشم من از شما این است که ناراحتی نکنی و تا آنجایی که می توانی در راه خیر گام برداری.

و تنها راه و روش انسان که در آخرت به درد آدمی می خورد راه خیر رفتن و از آن تخطی نکردن می باشد. مادر جان! از شما خیلی خیلی عذر می خواهم، امیدوارم که به لطف خداوند بزرگ و به لطف سرشار خودت مراببخشی زیرا آنچه که باید باشم نتوانستم برای شما زحمت بکشم و جبران آنهمه مشکلات و زحمات را بکنم و من از این بابت نگرانم. مادرجان! اصلا بابت بنده نگران نباش و نگو که فرزندم را از دست داده ام زیرا این راهی را که رفته ام راهی است که امام حسین(ع) و پیامبران و رهبران ما در راه قرآن و اهداف الهی شان به شهادت رسیدند و با شهادت خود افتخار آفریدند. مادر جان! مگر من جوان تر از علی اکبر امام حسین بوده ام که در صحرای سوزان و کویری کربلا به شهادت رسیده است. مادر جان! کفن مرا بیاور تا برتن کنم زیرا خون من از خون سرباز شش ماههٔ امام حسین(ع) رنگین تر نمی باشد. مگر آنها برای چه به شهادت رسیده اند؟ مادر جان ما باید راه آنها را ادامه بدهیم بنابراین جان که ارزشی نداشت در برابر خون انبیا و امامانم. بخدا من اگر هزار جان در بدن می داشتم فدای قرآن و اسلام و میهن اسلامی خودم می کردم. و به این انتخاب خودم هم افتخار می نموده ام. مادرجان! مبادا بعد از من گریه بکنی و مرا ناراحت نمایی. مادر جان! اگر گریه و زاری کنی و در مقابل مردم داد و فریاد راه بیاندازی بخدا اجر خودت را که خیلی خیلی عظیم می باشد ضایع می کنی و همیشه صبور و مقاوم باش که خدا با صابران می باشد.

در ضمن سخن دیگر من با پدر مهربانم می باشد. پدر جان! شما هم در جای خود برایم زحمات زیادی کشیده بودی و هیچ وقت نگذاشتی که هیچ مشکلاتی ما را تهدید کند، و به بهترین وضعی ما را نگهداشتی و من آن مشکلات و زحماتی را که کشیده بودی فراموش نمی کنم. اما فعلا خیلی شرمنده ام و نگران می باشم از اینکه نتوانستم آن زحمات شما را جبران نمایم و سخن دیگر با برادر و خواهران من می باشد. برادر حسین جان امیدوارم که مرا حلال کنی و تنها خواهش من این است که بعد از من ناراحتی نکنید و عوض من خدمت بیشتری به مادر عزیز نمایی و نگذار او ناراحت و دلشکسته باشد. تا اینکه دشمنان اسلام از ناراحتی او احساس خوشحالی نمایند. در ضمن خواهران عزیز می دانم که داغ برادر برای یک خواهر خیلی خیلی مشکل و طاقت فرسا می باشد از شما تقاضا دارم که بعد از من گریه و زاری ننمائید و هر وقت خواستید که ناراحتی کنید قرآن مجید را بگشائید و چند آیه از آن را بخوانید و همیشه مانند زینب پایدار و مقاوم در مقابل شهادت باشید. حسین جان و خواهران عزیزم هیچ وقت نماز خود را ترک نکنید. تنها چیزی که بدرد آخرت و سعادت انسان می خورد همان نماز می باشد. در ضمن سخن دیگر من با عزیزان، برادرانی که در پشت جبهه هستند می باشد. برادران و پدران و مادران عزیز و خواهران گرامی هرگز سعی نکنید به اختلافات دامن بزنید و وحدت کلمه را حفظ نمائید. زیرا تنها رمز پیروزی ما همان شعار وحدت کلمه می باشد و همیشه در فکر رزمندگان باشید و از کمک های خود دریغ نورزید و رزمندگان را یاری نمائید که واقعا مظلومانه به شهادت می رسند. رزمندگانی که پدر و مادرشان آرزو داشتند فرزندشان را در رخت دامادی ببینند.

در ضمن برادران عزیز همیشه در پایگاه ها و انجمن ها و همچنین در دعای کمیل و توسل شرکت نمائید و هرگز نگذارید که آن ظالمین زمان خون این جوانان را پایمال نمایند و هرگز به این منافقان کوردل اجازهٔ فعالیت ندهید و از شما می خواهم که هر بدی از من دیده اید مرا عفو نمائید و امیدوارم که مرا ببخشید. همگی این چند شعار را تکرار نمائید؛

مرگ بر آمریکا و شوروی و اسرائیل – خدایا خدایا تا انقلاب مهدی(عج) خمینی را نگهدار . والسلام

شهید دانش آموز

فرزاد کاوسی

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز فرزاد کاوسی

فرزاد کاوسی در ۱۵ مهر ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان کلاردشت استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش منیره سلطان محمدی و پدرش هادی کاوسی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید فرزاد کاوسی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۳/۱۶ منطقه عملیاتی شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کلنو شهرستان شهید پرور کلاردشت استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

فرزاد کاوسی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

به نام خداوند بزرگ و یاری دهندهٔ سنگر سازان بی سنگر

با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و امت شهید پرور و درود بیکران بر شهیدان اسلام از صدر تاکنون درود بر پدر عزیز و نور دو چشمانم: این وصیتنامه را هنگامی می نویسم که نمی دانم آن را به پایان خواهم رسانید یا نه در دل سنگر در حالی که برای عملیات و سنگر سازی برای دیگر برادرانم عازم هستم.

پدرجان! امیدوارم که صحیح و سالم باشید و هیچ گونه ناراحتی نداشته باشید. از اینکه شما را در طول زندگیم ناراحت کردم مرا ببخشید. امیدوارم آن زحمات خود را به سر من حلال کنی از زحماتی که برایم کشیدید خیلی خیلی متشکرم. پدرجان! باید بدانید که تنها با همین شهادت است که می توانم زحمات شما را جبران نمایم و این بهترین هدیه به شماست. شما مرا بزرگ کردید، نهال نو رویاندید و حالا نوبت من است که میوه و ثمره بدهم و شهادت بهترین و شیرین ترین ثمرهٔ من است. پدر جان! اگر مرا به جبهه نمی فرستادید در پیش امام حسین (ع) شرمنده بودید و با رفتن من از این دنیا دیگر دِین خود را ادا کرده اید.

مادر جان! سلام و درود بر تو و شیر پاکت و دامن گسترده و پر از مهرت. اگر شما را رنجانده ام مرا ببخشید و می دانم که حتماً می بخشید چون دل مادر مهربان و دلسوز است. مادرجان! یادت باشد که با رفتن من از این دنیا دیگر در پیش مادرم زهرا (س) شرمنده نیستید. هر گاه به یاد من می افتید برادر بزرگم را صدا بزنید. در آخر مادر جان! شیرت را حلالم کن.

برادر عزیز و مهربانم! همهٔ سخنم با توست. من می روم و شما بمانید و با عزت بمانید و زندگی کنید که این برای من از همه بهتر است. راه مرا ادامه دهید و حلالم کنید. اگر من رفتم بر سر قبرم تنهایی قرآن بخوانید، شاید خداوند گناهانم را ببخشاید. سلامم را به برادران کوچکتر و خواهرانم برسانید و خواهرانم باید بدانند که یک هدف اصلی من حفظ حجاب است، پس حجاب را نگهدارید تا سد محکمی در برابر نفوذ شیطان و شیطان صفتان باشد.

دیگر عرضی ندارم، امام را دعا کنید زیرا تنها امید جهان اسلام است.

سنگر ساز حقیر رزمندگان در جبهه ها فرزاد کاووسی

سنگر ساز بی سنگرم برادرم/ کشتهٔ راه رهبرم برادرم
کردی تو دِینت را ادا / کردی تو جانت را فدا
شهید راه داورم/ برادرم برادرم
ای یاور اسلامیان / پشتیبان رزمندگان
گشته چرا خون پیکرت/ برادرم برادرم
برادرم گشتی شهید / بر دیگران دادی نوید
پیکرت در خون تپید/ فرزاد چرا مجروح سرت برادرم
ای نوجوان رعنا جوان/ ای خوش قد و بالای مان
کردی ز آن اسلام جوان/ ای نونهال مادرم برادرم

شهید دانش آموز

جمشید محمدپور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جمشید محمدپور

جمشید محمدپور در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان کلاردشت استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش تاجمان حدادیان و پدرش حسین محمدپور پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس پیشنبور و دبیرستان شهید باهنر با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید جمشید محمدپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۶ عملیات والفجر۶ منطقه چیلات - دهلران در اثر اصابت خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای پیشنبور شهرستان شهید پرور کلاردشت استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جمشید محمدپور

بسم الله الرحمن الرحیم

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علیاً ولی الله

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فِي سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

مپندارید آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زندگانی هستند که در نزد پروردگارشان از نعمت و روزی بهره مندند.

با درود و سلام به سالار شهیدان حسین ابن علی (ع) و با درود و سلام بر مهدی موعود (عج) منجی عالم بشریت و نایب بر حقش امام خمینی و با درود و سلام بر شهیدان صدر اسلام و با درود بر امت شهید پرور ایران.

وظیفهٔ شرعی یک مسلمان است که در برار بیگانگان از میهن اسلامی و دین خود دفاع کند و جلوی این از خدا بی خبران را بگیرد تا هوس تجاوز به خاک عزیزمان و ضربه به انقلاب اسلامیمان نکنند. آری برادرم! اگر اسلام و انقلاب اسلامی باید پایدار بماند، اگر اسلام بایستی در قلوب ملت ها نفوذ کند، اگر حاکمیت الله و حاکمیت ولایت فقیه باید تحقق پیدا کند، ارزش جان من هیچ است هیچ. بگذار هزاران هزار جان فدای یک تار موی ولایت فقیه شود، بگذار هزاران هزار خون در راه ولایت فقیه ریخته شود، برادران و خواهران! اسلام به این خون ها محتاج است، اسلام همانند درختی است که با خون ها رشد و با خون تحقق یافته. از خون سمیه ها و یاسرها گرفته تا خون علی(ع) و امام حسین (ع) و امامان معصوم و همانند خط سرخی به ما رسیده است.

آری، برادران و خواهران! این فقط یک شعار نیست، بلکه وصیتنامهٔ برادری کوچک و گنهکار است، و اما ای پدرم! درود بر تو که چون ابراهیم پسر خود را به فرمان باری تعالی به قربانگاه حق فرستادی، بدان و آگاه باش که اسماعیل از فرمان خدای بزرگ سر باز نمی زند و مرگ در راه خدا را جز سعادت نمی داند و شهادت را بهترین نعمتهای خداوند می داند. پدر عزیزم، ای سرپرست من! امیدوارم که مرا حلال کنی و از فرزند نالایق خود بپذیری. پدرم! می دانم که از چندین سال رنج و زحمت و تحمل مشکلات زیادی برایم کشیدی و مرا بزرگ کردی، انتظار داشتی به جایی برسم و من درختی باشم که از میوه های آن چیده و استفاده کنی. اما چون زمانه آبستن حادثه هاست نتوانستم درختی پر بار و میوه ای برایتان باشم امیدوارم که در آخرت از میوه های این درخت استفاده کنی.

و اما تو ای مادرم! ای مادر غم پرورم! و ای مادر عزیزم! که بعد از خداوند مهربان ترین و عزیز ترین موجود روی زمین من هستی و من به وجود تو مادر افتخار می کنم، که چنین فرزندی تربیت کردی که باعث افتخار اسلام است. مادرم! به من درسی آموختی که پای خود را به جا پای یاران امام حسین ابن علی (ع) گذارم.

مادرم! چه کشته شوم و چه سالم برگردم برای تو افتخاری بزرگ است. مادرم! می خواهم بعد از شهادتم دیگر ناراحتی نکنی چون که نوجوانانی مثل من زیاد کشته شده اند در راه احیاء دین، همچون علی اکبر ها و قاسم ها و غیره. آیا من از آنها بالاتر بودم؟

جمشید محمدپور

مادرم! آیا هیچ شما می دانید که چقدر تا به حال شهید و مجروح و معلول داده ایم؟ آیا مگر من از آنها بالاترم؟ مادرم! همهٔ این ناراحتی ها را دور بگذار و هیچ ناراحت نباش که خداوند از همان روزی که به دنیا آمدم این مُهر شهادت را بر پیشانیم زده بود و این لیاقت قسمت من بود. بیا همچون مادری باش و به شهادت فرزند خویش افتخار کن و امام را دعا کن و از سخنان او اطاعت نما و امیدوارم که مرا مورد عفو و بخشش قرار دهی. و شما ای برادران و خواهران من! به شهادتم افتخار کنید و همیشه در خط ولایت فقیه و اسلام و قرآن باشید و راه سرخ شهیدان را که همان راه انبیاء است ادامه دهید و به شایعات دشمنان گوش ندهید و صبر و شکیبایی را پیشهٔ خود قرار دهید.

و اما سخنی با دوستانم دارم: امیدوارم که با شهید شدنم گامتان استوارتر بوده و همیشه در راه اسلام و قرآن و خط امام و ولایت فقیه قدم بنهید. از شما می خواهم تا زمانی که جبهه ها نیاز به نیرو دارد به یاری رزمندگان بشتابید و اگر هم در پشت جبهه هستید سنگر مسجد را خالی نکنید و با دشمنان و منافقان از خدا بی خبر مبارزه کنید و مگذارید که در جایی از مملکتمان رخنه کنند و خدای نکرده ضربه ای به انقلاب بزنند. که ان شا الله اجر اخروی شامل حالتان خواهد شد و امیدوارم که از من ناراحت نباشید و مرا به بزرگواری خود عفو فرمایید. در پایان چند کلمه ای با امت شهید پرور ایران وصیت دارم: که همواره وحدت کلمه داشته باشید و امام را تنها نگذارید و ایمان به خدای خود را حفظ کنید و دیگر این که من از بازاریان عزیز می خواهم که گران فروشی نکنند و احتکار را ترک کنند، که این جزء خلاف اسلام است. در پایان اگر به فیض شهادت نایل گشتم و جسدم خاکستر شد، مرا در وطنم دفن کنید تا در شب های جمعه دیداری با مادر عزیزم داشته باشم و بازماندگانم. می خواهم که مجلس ختم مرا سنگین نگیرند و زیادی آن را صرف جنگ و کمک به مستضعفان کنید و کم کم سخنانم را کوتاه می کنم و از همهٔ دوستان و آشنایان و همسایگان و فامیلان حلالیت می طلبم. و امیدوارم که همگی مورد شفاعت قرار بگیریم.

«۱۷۴»

رحمت خداوند بر مادرانی که جوانان نیرومند خود را به میدان دفاع حق فرستاده و به شهادت ارجمند آنان افتخار می کنند. امام خمینی – خدایا شهادتم را که خاری در چشم دشمنان دین توست قبول کن.

خدایا مرا ببخش از اینکه قول دادم ولی عمل نکردم. خدایا مرا ببخش که عیب خود را پوشانده و عیب دیگران را افشاء نمودم. خدایا مرا ببخش که خود را بزرگ کردم و دیگران را سبک کردم. خدایا گناهان مرا ببخش و بیامرز.

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند — فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی — دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند
باید از فیض شهادت دین حق احیا کنم — جان خود را تقدیم خالق یکتا کنم
دشمن کافر نخواهد گشت سد راه من — می روم کفار را با خون خود رسوا کنم
بی عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد — تنها ره سعادت ایمان جهاد شهادت

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

شهید دانش آموز

علـی منصـور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی منصور

علی منصور در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان کلاردشت استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صنم هرسیج و پدرش گل بابا منصوری پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس میرزا کوچک خان رشته انسانی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی منصور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۸/۲۱ منطقه کردستان - مریوان در اثر درگیری با دمکرات شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد و در گلزار روستای کلمه شهرستان شهید پرور کلاردشت استان مازندران مزار نمادین دارد.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علـی منصـور

بسم رب الشهدا و الصدیقین

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فِي سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

گمان مبرید کسانی که در راه خدا شهید شده اند مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدای خود روزی دارند.

هیچ قطره در مقیاس حقیقت در نزد خدا از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود بهتر نیست و من می خواهم با این قطره خون خود به عشقم برسم که خداست و وصیت می کنم؛ بعد از مرگم برایم گریه نکنید، زیرا من دوست دارم گریه به حال آن کسانی بکنید که ابرقدرتها، آن آمریکای جنایتکار و دیگر ایادیش، بر سر مستضعفان جهان می آورند و با منافقین جنگ کنید و حتی یک سر سوزن به آنها رحم نکنید. چون آنان افرادی هستند بی هدف و برای هوای نفسانی دست به کارهای زشت و دور از انسانیت می زنند و افراد خوبی مانند مطهری و مطهری ها، بهشتی ها، مفتح و مفتح ها، رجایی و رجایی ها و باهنرها را که هر یک، یک ملت بودند آنچنان می سوزانند که حتی نمی توان آنها را شناخت. ملت قهرمان و شهید پرور ایران! من به عنوان سرباز کوچک اسلام از شما خواهران و برادران شهید پرور سوال می کنم که این مطهری ها، بهشتی ها، مفتح ها، رجایی ها و با هنرها چه گناهی کردند که آنها را اینطور به شهادت می رسانند؟ مگر غیر از اینکه آنها گفته اند ما مسلمان و مقلد امام کبیرمان خمینی بت شکن که جهان را به لرزه در آورده است و دست جهان خواران شرق و غرب را از سر ملت مستضعف ایران کوتاه کرد خواهیم بود؟ گناه آنها این بود که برای رضای خدا کار می کردند و در راه خدا قدم بر می داشتند. پیام من به پدر و مادر و کلیه خانواده این است که؛ بعد از مرگم ناراحت نباشند. مادرجان! اگر مرا ندیدی حلالم کن. خود بهتر می دانی که من از اوائل با گرفتن انقلاب در تمامی موارد می خواستم سهمی داشته باشم. مادرجان! عزیز جان! بعد از شنیدن خبر مرگ من اشک مریز و به خواهرانم بگو در سوگ من اشک نریزند زیرا امام بزرگوارمان در سوگ فرزندش اشک نریخت. چون می دانست که رضای خدا در این امر می باشد.

«۱۷۶»

پدر و مادر عزیزم! فرزند خود را در راه اسلام و قرآن عزیز دادید ناراحت نباشید. چون راه ما راه حسین(ع) آن سرور شهیدان است و به خواهران و برادران خود و دیگر اهل خانواده می گویم؛ که آنها قدمی که بر می دارند توجه داشته باشند که در راه خدا باشد و امیدوارم با از دست دادن من که هدیه ای بی ارزش در برابر خدا می باشم ناراحت نباشید و از شما می خواهم که بچه های خوب و اسلام دوست در آینده برای اسلام عزیز تربیت کنید و در آخر به کلیه دوستان و آشنایان و ملت قهرمان و شهید پرور ایران تبریک بگویید و به آنها بگویید جان او هدیه ای برای امام امت، خمینی بت شکن و راه خدا است و امروز روزی است که ملت قهرمان با خون پاک خود با چنگ و دندان برای بیرون راندن دشمنان اسلام و ایران موجی از دریای خروشان خون درست کرده و دشمنان اسلام را در آن غرق می نمایید. پس کشوری که در این وضعیت و موقعیت باشد وظیفهٔ ما مسلمانان آگاه و آمادهٔ شهادت در راه ایران عزیز و قرآن، این است که مثل عقاب از لابه لای ابرهای آسمان، مثل شیر در بیشه ها و مثل نهنگ در اقیانوس ها و مثل یک تکاور در روی سینهٔ دشمنان اسلام.

دریای خونی که شهیدان به خون خفتهٔ ایران درست کرده اند و باز در پایان وصیت نامه می خواهم که در مرگم احساس ناراحتی نکنید و مانند اسیران کربلا شهامت و استواری کامل داشته باشید.

والسلام – حق پیروز و کفر نابود – خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

شهید دانش آموز

سبزعلی مهدیان

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سبزعلی مهدیان

سبزعلی مهدیان در ۱۵ اسفند ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان کلاردشت استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش جیران مرتمی و پدرش حبیب الله مهدیان پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس روستای پیشنبور و حسن کیف رشته ریاضی با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید سبزعلی مهدیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۱ عملیات محرم منطقه موسیان در اثر اصابت ترکش خمپاره به دست و کتف شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای پیشنبور شهرستان شهید پرور کلاردشت استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سبزعلی مهدیان

بسم الله الرحمن الرحیم

شاید وصیت نوشتن برای جوانانی که هنوز عمری نگذرانده اند بسیار سخت باشد. ولی در حال حاضر که عازم به جبهه هستم فقط دو فکر در سر می پرورانم و هیچ دلبستگی به این دنیا ندارم و فقط به امید خدا و برای خدا به جبهه می روم. یکی جهاد در راه خدا و پیروزی اسلام بر کفر، دیگر شهادت در راه خدا، هر کدام از این دو مورد که نصیب من شد، من خوشبختی خود را در آن می بینم چون می دانم که:

إِنَّ الجِهادَ بابٌ مِن أَبوابِ الجَنَّةِ فَتَحَهُ اللّهُ لِخاصَّةِ أَولیائِهِ

همانا جهاد، دری است از در های بهشت که خداوند برای دوستان خاص خویش گشوده است.

وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فِي سَبیلِ اللَّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ

کشته شدگان در راه خدا را مرده مپندارید که آنان زنده اند و نزد خدا روزی می خورند.

ای برادرانم و دوستانم! ای آنهایی که وصیت من را می شنوید و یا می خوانید! و ای جوانان اسلام! بدانید که این انقلاب احتیاج به کمک دارد، درخت اسلام خون می خواهد. اگر به حد کافی به این درخت خون نرسد خشک می شود و در راه پیروزی اسلام این خون ها بالاخره باید ریخته شود و اگر امروز ریخته نشود، فردا خواهد ریخت. «۱۷۸»

اما من که از نظر مالی چیزی ندارم ولی فقط ۲۰ تومان به فیض الله بدهکارم و آن را هم ندادم آن را بدهید، مقداری هم خودکار و کتاب دارم که تا به شهادت نرسیده ام آنها را دست نزنید و اگر به یاری خدا به شهادت رسیدم آنها را به برادرم مظفر که اگر درسش را ادامه دهد به او می دهم و یک روز هم روزه قرض دارم که بعد از شهادتم برادرم فرضعلی عوضم بگیرد و یک روز هم پیش عمو شمسعلی کار کردم که قبلا قرار بود ۵۰ تومان به من بدهد ولی آن را ندهد به حساب کمک باشد، اما به امید خدا چند روز دیگر می خواهیم عملیات وسیعی انجام دهیم، که خودم را به خدا سپرده ام و از خدا می خواهم که اگر خون من حقیر خدمتی برای اسلام می تواند انجام دهد، مرا به درجهٔ شهادت برساند، که در جنگ اسلام با کفر امام می فرماید:

اگر کشته شوید پیروزید و اگر بکشید باز هم پیروزید.

و در آخر هم پیامی دارم که؛ رهنمودهای امام را گوش فرا دهید و عمل کنید و اسراف زیاد نکنید و نماز اول وقت بخوانید، که همین چیز ها موجب پیروزی انقلاب می شود.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

خداحافظ شما. دوستدار شما سبزعلی مهدیان